

شرح قاج گزاری شاه سلیمان صفوی

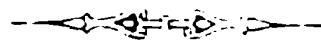
ڈان شاردن

شاہ سلیمان صفوی

و و قایع لو سال بعد



شرح تاج گذاری



شاہ سلیمان صفوی

و و قایع لو سال بعد



تألیف

شارلن فرانسوی

خوانده الهه میداند که اطلاع ملتی بتاريخ و بصیرت برگزشته

سعادت و بدینختی واوقات پستی و بلندی خود چه محسنات بزرگی دارد

باندازه که ممکن است چنانچه حکیم ابوالقاسم فردوسی میگوید (عجم

زلده کردم بدبین پارسی) سبب احیای آن ملت شود و یقین یکی از

ارکالی که بنای ملبت هومی را استوار نگاه میدارد همانا بقای تاریخ آفوم است

پس بدبین لحظه و بلاحظه نشر مطلق معرفت حضرت اشرف

آفای سردار اسد دامت شوکتہ بترجمه تو این شاردن که یکی از یادداشت‌های

صحیح و نقیصی است که از دوره صفویه در دست داریم تصمیم فرموده

واز خوشبختی مترجم ترجمه این مجلد باو واگذار شد و اطاعت نمود

علی رضا

تقدیم نامهٔ مؤلف پادشاه لوئی چهاردهم

اعلیحضرت ابراهیم بیکران اعلیحضرت همایونی کمال احوال
 کمترین رعایای خود میکردد مرا به تقدیم قسمی از تاریخ پادشاهان ایران
 از ابتدای تاجگذاری پادشاه حاليه و وقایع چندسال بعد آن تشویق مینماید
 شروع این تاریخ بعدح شاه عباس مرحوم است که همیشه ذات
 اقدس همایونی را قدیس مینمود و بر صفات نادره که ید قدرت تعالی
 در شخص اعلیحضرت جمع نموده تحسین میکرد
 فرانسویانی که درک خوبختی مصاحب آن سلطان بزرگ را
 نموده میدانند که همواره باچه دقی از شرح فتوحات و اعمال بزرگ
 اعلیحضرت پرسش مینمود و هرگز از استماع آن سیر نمیگشت اثرچه
 وارد غرور و فحوت پادشاهان ایران و مانند آنها هرگز خاقان چین یا
 سلطان عثمانی را باخود برابر نمیدانست مذالک بنام بردن اعلیحضرت
 چون برادر خود نظر میکرد و همیشه میگفت که پادشاه فرانسه بزرگترین
 پادشاهان مغرب زمین است همانطوری که او مقندرترین پادشاه آسیا بود
 و این سخنانرا هر وقت بشرفیابی خدمت او مفتخر میگشتم
 بگوش خود از او میشنیدم و محسوس بود که بیان احساسات قلبی خود
 را مینماید و مدحی که از اعلیحضرت میکند مبنی بر شناسائی خصایل
 حسن او است

آنائي که در عالم تاریخ اعلیحضرت را خواهند خواند براعمالی که انجام فرموده اند و بر آنچه از بزرگترین پادشاه مشرق زمین سرزده برتری دارد تحسین خواهند کرد اما من که شب پره مانند در مقابل برتو خورشید خیره مانده بتحسین یکی از اعمال شاهانه که بیشتر مربوط بیشة من است یعنی تأسیس تجارتی که گوئی سعادت مملکت فرانسه فاقد بود و حالیه در تمام مشرق زمین بحکم و حمایت اعلیحضرت استوار گردیده است اکتفا میکنم و امیدوارم که بزودی بسفر ثانوی هندوستان نایل آیم و در آنجا شاهد ترقیات آن تجارت بوده نام فامی اعلیحضرت را در میان ملل مختلفه که تاکنون بر ما مجهول بودند در قدیس بینم و زهی شرف اگر باولمر ملوکانه مفتخر گردم که آرزوئی جز صرف زنده گی و هم خود در خدمت بزرگترین پادشاه عالم ندارم و به بنده گی ورعیتی

شارون

شاردن

شرح تاجگذاری

شاه سلیمان صفوی و وقایع دو سال بعد

مرگ شاه عباس ثانی را میتوان برای مملکت مقندری که با آن همه کیاست و کارданی اداره نموده و برای چندین میلیون اهالی آن بدینختی عمومی و بلیه آسمانی پنداشت ایرانیان همواره از او چون پادشاه عالی قدری که جلادت و حسن اخلاق او سبب استقرار و استقلال مملکت شده یاد مینمایند و بلاشك اگر عمرش وفا مینمود مملکت را بشوکت و حشمت قدیمی خود ارتقا میداد

چنانچه دیدیم که شجاعت و صفات خارق العاده این پادشاه در سن (۱۹) ساله گی او را بفتح شهر و ایالت قندهار در اقصی حدود این مملکت موقق نمود و بر دشمنی قوی چون پادشاه هندوستان غالب آورد و بعد آن ایالت را بر ضد قوای مجتمعه دشمن نگاهداری کرد و نیز همان صفات سبب بوده که همسایگان مقتدر او مانند دوک مسکو امیر ترکستان و سلطان عثمانی و پادشاه هندوستان از او میترسیدند و بر او احترام میگذاشتند و تادم آخر که مرگ گلو گیر او شد با کمال اقدار در انساط حدود شرقی مملکت خود میکوشید و همه را عقیده بر این بود که با آن تهیه کافی در انعام فض خود کامیاب خواهد گردید

عیسویانی که در ک نیض متابعت و رعیتی او را نموده امروز مخفیانه بر او میگردند که گوئی نه فقط پادشاه بلکه پدر مهربان آنها بوده چونکه عدالت و عطوفت او هرگز متهم نمیشد که برا آن صدمه وارد آورند یا اینکه آنرا از اجرای مراسم مذهبی خود نائع شوند و از آنجاییکه همه بخوبی از این دو صفت ثابت شاگذاه مطلع بودند ذر

مدت سلطنت او هرگز متعرض آنها نشدند
و این معنی رادع مسلمانان بيرحم و متعصب بوده که در مال
وزنده‌گی و ناموس آنها دست اندازی نمایند
و بهمین جهت خارجه ها نیز همواره از او بنیکی ياد کرده
تأسف ندان او و الطاف او که جذب قلوب آنها را مینمود خورده و
خواهند خورد

در خاتمه شرح زنده‌گی پادشاه سبب مرگ او را مرضی ذکر
کردیم که نام بردن آن قبیح است واژ حشر بافواحش تولید میشود
علاوه گفته‌یم که مرک او در تفرج گاهی که در طبرستان
تردیک دامغان بنا شده آفاق افتاد

شهر دامغان یکی از شهر های بزرگ و قدیم ایران و در [۷۸] درجه و
و [۱۵] دقیقه طول و [۳۷] درجه و [۲۰] دقیقه عرض واقع شده و
از محل مزبور تا پائی تخت [۱۲] مترل و تا بحر خزر [۹] مترل است
قصر تفرج گاه پادشاه دردهکده موسوم بخسروآباد واقع است
چونکه بنای آن قصر را شاهزاده گذارد که در اوقات شاه صفی اول
بحکومت آن محل منصوب بوده و خسرو نام داشته است پس از بنای قصر
عده از رعایا گرد آن جمع شده دهکده حالیه را تشکیل داده اند ولی
چند سال بعد پادشاه قصر بانضمام سایر اموال شاهزاده را ضبط نموده او را
مقنول ساخت و تاکنون قصر مزبور جزء خالصه محسوب است

چون بسط در آن خصوص از موضوع ماخراج خواهد بود
از توصیف آن صرف نظر کرده به بیان مطلب خود میپردازیم که وفات
شاه عباس در روز [۲۶] مادریع الآخر ۱۰۷۷ هجری مطابق با [۲۵] ماه
سبتمبر ۱۶۶۱ میتوانی اول طبیع آفتاب وقوع یافت

و در حینی که ظلمت ابدی مرگ چشمان آن پادشاه بزرگ را فرامیگرفت خورشید بصورت رعایای او تبسم می نمود یک ساعت قبل از رحلت پادشاه همینکه خواجه گان در چشمان او علامه مرک را مشاهده نمودند چنین صلاح دیدند که زنها را از اطراف او دور نمایند از ترس اینکه مبادا در موقعیکه تسليم روح مینمایند بیطاقت شوند و از صدای ضجه و ناله خود چنان مسئله مهمی را که میباستی مخفی داشت کشف نمایند

برای وصول بدین مقصد چنان وانمود کردند که پادشاه بخواب رقه و باستی زنها دور شده اورا راحت بگذارند و تدبیر آنها عاقلانه بود اگر چنانچه شخصا ثبات می ورزیدند ولی در موقع مصیبت از گره خود داری توانستند بقسمیکه شاهزاده خانمها از ما وقع مسبوق شده همان دم بناله در آمدند و تردیک بود که اضطراب در خیمه پادشاهی سرایت نماید اگر همان خواجه گان بنصایع از آنها جلوگیری نکرده آنها متوجه مضرات فعل خود نمینمودند و آن شاهزاده گان غمگین با وجود چنان درد سوز ناکی حتی الامکان اطاعت کردند

و خواجه گان از ترس اینکه شاید کثرت تردد در مردم تولید سوء ظنی نماید پس از مشاوره مصمم شدند همینکه آفتاب برآمد و روز روشن شد دو وزیر را که پادشاه مرحوم بایک اقتدار کامل بر اداره کردن امور مملکتی گماشته بود از واته طلع سازند

و از برای انجام این امر دو نفر از رؤسای خود یکی مهر که رئیس خلوت باشد و دیگری آغا گافور صندوق دار را آنچه باز نمودند

آنها بمتول وزراء رفته متفقا تقسیل مرک شاه عباس را بدون کم و زیاد بیان کردند بدین طریق که پادشاه روز قبل پس از مرخصی وزراء بالشتهای تام غذائی که در حرم برای او تهیه دیده بودند خورده و بعد نیز علی‌الظاهر تا ساعت نه [۹] شب که غلتا بی‌خود افتاده و او را برخواب قل نموده بودند مراج او سالمتر از سایر اوقات می‌نمود

و ساعت [۱۱] بهوش آمده در صورتیکه جزئی قصانی در عخل و حواس او ظاهر شده بود در دفعه ثانی مرض شدت کرده و دواییکه اطباء تجویز نمودند مؤثر نکشت ولی در حوالی ساعت دو بعد از نصف شب درد قدری تسکین یافت و ساعت سه دوم رتبه طفیان نمود مدت نیم ساعت او را در هذیان داشت و نیم ساعت بعد اندکی بهبودی حاصل شد و بالاخره تردیک ساعت چهار آثار مرک در چشمانش نمودار گشته فی الفور بدون اقلاب دیگری تسلیم روح نمود

و میتوان گفت که مردن را بی‌چوجه احساس نکرد و بهمین دلیل وصیتی راجع بخود و متعلقین و جانشینش نمود لکن فقط در شدت حمله اخیر چند لحظه قبل از جان دادن بطرف بیرون رو کرده گفته بود میدانم که مرا مسموم کرده اید ولی شما نیز زهر خود را خواهید نوشید و پس از من پسر من جان یکا یک شمارا خواهد گرفت

آن دو وزیر چون تصور نمی‌نمودند که ناخوشی پادشاه مهلک و تا این اندازه سریع‌السیر باشد از استماع آن خبر فوق العاده متغیر گشتدند و هردو جاداشت که از این واقعه متالم گردند ولی وزیر ثانوی بیشتر اظهار تالم نمود چه گمان ضرر از برای او بیشتر بود شاه عباس بواسطه تدبیریکه دائما در میان ایرانیان رواج دارد

خواسته بود در مقابل اقتدار صدراعظم کسی را تهاهداری کند تا هریک
بسیب رقابت در اجرای تکالیف خود دقیق‌تر شده از این رو دولت
متفع گردد

بدین جهت زمام بسیاری از امور مهم مملکت را بوزیر ثانوی
سپرده و او را بدرجۀ ارتقاء داده بود که با وزیر اول برابری مینمود
و علی الظاهر چنین مینمود که مجانشین شاه عباس عقاید پدر را
لیروی خواهد کرد و امور بشکل اولیۀ خود در خواهند آمد و این
مسئله در وزیر ثانوی که خود را در شرف عزل و ترول بمقام پست میدید
احداث تألم میکرد

وشغل نظارت قصر سلطنتی که ممکن بود برای او باقی ماند
با مشاغل مهی که سابقاً اشغال نموده بیچ وجه طرف مقایسه نبود
و بدین واسطه غم شدیدی احساس میکرد ولی چون بزرگان ایران با خفای
احساسات خود عادی هستند فی الفور غیافۀ خود را طوری ترکیب نمود
که از آن جز اندوه ملایم چیز دیگری معلوم نبود
و خواجه که برای اخبار ترد او آمده جواب گفت که بایستی
بزرگان مملکت مخفیانه جمع شوند و محل و موقع اجتماع راهم معین نمایند
بمehr نیز صدراعظم بهمین طریق جواب داد

واما اطباء پادشاه میرزا سعید و برادرش میرزا کوچک که از
زاجله در بریانند وقتی برای استفسار از سلامتی پادشاه بدرب اندر ورن
رسیدند که خواجه گان برای اعلان مرگ پادشاه از آنجا خارج شده
بودند و خبر مرگ پادشاه را که مستلزم فنای آنها بود شنیدند چه که در
شرق زمین زندگی یا اقله دارائی اطبائی که پادشاه را در مدت ناخوشی
معالجه می‌نمایند بسته بزندگی پادشاه است

و بلا فاصله پس از فوت پادشاه بدون شک آنها را بمحل میینی
تبعد مینمایند و دارائی ایشانرا ضبط نموده ییش از آنچه برای معیشت لازم
است باقی نمیگذارند با این اطبا نیز چنانچه خواهیم دید بهمین طریق عمل شد
و شکایاتی که پادشاه درین اخیر از مسموم شدن نموده بود
در آنها ییش از هدایت مولای خود که برای العین مشاهده مینمودند و
سلب آزادی و تبعیدی که بتصور میلیدند تأثیری مینمود و آنها را متوجه
میساخت حقیقتاً اگر پادشاهی که بتحت میرسید بر آن شکایات معتقد میشد
میباستی دست از جان بشوبلد و شکم خود را دریده ییشند برای استخلاص
از این خطر مصمم شدند که کوشیده پسر کوچکتر شاه عباس را سلطنت
رسانند چونکه او در آنوقت طفل بود و مدت‌ها از خود اختیار نمیداشت
و مادر او وزراء باسم او سلطنت مینمودند برای توضیح اینمسئله باید
دانست که شاه عباس دوسرداشت یکی صفوی میرزا پسر ارشد و دیگری حمزه
میرزا صفوی میرزا در سن ۱۰۵۷ مولد شده و در آن وقت (۲۰) سال
داشت موهم پرستی ایرانیان مانع از این است که بشود تعیین ماه و روز
تولد شاهزاده گان را نمود چونکه بزایجه سخت معتقدند
و برای دفع شر تفال بد هنگام محقق تولد را با کمال مواظبت

مخفی میدارند

مادر شاهزاده نکت خانم کنیز چرکسی بود که بواسطه
وجاهت فوق العاده و صفات حسن مطلوب شاه عباس واقع شده اورا بزند
اختیار کرد و پسر اول خود را در سن (۱۸) ساله‌گی از آن کنیز پیدا
نمود و تربیت اورا بر حسب معمول در تحت نظارت مادر و دایه اش که
یکی از خانم‌های بزرگ و زن مستوفی الممالک بود بچند نفر خواجه
سپردند و شاهزاده را چنانچه لائق مقام او است و حال او القضا مینماید

بظرافت و جلال پرورش میدادند و اورا تا اندازه که بامثال او آزادی میتوان داد آزاد گذارده بودند ولی هرگز نمیتوانست از اندرون خارج شود اوقات او بدین منوال میگذشت تا یکنکه در سن (۱۶) ساله‌گی مورد غصب پادشاه گردیده بدین سبب که روزی خواجه چند قطعه پارچه زری برای او هدیه بوده بود و شاهزاده از آنجائیکه میگویند فوق العاده مفرور است پارچه هارا موافق طبع عالی خود نمیده نپسندیده و حتی پس از آنکه گفته بودند از طرف پادشاه پدر اوست باز راضی نکشته اظهار خوشنودی و لشکر نموده بود شرح قضیه پادشاه رسید و چون دید آزادی شاهزاده ممکن است سبب تعزی و تراوید غرور طبیعی او شود اورا در یکی از عمارت دور دست سلطنتی حکم بجلس کرد و دد آن وقت بعضی را عقیده بر این شد که بگذردن چشمان او نیز حکم نمود ولی چون بعد دیدند که دیوار های مجلس را بلند مینمایند از عقیده خود برگشتند چه اینهیه احتیاط برای معافت خروج کوری که بدختی فقط مانع او است لازم نبود لیکن وقتیکه پادشاه در سن ۱۶۶۶ میلادی عازم صافرت مازندران شد طوری عمل نمود که همه یقین کردند غصب ر بمنتها رسانیده و قصد مهشوم خود را به اجرا گذارده است

چونکه در بین راه از هشت فرسخی اصفهان باعده قلیلی از همراهانش بدون آنکه کسی را از قصد خود مطلع سازد پایی تخت معاودت نموده ناگهان بحرمسرا داخل شد در آنجا پیش از دو ساعت توقف نمود افسرده و متفکر خارج گردید

و در باریان چون سببی برای فعل پادشاه نمیدیدند علت آن اجرای قصد میشوم او نسبت به پسر خود پنداشتند و چنانچه بعد گفته خواهد شد همه در حدس خود سهو نمودند

و پادشاه در خصوص شاهزاده فقط بستگ کردن محبس او بهمراهی مادرش و زنهاییکه بدلخواه باو داده بودند اکتفا کرده خواجھرا موسوم باغا ناظر برای پاسبانی و تهتیش امور او براو گماشت آغا ناظر بعلاوه حراست شاهزاده مباشرت اندرون و قصر سلطنتی را نیز داشت همین مسئله سبب اعتبار او شده در مدت زنده گئی شاه عباس در شهر و دربار براو احترام میگذاشتند پسر دویم شاه عباس حمزه میرزا در سن ۱۰۶۹ متولد شده در آن وقت هشت سال داشت و مادر او نور النساء خانم گرجی بوداین طفل نامی برای آتیه بگفته خواجهگان امیدواریهای فوق العاده میداد و با وجود ضعف و سستی اعضاء قوت روح و بزرگی از شخص اونمايان واز اعمالش نجابت و همت ظاهر بود و از ناصیه او پادشاه عالی قدری را میشد پیش بینی کرد

شاه عباس نیز اورا بیشتر از دیگران دوست میداشت و میل پادشاه را یا صفات حسن و نادره او جلب نموده و یا طبیعت که در دل ابوان محبت لطیف تری نسبت باطفال کوچکتر ایجاد مینماید برانگیخته بود در هر حال حمزه میرزا همراه پادشاه بغازندران رفته با او مسافت میکرد و بعضی میگویند برای استرخای خاطر مادر طفل را همراه برده بود چونکه مادر حمزه میرزا فوق العاده خوشکل بوده و پادشاه با او عشق داشته باندازه که اورا دریست و دو سالگی باز برختخواب پادشاهی میخوانده است

برای تحفظ و تریت حمزه میرزا نیز خواجه را موسوم به آغا مبارک گماشته بودند.

اما عده دختران پادشاه را بتحقیق نمیتوان تعیین کرد

۹ (شاه سلیمان صفوی و وقایع دو سال بعد)

چونکه یکی از اسرار غیر منحل عالم حتی از برای بزرگان این
ملکت هم چیزی است که در اندرون سلاطین میگذرد .
و من میتوانم اطمینان دهم که برای تفتیش در این موضوع
از هیچ گونه کوشش و خرج و مداومت فروگذار نمودم .
و مع ذالک توانستم چیز دیگری جزاینکه بعضی گمان میکرده
اند که او هیچ دختر نداشته کشف نمایم و البته بی بردن به آنچه در
عمق صحاری ترکستان میگذرد آسان تر از تحصیل اخبار اندرونی
سلطنتی است .

خلاصه در آن قصر تفريح و تفرج سلطنتی که من بعد میبايستی
بیت الاخرانش خواهد آن دو طیب برای انجام قصد خود و دادن تخت
و تاج بمحضر میرزا همه قسم اسباب مهیا داشتند و اگر موق نگشتد
قصور از آنها نبود .

چه برای وصول بمقصود با مرتبا مهارتی که بتوان تصور کرد
عمل نمودند ولابد مرک پادشاه را بر حسب قواعد علمی از پیش میدانستند
و قبل از وقوع واقعه در حفظ اموال واستقرار مقام خود عمق نموده
بودند لکن چیزی که هر کثر در حاضر آنها خطور نکرده این بود که
پادشاه در حین مردن به آن بیانات جان آنها را در معرض خطر اندازد
پس حالیه میبايستی درد فع این ضرر کوشش نمایند .

و اول هم خود را به همراه نمودن صدر اعظم مصروف
داشتند و به بھائۃ اعلام مرک شه عباس و بیان کیفیت معالجه او از اودیدن
کرده مطالب مهم مملکتی و انتخاب پادشاه جدید را مطرح مذاکره
نمودند از یکطرف معايب سلطنت اولاد ارشد را مذکور شدند که چون **→**
پادشاه چند دقیقه قبل از مردن از مسموم شدن شکوه نمود و وزرا را

متهم ساخته و پسر خود انتقام وصیت نموده بود والبته آن بیانات و شکوه بر قائم مقام او مخفی نخواهد ماند باید وزراء و بزرگان دربار از خطر آتیه بیندیشند .

وچون اولاد ارشد بسن رسیده میتواند مستقل باشد و جوانی است مغور و خود سر در تبعید بزرگان و وزراء و انتخاب اجزاء جدید قصور نخواهد ورزید و از چنان روح بی باکی که درست سالگی بفتا خود را از اسیری بر سریر سلطنت بیند باید ترسید وچون نسبت سوء سلوك پدر را نیز بتحریک هیئت وزراء میدهد بر شدت عقوبت وسوء رفتار خود افروده در قلع و قمع آنها فروگذار نخواهد کرد اگر هم آنها را مزاحم خود نماید برای اینکه خود را صاحب اختیار مطلق جلوه دهد مرتكب اعمالی خواهد شد که اقل آن تغییر هیئت درباری خواهد بود و با اتهام مسموم نمودن پادشاه که میداند قصد جان مارا نخواهد کرد .

از طرف دیگر محسنات سلطنت اولاد اصغر را بیان کردند که این شاهزاده با صفات حسن و نادره خود برای بزرگی آتیه مملکت مایه بسی امیدواری ها است و حالیه چون ظفل است مدتی از خود اختیار نداشته زمام امور بدست وزراء خواهد بود و از این حیث افلا دوازده الی پانده سال راحت در تحت رئاست طفلی دریکی از بزرگترین ممالک دنیا علی الاطلاق حکم فرمائی کرده در مقام پر افتخار مشاغل مهم خود باقی مانده وقت توسعه مال و بسط خانه واده و تحصیل اتباع زیاد را خواهند داشت .

این بیانات بدوا در صدراعظم وحد در وزیر ثانوی اثری که متنظر بودند بخشید و صلاح مملکت و دربار را در انتخاب حمزه میرزا

پسر کوچکتر بر علیه صفوی میرزا دیدند .
و اتهام مسموم نمودن پادشاه چنان مرگ را در مقابل نظر
آنها مجسم می نمود که هر دو مصمم شدند بر سلطنت حضره میرزا
رأی دهند .

در اینجا از بیان عقاید و فرضیات مختلفی که در خصوص
مرگ پادشاه شیوع یافته فاگریم چه شرحی که تاکنون از مسموم شدن
پادشاه داده باسیبی که از مرگ و در اوائل این کتاب ذکر کرده ایم
ممکن است تناقض بنظر آید

روایتی که صحیح و متنی مینماید همان است که کفته شد یعنی
آن مرض نتکین باضافه سرطانی در غضروف بینی که سقف دهان و گلو
و اندون متخرین را گرفته مانع از تنفس بود اما بعضی مدعی دانستن سری
بودند که بگوشها نجوى میکردند و بمن نیز سپردند و آن این است که
چون پادشاه تنده خوئیرا بمعتها رسانیده و پس ازانکه مقدار گزافی شراب
نوشیده مست میکشت بکشتن بیگناهان حکم میداد و بدین طریق یگی از
زنهای خوشکل خویشن را که فوق العاده دوست میداشت باضمام چند لفر
از خدمه خاص خود مقتول ساخت جمعی از درباریان و خواجه گان از
ترس جان هم عهد شده قرار دادند که مردم را از تهدیات پادشاه خلاص
نمایند و زهر را بهترین وسیله اجرای قصد خود دانسته او را با مشروب
زهر آلودی مسموم کردند

بعضی دیگر میگفتند که حقیقتا در متنی مرتکب بیرحمیهائی
که باو نسبت میدهند میشده

ولی بدین جهت او را مسموم نکرده اند بلکه خجلت باطنی و
درد سوزناکی که از مشاهده اعمال قبیح خود پس از هوشیاری احساس

مینمود اورا بهلاکت کشید

در هر صورت شهرت مسمومیت او آوازه بوده و این مسئله را
همیشه توهمندی اصلی فرض کرده‌اند و شاید هم اگر در این موضوع دقیقت
شویم حقیقتی پیدا کند

خلاصه آن دو خواجه به مرادی اطباء پس از آنکه وزراء را
بعقیده خود معتقد ساختند بطرف سایر بزرگان شناخته آنها را از ماجرا
مبوق نموده اظهار داشتند که چون پادشاه بدون وصیت و تعیین قائم مقام
مرده صلاح مملکت چنین اقتضا مینماید که جمع شوند و در این امر مهم
مشورت نمایند رؤسا تیز عقیده آنها را پسندیده سر مرگ پادشاه را پنهان
داشته قطه اجتماع را محلی قرار دادند که همه روزه دربار در آنجا جمع
میشد بقسمیگه درباریان و سایر رؤسا ندانسته جمع شدند و در منتظر خروج
پادشاه در چادرهای مخصوص خود جای گرفتند

در آنجا باید دانست که هنگام مسافت خیمه پادشاه را بشكل
شهری در می‌آورند در یک طرف سر اپرده سلطنتی و در صد و پنجاه قدمی
دستگاه وزارت دربار را با چند چادر کوچک دیگر در اطراف آن به صد
بزرگان وزراء میزند که بدآنجا آمده بفیصل دادن امور اشتغال ورزند
اگرچه در معبیر پادشاه هر دو فرسنگ بد و فرسنگ خانه
کوچکی مخصوص باو بنا نموده‌اند و اغلب در آنجا مسکن میگیرد ولی
این مسئله تغییری در ترکیب خیمه نمیدهد منتها آن خانه را چادری فرض
نموده سر اپرده سلطنتی را در اطراف آن میافرازند

بدین طریق اعضاء مجلس شوری بسهولت و بدون اینکه سوء
ظنی در کسی تولید شود توانستند جمع شوند و برای دور نمودن توجه
عامه برسم معمول بدآنجا رفته و ایامهای معمولی را در بر گردند و قیافه

خود را طوری ترکیب نمودند که با وجود اضطراب و تشویشی که اغراض مختلفه در آنها ایجاد میکرد علی ظاهر آرام بنظر می آمدند باندازه که در میان خود هم درباره احساسات یکدیگر اشتباه مینمودند مجلس در زیر چادری تزدیک محل فوت پادشاه ملحق بستگاه وزارت دربار منعقد شد و هر یک برطبق استحقاق خود همانطوری که در مقابل پادشاه قرار میگرفتند یعنی اعتماد دوله یا صدراعظم در طرف راست و بعد لفر آقاسی یا رئیس غلامها پائین تر ناظر که اداره خزانه و اثاثالبیت و اماگن سلطنتی و کارخانه ها و ذخایر و خدمه مختصرآ تمام اموریکه راجع بدربار سلطنتی

است باو سپرده شده جلی گرفتند

ملحق بانها دیوان ییکی نشت دارای این لقب قاضی مطلق نام دعاوی حقوقی و جزائی است که از تمام نقاط مملکت در محضر او برده میشود و فقط شخص پادشاه میتواند احکام اورا هض نماید پس ازاو میراخور باشی و حکیم باشی و برادرش نشستند

در طرف چپ تفکیچی آقاسی که رئیس تفکیچیان که دسته سیم قشون ایران است و پس از او بترتیب وقایع نویس منشی اول دولتی و میرشکار باشی و منجم باشی که یکی از رؤسای مملکت و بیش از آنچه منحیین ما بتوانند برای خود احترام فرض کنند محترم است قرارگرفتند در همین صف ولی چند مرتبه پست تر آغا کافور و آقامبارک آن دو خواجه سابق الذکر ایستادند چونکه خواجه گان در مقابل سلطان حق جلوس ندارند و مهتر یا رئیس خلوت در طرف راست کمی در عقب رئیس تشریفات که ایشک آقاسی میگویند ایستاد

خلاصه انجمن مشاوره از مجموع اشخاص فوق الذکر تشکیل گردید و از بزرگان تا اندازه که مخبر داریم کس دیگری نبود

صدر اعظم بدوأ شروع سخن نموده آنچه از مرگ پادشاه ازمهتر واطباء شنیده بود گفت که چنانچه خاطر حضار مطلع است پادشاه . بدون تعین جانشین ووصیت کتبی یا شفاهی وفات نموده و بر ذمة همکی فرض است که هرچه زودتر بانتخاب قائم مقام او شروع نمایند تا از یک طرف شاهزاده که قادر متعال برای جلوس برکرسی حکمرانی برگزیده معطل نمایند واز طرف دیگر مملکت در مخاطره ییرئی و یاصاحبی نیفتند چه ممالک چون ابدانند و همانطوریکه تن بی سر زیستن تواند مملکتی هم بی پادشاه و رئیس حیات ندارد و آتش انقلاب و آشوب که بمنزله ممات است در آن مشتعل گردد

علیهذا برای دفع این هضرات باید قبل از اتمام این مجلس کسی را از نسل شاه عباس که این دار فانی را وداع گفته و برای جاودانی شتافته بتحت شاهنشاهی خواند

در اینجا متذکر میشوم که از پادشاه جنت جایگاه دو شاهزاده باقی است یکی صفوی میرزا که بیست سال دارد و در دربار گردون اقتدار سپرده به آغا ناظر بوده و دیگری همراه میرزا که هفت سال دارد و در تحت نظارت آغا مبارک حاضر است و از این دو آن یک اولی است که سلطان حقیقی برای خدمت بامام عصر برگزیده است

همینکه صدر اعظم اندوه ناک این بیانات را با وقار و متناسبی که بسن شصت ساله گی بطور حیرت انگلیز و دلپذیری داراست نمود خواهش شد در انتظار اینکه دیگری صحبت کند و اظهار عقیده نماید ولی نظر بمقام او کسی جسارت اظهار عقیده لداشت

و چون همه ساكت نشته بنطق تحسین میکفتد و چشمها را به آسمان بلند کرده لاينقطع بذکر لا اله الا الله و اسماء الله مشغول بودند در

صورتیکه متوجهیک یلک بزرگان میشد دو باره شروع بتکلم نمود که
حنوار از پیلطفی پادشاه نسبت بصفی میرزا بخوبی مستحضرند و یعن آن
میرود که این شاه زاده از بصر محروم باشد چه تعالی که هنکام
خروج از اصفهان در چهره پادشاه مرحوم پدیدار شد و مأموری که
مخفیانه در ابتدای مرض خود بدون مشورت باوزراء پایی تخت فرستاد
ظن ما را یقین تردیک مینماید و بر هانی است قاطع بر این که پادشاه
سلب بصر یا سلب زنده گشی از پسر خود نموده است و میدانید که فاقد
بصر سلطنت نتواند

پس در احتیاج حالیه و لزوم فوری انتخاب رئیسی برای
ملکت رجحان حمزه میرزا اگر چه کوچکتر بر صفتی میرزا مسلم است
و در این موضوع تردید جائز نیست و اولی چنان است که قبل از آنکه
برادر بزرگتر را در عدم امکان تقبل آن مقام یینیم و بحکم لزوم بطرف
او برگردیم بطيب خواطر اورا بدان مسد عالی خوانیم تاولینهم خودرا
از خود خوشنود نمائیم که معلوم است در آن صورت با چه انساطی حسن
انتخاب ما را استقبال خواهد نمود و در صورت مخالف چگونه اظهار
بنده گشی و محبت چاکرانه ما در ترد او مشکوک و همیشه گمان خواهد
کرد که بکره و اجبار پس از آنکه چاره را منحصر دیده قاج و تخت را
تسلیم او نموده ایم و البته رفتار ما را منسوب بعناد دانسته کینه در دل
خواهد گرفت که شاید بخرابی و اندام ما و خانه واده ما زایل گردد
و خاتمه پذیرد بعلاوه از آنجائیکه گفته اند فی التأخیر آفات صلاح مملکت
چنین اقتضاء دارد که حتی المقدور از هرگز میان دو سلطنت که در کش
مکش از اینجا پایی تخت بطول خواهد انجامید اجتنات نمائیم پس حمزه
میرزا برگزیده خداوند کار است انتظاری برای اطاعت اوامر او نداریم

و باید از این آن او را بخت شاهنشاهی عالم خوانده سلطنت را تفویض او کنیم

صدر اعظم در این بیانات طوری صداقت نمودار ساخت که کسی توانست بی برد که این عقیده باو القاء شده و چون شخصی بود که همیشه محتوم زنده گشته و سن زیاد و تجربه او در امور او را طرف توجه و ملاحظه نموده و خصوصاً چون چیزی برخلاف عقیده آن جمع نگفته بود کسی تصور نکرد که بیانات او مبنی بر غرض یا چیزی گوید که صلاح مملکت در آن نباشد و همه بشفع و ابساط چنین پیشنهادی را که بامیل باطنی انها موافقت می نمود پذیرفتند تفع عموم و صلاح مملکت مظہر اغراض شخصی و خواهش‌های فسانی شده از ترس غزل و نفیث و تبدیل یا استقام اولاد ارشد بدلایل صدر اعظم تحسین میگفتند و بیانات او را تأیید نموده

سلطنت حمزه میرزا نتیجه میگرفتند
در میان جمع کسی بیش از ناظر از این نتیجه خوشنود نبود
چه کسی بیش از او در انتخاب اولاد کوچکتر فع نداشت و بیش از اولاد ارشد نمی ترسید که بطور حتم میدانست هرچه پادشاه مرحوم در خصوص لوازم زنده کی بر او تنک گرفته نسبت باو خواهد داد
و بر عکس در ترد مادر حمزه میرزا فوق العاده مقرب و مباشرت امور خارجی آن خانم سپرده باوبود و امید داشت دراندرون بتوسط خواجه گان در روح شاهزاده خانم و پسرش تصرف نماید و باز مدتی در این مأموریت بزرگ که در حیات پدر داشته در سلطنت پسر نیز باقی ماند

پس بدین جهات و قبیله از صف خود اظهار عقیده نمود با حرارت تر از سایرین نمودار گردید و دلایل صدر اعظم را تقویت نموده شکفت در این وقت نمیتوان بتحقیق از حال صفوی میرزا خبر داد ولی

می بایستی فوق العاده بد حال باشد باندازه که نباید در فکر سلطنت او بود و برای کسی جای شک نیست که شاه عباس همان وقتیکه بتنک کردن زندان او امر نمود بکندن چشمان او نیز مصمم گردید و بعد مراجعت پادشاه از هشت فرسخی پای تخت باعده قلیلی از همراهان و فرستادن مأموری بماموریت مخفی باصفهان شبهه باقی نمیگذارد که شاهزاده در این وقت یازنده نیست یا چشم ندارد و حقیقتاً شور ما بی موضوع است و شرط عقل نیست که ییش از این دراین باب گفتگو کنیم چه سلطنت حق حمزه میرزا است و جزا و کسی نیست

بدین طریق تمام بزرگان مملکت اجماع نموده بودند که آن طفل را بر علیه اولاد ارشد بر تخت نشانند و اشخاصی که گاری میتوانستند از هیچگونه همراهی امتناع نورزیدند

ولی آن دو خواجه که نه حق و نه استعداد رأی داشتند در آن مدت ساكت نشته اظهاری نمیکردند و کسی نمیتوانست تصور کند که هرگز خاصه حیرت‌تر آنها جرئت بیان داشته باشد تا اینکه عقیده بر ضد عقیده اجمن عالی اظهار دارد و در عقیده خود ثبات ورزیده پیش بردا و بر تمام آراء غالب آید

مع دالث چنین شد و میتوان اعجازش گفت چه از حیث و قایمی که تا کنون بیان نموده ایم و چه از حیث و قایمی که بعد شرح خواهیم داد و از این قضیه باید عبرت گرفت که ید قدرت دیگری چگونه در کارهای انسانی دخیل است و در حوادث سلط دارد و امور را اغلب بخلاف انتظار ما انجام میدهد چنانچه صفوی میرزا را برخلاف اجتماع مغرضین و دسایس آنها بسریر سلطنت بلند نمود خواجه که قشة بزرگانرا برهم پاشید آغا مبارک شد که مری

حمزه میرزا بود و قاعدة میباشتی بیش از سایرین در اعلای مقام او ساعی باشد چه بلندی درجه شاگرد او فوق العاده بر احترام او میافرود و تائدازه که میتوانست تصور نماید به آرزو و آمال خود میرسید

لکن حب عدل و انصاف در روح او تنوق یافت با تنفر به بیانات صدر اعظم گوش داده و هر قدر موافق جمع را باعقیده او پیشتر دید تنفر او زیادتر گشت تا ینکه با غرمی راسخ از روی صداقتیکه خواجه گان مشهور و منصوب بدان هستند برای دفع آشوب قیام نمود و اگر چه حق تکلم نداشت ولی برای هدایت اشخاصیکه میخواستند قض قانون طبیعت و مملکتی را نمایند از نسخ قاعدة مرسومی آن انجمن نیند پشید و یا بسب احترامیکه بر بزرگان میگذاشت و یا چون آمید داشت که شخص معین تری طهار صداقت نماید و او را از زحمت چنان ضدیت بد نهائی رهائی دهد متظر شد که یک یک بیان عقیده نمایند و چون همه را دید بدلایلی که هر قدر زیرگانه استدلال شده بر فرضیات بی اساس وضعیتی بنا گذارد و مغرضانه بود با تخطاب حمزه میرزا بر علیه صفتی میرزا تیجه میگرفتند با صدائی متین و محکم ولی در نهایت ادب بدین قسم سخن گفت :

پیشنهاد شما آقایان و بزرگان که صفتی میرزا پسر ارشد شاء عباسرا از تخت و تاجی که مشروعا باو میرسد معروف مینماید علنا بر ضد عدالت و انصاف و قوانین مملکتی است

جرئت نموده میگویم که هیچ یک از شما به براهینی - که اقامه نمودیده صمیعاً معتقد نیستند

بلی دست آویزی که برای انتخاب حمزه میرزا قرارشیده اید معقول نیست و اسکر اجازه دهید حقیقت امر را عرضه دارم این است که میل حکمرانی ایران در مدت مدیدی بر طبق هوا و هوس خود

شمارا بدان وا داشته و میخواهید در سایه صغر طفلی فعال مایشاء بوده علی الاطلاق سلطنت تماهید چه نسبتی که باولاد ارشد میدهند که کور یا مفقود باشد توهم و بهتان صرف است اگر چنین بود آیا من که از اسرار اندرون مسیو و همیشه در رکاب پادشاه بوده ام و تربیت پسر دو مش سپرده بمن است نمی بایستی مطلع باشم و اگر خواجه که چندی پیش بماموریت مخفی باصفهان فرستاده شد بهقصد کشتن یا معافیت صفوی میرزا از رسیدن بتاج و تخت رفته بود چیزی بز من مکشوف نمیکشت و پادشاه مرحوم شرایط زنده گی پسر دوم خود را که در آن صورت وارث سلطنت نمیشد تغییر نمیداد و ممکن بود این مسئله را از من و مادر شاهزاده مخفی دارد و اگر هم میخواست مخفی باشد آیا از برای من که دائما در اندرون آساتر از شما نبود که بدان بی برم خلاصه هیچیک از عقایدی که بخود می بلنید حقیقت ندارد صفوی میرزا زنده و بینا است خدای من بدان گواه است و از سر خود براستی قولم التزام می دهم پس بدون بی انصافی و بی اعتدالی یا بهتر بگویم بدون خیانت نمی توانید اولاد ارشد را کنار گذارد او را نهادی شهوات خود و منافع برادر کوچکتر نماید آیا نمی بینید که بدست خود مملکت را در اغتشاش موحش و هلاکت انداخته از اختلاف پر میکنید

آیا کمان می نماید که سایر بزرگان مانند شما بی قانونی را قبول کرده تصدیق رای شمارا دهند و مردم شریک جرم شما شده پس از آنکه قواعد مملکتی را پایمال نموده اید متتحمل برادر کوچکتر بر سر بر سلطنت شوند نه بر عکس عموم مردم بر ضد شما بر خاسته طرف دار وارث مشروع نمیشوند اگر هم چنین نکنند تا ابد بر شما لعن قرستاده شمارا مرتكبین جرم پستی فرض خواهند کرد و

تمام عمر از فعل خود شرمنده و خجل دائما در تاسف خواهید بود
شخص حمزه میرزا نیز که برای او سلب وجودان از خود
می نمائید هر کثر از شما ممنون نشده و همیشه بحقارت بر شما خواهد
نگرفت مانند اشخاصی که بر خدا و پیغمبر و قرآن و شع و انصاف
و عدالت پشت پازده اورا بدین مقام نخوانده اند مگر بایمید اینکه در
مدت طفولیت او با غراض نفسانی خوش پردازند

و البته مكافات خود را هم بدست او خواهید دید و کمترین
عقوبی که باید متضرر باشید این است که اموال شمارا ضبط نموده همه
را بر همه بکنجدی فرسنده تابشکر اینکه شمارا زنده گذارده بدو دعا کنید
در این موقع بفتا ساکت شده علایم قاثر در چهره او نمایان
گشت ولی پس از لحظه با حرارت و تنی ناگهانی اعاده سخن نموده
گفت آقایان با حمزه میرزا چه میخواهید بکنید آیا قصد شما این است
که رفته بدست خود او را خفه نمایم و جسد او را مرده بحضور شما
آورم تا بدین طریق شاید راضی با اختیار راه راست شوید و بتکلیف خود
عمل نمائید و بحکم لزوم تخت و تاج را تسليم اولاد ارشد گنید و
سلطنتی را که بکره واجبار باو و اگذار نموده اید البته معلوم است بچه
قسم خواهد پذیرفت

بدین کلمات شدید و تهدید آمیز بنطق خود خاتمه داده
بزرگان مجلس را چنان متغير گذاشت که اگر کوه عظیمی بدوش آنها
اقتاده بود بیشتر متغير نمیگشتد و سببی که محرك خواجه بود و او را بدین
اظهارات مصمم نموده نمی فهمیدند و نسبت آنرا به بعض و بیم یا امید
نمیتوانستند دهنده چه شاگرد خود را فوق العاده غریز میداشت و از طرف
طفلی که در آغوش خود هر را نیمde جز مهر و محبت انتظاری نداشت و

اولاد ارشد هر قدر میتوانست باو نیکی نماید بیایه محبتی که باشیر داخل خون اولاد گوچکتر شده نمیرسید فقط پس حب بعдан و اصلاح مملکت و استرضای خواطر مردم و صداقت نسبت بمولای متوفی خود سبب آن بیانات بوده و چنان خلوص نیتی ممکن نبود بی اثر ماند و جلب توجه حضار را ننماید بقسمیکه رأی او پذیرفته شد اگر چه رفتار همه را تکذیب می نمود و عموم را متهم میساخت و برخلاف مقاصد آن

جمع بود

پس از آنام نطق خواجه ربع ساعتی در سکوت گذشت و اعضاء مجلس در بی تکلیفی خجلت تکذیب قول خود و ترس استقامت در عقیده اولیه بیکدیگر نگاه میکردند بی اینکه کلمه گوند بالاخره صدر اعظم یا چون بیشتر راغب بعده است بود چنانچه اعمال و رفتار نجیابه و بی غرضانه گذشته او او را بنا معرفی می نماید یا از ترس اینکه اگر سکوت کند دیگری سبقت جوید و این مسئله او را مقصراً سازد چه ارائه سخن در آن مجلس باو تلق داشت و وقتیکه با آن همه شدت بر ضد صفوی میرزا سخن رانده قتع بابردا او کرده بود قطع سکوت را نموده مفاد این بیان را اظهار داشت

چون بر اعضاء مجلس حتم شده بود که پسر ارشد شاه عباس در حال قبل سلطنت نبوده با تخطاب پسر ثانوی مصمم شده بودند ولی حالیه چون آغا مبارک اطمینان میدهد که صفوی میرزا در حیات و در حال پذیرفتن تخت و تاج است البته اولاد ارشد اولویت دارد

و بیش از این در این موضوع مشورت جایز نیست پس باید از حالا رفقه زمام امور مملکت را بدوسپرد و بعد از صمیم قلب رای و ادعیه صادقانه خوشتن را تقدیم او نمود سایر بزرگان نیز خود را باخته

استقامت در رأی اولیه توانستند

سرعت و مسابقت از یکدیگر از عقیده پیشین تخلف ورزیده
متابع صدر اعظم را نمودند و گدورت باطنی را پنهان کرده متفقاً مقرر
داشتند که چون اولاد ارشد در حال تهل سلطنت بوده حسب الرسم می
باشی حکم رانی نماید و برای اینکه اورا از محبس خود خوانده بر سر بر
سلطنت نشاند دلیل دیگری لازم نیست

مقام این بزرگان آنها بالطبع جبون و زبون می نماید چه
هرقدر عالی جاه و مرتبت باشند بنده گانی هستند که زنده گی و آزادی
و شرف و اموال و آسایش آنها مطیقاً در دست پادشاه است و در آن
کیف ما یشاء مداخله می نماید

پس از این قرار صفوی میرزا علی رقم مخالفین سلطنت انتخاب
شد و بعد از انتخاب پادشاه میباشی از میان بزرگان نیز کسی را اختیار کنند
که سرعت باصفهان رفته شاهزاده را از محبس خارج نماید و اورا با رسماً
مسئولی بر تخت نشاند چون مالک ایران و خداوند کار ایرانیان معروفی کند
انتخاب سفیر اگرچه اهمیت انتخاب پادشاه را نداشت ولی باز
برای بزرگان خیلی دشوار پود چه شخصی که بدین ماموریت فرستاده
میشد از بردن خبر خوب سلطی در روح پادشاه پیدا کرده قسم زرگی
از محبت شاهانه را می‌ربود هرچه میخواست میتوانست و لئنی که اراده
می‌نمود در روح تازه و بی تجربه پادشاه احیاث میکرد و در باریان در باطن
یکدیگر را دوست نمیداشتند و باهم عناد می‌ورزیدند هر کس نیتی داشت
و ملاحظه رفاقتی می‌نمود مذالث میباشی سفیری انتخاب شود و خارج از
آن جمع کسی نبود که بتواند مدعی آن مقام گردد
پس میباشی از میان خود اگر شخص خیر اندیشه، نیز مافتند

کسی را انتخاب نهایند که بصلاح تردیکنند و بالتبه نیک نفس باشد تا اگر
نیکی نکرد لا اقل بدی نکند
صدر ام ظاء و ناظر که در جوگه بزرگان میتوانستند مدعا آن
مقام شوند قبول آنرا نمیتوانستند و در این حادث حضور آنها مطلقاً در
دربار لزوم داشت

حضور صدر اعظم برای فیصل دادن امور ورفع اغتشاش اگر
اتفاق خبر مرگ پادشاه منتشر میگشت الزم مینمود و بعلاوه او که همیشه
در ملازمت پادشاه مسافرت میکرد اگر غیبت مینمود فی الفور مردم غیبت
اورا منسوب بفوت پادشاه هانسته راز نهفتند آشکار میگردید مسافرت ناظر
هم متلزم اغتشاش بزرگی میشد چه امور خزانه سلطنتی وارسال و مرسل
یومیه برای لوازمات درباری و سایر امور مهمی که سپرده باو بودند معوق
میمانند عقیده که میخواستند در مردم از ناخوشی پادشاه نگاهداری کنند
مانع غیبت ایشک آفاسی بود چه شغل اوینز اورا بلازمت پادشاه مجبور
میساخت منجم باشی و حکیم باشی رتبه لازمه عهده کردن آن مأموریت را
نداشته و آن دو خواجه قابل توجه نبودند اما میراخور باشی و شکارچی
باشی که از همه حیث لائق بوده شغل آنها راجع بعملکت نبود بلکه از
خدمه خاص شخصی پادشاه محسوب میشدند و بهمین جهت آراء از طرف
آنها بطرف رؤسای لشکر مطوف گردیدند قل آفاسی و تفنکدار باشی
که از حیث مقام از دو شخص اخیر برقرار بوده و باقامت در دربار هم
مجبور نبودند

معدالک انتخاب آنها بر اعضاء مجلس شاق مینمود و لی یاز در
این موقع غرض در مقابل تکلیف تعلیم شد و از آن دومدعی یکی را
انتخاب نمودند

قر آقاسی انتظار رحجان داشت و خیالی که باخود پخته پنهان نمیکرد از چهره ووجنات او وجد باطنی نمایان میگشت ولی از انتخاب بسیار دور و در انجمن کسی با او مساعدت نداشت چه همه بخوبی از ترویر و حیله و سوء خلق او مطلع بوده و میدانستند که در اعمال غرض و تفیین قصور نخواهد ورزید و از گشتن دام ترویر دست نخواهد کشید

پس بدین لحظه و بدون مشورت دیگری همه رأی خود را بتفنگ دارچی باشی دادند نه اینکه ازاوهم یعنی نداشتند یا بصدق افت اطمین بودند ولی بمقایسه از دیگری بهتر بود و خبث طینت را بمتها درجه نرسانیده تحمل اورا میشد کرد

علاوه بر اینکه مشهور و از امور درباری و روابط دول خارجی نیز مطلع بود و بهمین واسطه چند سال قبل شاه عباس اورا بسم سفارت برای تهییت تاج گذاری اورنک زیب پادشاهی که حالی سلطنت مینماید بهندوستان فرستاد و در سفارت خود با چنان تکبر و تبعتری رفتار نمود که همیشه مولای او از آن اظهار خوشنودی میکرد حقیقتاً لافهائی گه زده و خود نمائیهائی که نموده حیرت انگیزند خوانده اگر حکایت آنرا دریکی از کتابهای ما بخواند باور نخواهد کرد

خلاصه پس از آنکه این شخص منصوب گردید مجلس دو سه امر دیگر را مربوط بسفارت او و طرقی که در دربار در انتظار پادشاه جدید عمل خواهد شد انجام نمود و قرار شد (۱۱) نفر دیگر بهمراهی او پیای تخت روند *

دومنجم یعنی منجم باشی میرزا بالق و معاون او محمد صالح با اسطر لاب بدست درموقع تاج گذاری حاضر باشند و ساعت خوش و موقع

مساعدي را که اقران کواكب برای شروع بچنین امر مهمی نشان میدهد تعیین نمایند (۴) هر از صاحب منصبان خزانه مامور حمل جواهرات دولتی شده و (۵) هر دیگر وکلای رؤسا بودند چه هر یک از رؤسای پنجگانه بعنی صدراعظم و ناظر و فرآفاسی و دیوان بیکی و وقایع نویسن حق تعیین وکیلی داشتند تابنام آنها در موقع خروج پادشاه از محبس در مقابل او بخاک افتاده تهنیت عرضه دارند و در مراسم تاجگذاری حاضر باشند

تفنگدار چی باشی و هراهاش مامور شدند اگر منجم باشی ساعت را خوش دانست و اقران و ترکیب کواكب را مساعد دید فردای آنروز قبل از طلیعه حرکت کنند والا متظر شوند تا ساعت خوشی پیش آید برای دور نمودن توجه عامه میباشد از خبیث سلطنتی یکیک خارج شده در گاروانسرای نو در (۶) فرسنگی دامغان متظر یکدیگر باشند و از آنجا مجموعا عازم پای تخت گردند

بالاخره مقرر شد که مرسلی باطلاء و پسند عموم اعضاء از طرف مجلس بنوان اعلیحضرت بتفنگدار چی باشی داده هشت روز بعد خود و تمام دربار چون سرعت حرکت باکترت جمعیت و هرج و مرچی که لازمه چنین موضع است مشکل بود ازدهکده خسروآباد بتائی و متزل بمترل بطرف کاشان حرکت نمایند و در این مدت حتی العقدور دریرون و اندرون فوت پادشاه را مخفی داشته اطباء مخصوصی را بتکفین و تدهین جسد او گمارند

همان شب مرسلة مذکور حاضر شده بتفنگدار چی باشی سپردند و ورقه را در کیسه زری گذارده بریسمان و منگوله گلابتون بسته بهر صدراعظم مختوم نمودند و از آرایشیکه خاوریان عادت دارند بلفاف مرسلة خود ضمیمه نمایند چیزی فروگذار نشد

توسط آن مرسوله که بزحمت سوادی از آن بدست آورده‌ایم
 بزرگان مملکت جگونگی فوت شاه عباس ثانی را بدون وصیت و تعین
 قائم مقام شرح داده می‌گفتند بمحض اطلاع از قضیه همه جمع شده متفقا
 شخص مقدس او را بسلطنت انتخاب نمودند و فقط شخصی دانسته که کفایت
 تکلف چنین مقام عالی را داشته باشد و خود را خانه زادان مطیع و بندگان
 فرمانبردار خوانده از خداوند طول عمر و عزت بیان پادشاه را طلب
 مینمایند و همواره اورا مظفر و متصور می‌خواهند برای مسبوق ساختن خاطر
 همایونی چنان صلاح دیده‌اند که تفکدار از چی باشی را حامل مرسوله بی‌مقدار
 خود کرده و چند نفر دیگری همراه او روانه نمایند که بنام مجلس شوری
 شفاهان اظهار اطاعت و اقیاد همه کی را در خاکبای همایونی عرضه دارند
 و در رسومات تاجگذاری از طرف آن خانه زادان حضور به مرسانند جسد
 پادشاه مرحوم را نیز شهر کاشان حمل نموده در آنجا باقیه دوبار منتظر
 اوامر ملوکانه خواهند بود

این است تقریباً ماحصل آن مکتوب که ظهر و ذیل آنرا
 صهراعظم مهر نموده بود

تفکدار چی باشی و همراهانش فردای آزورد حرکت کرده
 بشتاب راه می‌پسندند ولی نه بسرعتی که مایل بوده و در چنین موقعی
 لازم بود مصروف دارند چه بواسطة زیادی اشخاص عده کافی اسب در راه
 نمی‌یافند و کثرت وشدت حرکت ممکن بود بجواهرا تیکه همراه داشتند
 آسیب وارد آورد پس بدین قسم صدو چهل فرسنگ مسافت میان خسروآباد
 و پایتخت را عشق روزیه طی کرده روز هفتم شبیه سیم جمادی الاول
 باصفهان و سیندله تقریباً هفت ساعت بعد از ظهر در موقعیکه کبه و تجری
 درب بازارها و دکارکن خود را به سه علوم مودم بخانه های خود بهر فتنه

بعضی از متعینین تفکدارچی بشی و کروه او را بواسطه سابقه دوباری شناخته آنها را مقدمه اردو فرض نمودند که برای تهیه و تدارک ورود پادشاه یورمجموعه دوبار سلطنتی سبقت جسته‌اند چند نفر نیز از تفکدارچی بشی و پیروانش کیفیت لحوالرا سئوال نموده جواب شنیدند که اغلب حضرت تردیک است و بزودی در شهر ظهر خواهد کرد بدین بیان در واقع حقیقت را گفته و سر نهفتنی را آشکار ننموده بودند

همینکه آن عده بیمیان شاه در مقابل قصر سلطنتی رسیدند در جلو علی قابی بدخل عمده آن بنای عالی پیاده شده جز تفکدارچی باشی و نماینده صدر اعظم همه در آنجا توقف نمودند آن دو قدری جلوتر رفته بدر ب اندر ور رسانیده داخل عمارت مخصوص خواجه گان سفید شدند این خواجه گان در حقیقت نگهبان هجیس زنها بوده به درست و در مواقع اجراء و بیش آمدهای مهم فقط داخل اندر ور می‌شوند

تفکدارچی باشی بخواجه یکه برای پذیرائی او جلو دوید خود را معرفی کرده آغا ناظر را طلب نمود و گفت باو بگویند بعجله و شتاب بیرون آید که مأموریت او تأخیر بردار نیست

چنانچه گفته شد آغا ناظر بحفظ و حراست صفوی میرزا و سراپاداری اندر ور اشتغال داشت

لہجه واسطه هر شب باندر ور میرفت و در آن موقع نیز بر حسب تکلیف آنچه بود چون خبر یافت یکه چنان شخص مهمی او را احضار مینماید فوراً خارج شد تا از سبب مأموریت او پرسش کند تفکدارچی باشی نیز بروئیت آغا ناظر ازاو استقبال نمود و اورا پکناری کشید دو سه کلمه بچوی کرد در این مدت نماینده صدر اعظم تأدب با چند قدم عقب ایستاده بود از آنچه در میان آن دو رد و بدل شد یا کسی مسبوق نیست یا اقلام

توانستم بدان بی برم بعضی میگوند خبر مرگ شاه عباس و انتخاب اولاد ارشد را بدو داد چرا که حکم مكتوبی در دست نداشت و حسب الرسم حکم کتبی برای یرون آوردن کسی از اندرون لازم است بعضی دیگر منکراهد که چنین امر خطیری را قبل از مطلع ساختن پادشاه گشتن نموده باشد

چه جان خود را باشای آن راز در مرض خطر می‌انداخت
هر حال اگر چیزی هم مکشوف داشته خیلی مختصر بوده است
پس از آن مکالمه فی الفور هردو بطرف عمارت دور تری محل توقف خواجه گان سیاه و تردیک باخرين مدخل اندرون متوجه گردیدند و بر سیدن بدانجا یکی از خواجه گان برای پرسش و استعلام از میل آغا ناظر خارج شده پیش آمد و مأمور شد که هوراً باندرون رفته صفو میرزا را از رسیدن مأمور فوق العاده و مبشر خبر خوش با مطلب بسیار مهم مطلع سازد و از او استدعا کند که برای استماع آن خبر یرون آید از ییان و قیافه آغا ناظر نه غم و نه شادی استنباط نمیشد و کسی نمیتوانست بینیکی یا به بدی آن خبر بی برد خواجه سیاه چنانچه مأمور شده بود معمول داشت

در آن موقع شاهزاده ترد مادر خود نشته تیریع میگرد و تجب تحریری که از شنیدن آن پیغام مادر و فرزندرا فرا گرفت بوصف نمی آید و بتصویر خواننده میگذاریم وحشت بر آنها چنان مستولی شد که همه گفتار از هردو سلب گردیده مدت بیحرکت ساکت و مبهوت ماندند تا بالاخره شاهزاده خانم پسر خود را در آغوش گرفته بفریاد سکوترا قطع ہموده مینالید و میگفت بچه عزیزم تو را میرند بکشند و حقیقتا برای شاهزاده چیز دیگری جز مرگ یا عقوبته شدیدتر از مرگ نمیتوانست فرض کند

و هرگز بخيالش نمیرسيد که ممکن باشد پسر اورا بسلطنت طلبند چه دو سال قبل شوهر خود را در نهايٰت صحت و سلامتی بحد کمال رشد در سی و شش ساله‌گی عازم سفر دیده از ناخوشی او خبر نداشت وابداً حضور مرگ او در خاطرش خطور نمی‌کرد بهمین دليل رسیدن فرستاده با چنان مأموریت مهی و لزوم حضور شاهزاده برای انجام آن اورا مشوش میداشت و نمیتوانست مقصود اورا جز کشتن شاهزاده باکندن چشم‌ان او چیز دیگری خیال کند و ابته پسر اورا باعجله و شتاب بیرون می‌طلبیده اند تا حکم قتل وزجر را بد و عرضه داشته بطبق آن عمل نمایند ظواهر امور نیز آن سوء ظن را تقویت می‌کرد چه از یکطرف غصب پادشاه و نفر تیکه نسبت به پسر خوش در حبس شدید و سوء رفتار با او بروز داده مشهود و معلوم مادر بود و از طرف دیگر حضور رقیب مادر حمزه میرزا در دربار اورایستر مخوف میداشت و بر عدم اطمینان او می‌افزود و می‌گفت «یقین این بی‌حیای بی انصاف برای رسانیدن پسر خود بسلطنت پادشاه را با نوازشات و غزرات دلربای خود بر آن داشته است که پسر مرا بدین طریق از تخت و تاج محروم نماید»

در آن‌تای این بیانات چنان می‌گرید و فرماد می‌زد که فضای اندرون را پر نموده بود تمام خانمها مضطرب از آن غصه و اندوه ناگهانی بطرف او دویده آنها نیز بمحض شنیدن آن خبر می‌شوم بناله در آمده در غم شاهزاده خانم شرکت نمودند سایر حضار هم بروجاهت و جوانی صفحی میرزا تأسف می‌خوردند و می‌گرستند از قرار مسوع احوال آن زنان غم زده باندازه رفت انگیز بوده که خواجه‌گان با وجود سنگدلی و بی‌رحمی ذاتی از هم دردی خود داری توافسته و خواجه که پیغام آورده بیش از همه می

فالیده است

تفنگدار چی باشی و آغا ناظر صدای زنانرا از خارج شنیده بشبهه مادر شاهزاده بی بردنده و در دفعه ثانی خواجه دیگری روانه نموده قسم یاد کردند که فرستاده فقط حامل اخبار خوش است و میخواهد شاهزاده را از بهبودی روزگارش مطلع سازد ولی قسم و اطمینان آنها جز اینکه برشدت اندوه شاهزاده خانم بیفراید اثر دیگری بخشید و فرماد و ناله را بیش از بیش بلند ساخته پسر خود را تنگ در آغوش گرفته در شدت اضطراب و تشویش گاهی بر پادشاه لعن میکرد و اورا وحشی یوفا بی مذهب و سبب میشوم غصه و رنج خود مینامید گاهی بطرف فرستاده رو کرده اورا سگ خونخوار میخواند گاهی خواجهگان حاضر را دشنام داده آنها را خائن میگفت ولی شاهزاده جوان در این مدت ساکت و بیحرکت نشته میگویند کلمه نگفت واشگی نریخت و در چهره او علائم درد و غم ظاهر نگشت گویا درد و اضطراب که بمنتهی درجه رسیده اورا از خود بیخبر ساخته بود

و چون طبیعت برای بیان اینگونه درد های موحش که طاقت انسانی تا آنرا ندارد علامت خارجی نمیتواند بر انگیزد تولید بہت می نماید چنانچه شاهزاده در میان نوحة زنانی که اورا احاطه کرده و نگاه داشته مثل اینکه میخواهند از او دفاع نمایند و مانع ربودن او شوند بی تکلیف و مبهوت نشته بر آنها مینگریست

آن حال بیش از سه ربع ساعت طول کشید و هر قدر خواجه گان سیاه بی دری بی رسیده بقسم والتعاس اطمینان میدادند که تفنگدار چی بشی حکمی مضر بحال شاهزاده نیاورده ابدآ سودی نمیبخشد تا آغا ناظر مصمم شد بشخصه رفته رفع اشتباه نماید ولی شاهزاده خانم بمحض رویت او و شنیدن قسم و اظهارات اطمینان آمیزش همانطوریکه پسر خود را در آغوش گرفته

بود فرماد زد «ای سگ توهم مثل سایرین قاصد مرگی» خلاصه شاهزاده خانم تسکین نایذیر بود و هر قدر فرستاده زیادتر میرسید و قسم بیشتر یاد میکردند یعنی و هراسش فزونتر گشته کمتر باور میکرد و آن بیاناترا دسایسی فرض مینمود که برای قریب دادن او برانگیخته و دامی میدانست که برای استرضا خاطر او و سپردن پرسش بدست جlad گسترده اند بالاخره چند نفر از خانمها به بیانات و قسمهای آغا ناظر معتقد شده و او را در یرون آوردن شاهزاده از آغوش مادر معاونت نمودند شاهزاده خانم چون مأیوس شد و بد دیگر مقاومت نمیتواند و فرزند دلبندش را میربایند بفتتا جسته خنجر شاهزاده را از کمر او کشیده برهنه بخواجہ که او را از دست گرفته میبرد نمود و گفت «بسیار خوب بایمید خدا برود ولی ملت فت باش که چه گفته و چه وعده داده اگر باید مرد بدان اول کسی که تلخی مرگ را خواهد چشید تو خواهی بود چنانچه دروغ و خیانت تورا مستحق میسازد» خواجه شرط را قبول کرده راضی شد که اگر حادثه میشومی رخ داد او را در عوض بکشند و این شرط قدری تسلی خواطر مادر را فراهم نمود باندازه که خنجر را رد کرد و راضی شد آزا دوباره تکمر شاهزاده بندند آغا ناظر دو باره قسمهای که یاد کرده از سرگرفت و اطمینان و وعده امیدوار را تکرار نمود و تا اندازه که در چنین موقع مشکوکی ممکن است مادر و زنهای شاهزاده را مطمئن ساخته براها کردن او راضی کرد اما مادر تا آخرین نقطه امکان با پسر خود همراه رفت و غمناک و پریشان افسرده و افکنده مراجعت کرد چنانچه قوه راه رفتن مداشت و چند نفر از خدمه بازو های او را گرفته میبردندش همینکه شاهزاده در یرون پدبدار شد تفنگدار چی باشی و

چند قدم دور تر نمایندهٔ صدر اعظم در مقابل او بخاک افتاده سه‌سر فروز غرای مرسمی را یحdi که پیشانی بزمین میرسد و سجدهٔ تردبکتر است معمول داشتند و بعد تفکدار چی باهی باصورتی اشک آلود از نوحه و ناله زنان و یادگار مرگ پادشاه بلند شده سبب حضور خود را به آواز بلند ویان شمرده چنین عرضه داشت «خداآوند وجود مقدس اعلیحضرت همایونی را سلامت بدارد روح پرفتح شاهنشاه عالم شاه عباس ثانی پدر بزرگوار اعلیحضرت از نفس جسمانی رسته بغران ایزدی پیوسته و مخلد است و بزرگان مملکت شخص شخیص عالی را برای قائم مقامی او بر گزیده اند تفکدار چی باشی بیش از این نگفت تا شاهزاده را که هول و هراس شنیدن سبب مأموریت او مضطرب میداشت زودتر آسوده نماید و بدین بیان او را از شدت سختی بعثت‌های شادی کشید

این دفعه تعجب و شف و تأسف جای ترس و تشویش را گرفته مجدداً ساکن و ساكت و مبهوت شد مانند کسی که ناگهان از تاریکی بروشنائی رود خیره مانده با اطراف مبنگر است بی اینکه چیزی بیند و از خواجه گانی که بخاک افتاده او را پادشاه و ولی نعمت خود می‌خوانند در شکفت بود ولی لحظات اولیه بہت و تعجب که گذشتند کم کم بخود آمد و دیده بینا گشته بخلافت متوجه آغا ناظر شده در روی او متوقف کردید و مثل اینکه از خواب سنگینی بیدار شده آنوقت فقط شروع بتصور ماجری کرد و فهمید دور از اینکه بخواهند سلب زنده گی از او نمایند حیات آورده و او را بسلطنت می‌طلبند مع ذلك چون خبر خوش و مرگ پادشاه تواما بدو رسیده و خلاف انتظار از دو جهه مخالف بالسویه عمل آمده بود چندی غم و شلای در دل او بستیزه نمودند تا کدام یک غالب آید و در این کشمکش دو حالت روحانی

دفعه نالثی دچار بہت وسکونت گردید و ای بالاخره طینت نیکوی شاهزاده تفوق یافت آنچه از جاه و منصب یافته در مقابل غم مرگ پدر فراموشش شد و در اندوه شدید و پرشانی خود چنانچه مرسوم ایرانیان است گریبان را تا کمر دریده آن وقت فقط از چشمانش اشک جاری شد

ازن قسم رفتار شاهزاده را باید از نیکی نفس او دانست چه همیشه در میان زنها پروردش یافته و هرگز در عمر خود چیزی ندیده و تجربه نیندوخته و اوقات او صرف بازیچه و لباس و حکومت برخواجگان شده بود و با آن می تجربه گی و کمی سن نمی توان تصور کرد که از دسایس و حیل ظاهر سازی اطلاع داشته است بعلاوه تشویش خاطری که از یک ساعت قبل برای او دست داده مانع از این بود که بتواند بنصنع حرکتی کند و با وجود حبس و سوء سلوکی که از پدر دیده و حقیقتنا مرگ او زیاده گی بخش بود و اورا به آزادی و سلطنت و کامرانی میرسانید غم و ماتم خود را کمتر نه پنداشت در اینجا غلبه قدرت طبیعت را باید تحسین کرد که چگونه همیشه آنچه در طبیعت انسانی یودیت گذارده

بر موافقی که اغراض مختلفه بر میانگینند تفوق می یابد

تفنگدار چی باشی چون شاهزاده را ساکت در آن حال دید و از چشمان اشک آلودش کیفیت احوال را استنباط نمود بدون انتظار اجازه بلند شده تردیک آمد و عرایض تسلیت بخشی عرض کرد آغاناظر نیز چنان کرد تا اندک اندک شدت درد و اندوه شاهزاده تسکین یافته آرام گردید و تشمع تاج با تمام میعنای آن در مقابل چشمانش درخشیدن گرفت و در دام فریبندۀ جاه و ریاست گرفتار آمد

سبس چون تفنگدار چی باشی و آغاناظر شاهزاده را دیدند که می تکلیف مانده و نمیداند چه کند نگاهی یکدیگر انداخته اشاره نمودند

و برای اینکه او را بطور غیر مستقیم بتکالیف خود مطلع سازند از او پرسیدند «چون در انجام این امر مهم تأخیر جایز نیست آیا اعلیحضرت اجازه میدهد که اورا بقصر سلطنتی هدایت نمایند و در آنجا تاج بوسر گذارد» شاهزاده قبول کرد و امر نمود هر طور صلاح میدانست عمل نمایند آنها نیز شاهزاده را به تالار طولیه اطاقی که معمولاً سلاطین به سلام می‌نشینند راه نمائی نموده در آنجا سایر نماینده‌گان باضمام صاحبمنصبان عمدۀ مملکت و منجم باشی باجرای مراسم و تکالیف تعظیم و تکریم پذیرقه شدند و بعد بی‌تأمل اعلیحضرت حسب الرسم بحمام رفت تا غسل نمایند و البته نو مرسمی را در بر گند و در این مدت در خارج بستاب در تهیه و تدارک تاجگذاری بودند

و تفنگدارچی باشی مخفیانه جمعی را فرستاده آنانه و اسخاصی که لازم بود حاضر ساخته تمام لوازم تاجگذاری را آماده نمود منجم باشی و معاونش نیز بمحل مخصوص رفته مجدانه میکوشیدند تا نیکوترين ساعاتی را که اقتران کواكب برای اجرای آن امر نشان میدهد معین نمایند قبل از بیان تفصیل تاجگذاری بهتر آن است که بتوصیف مکان آن پردازیم و این شرح را از کتابی که در خصوص پایتخت ایران و آنچه قابل توجه دارد نوشته ایم قل مینماییم

در شمال قصر و در متنها ایه آن مقابل یکی از درهای که بطرف مدخل عده عمارت سلطنتی باز میشود بناء کهنه بشکل مربع واقع شده که هر ضلع آن بیست ذراع مسافت دارد و از اینه ایست که در قرن گذشته شاه طهماسب بنا کرده و از آنجا تا مدرس مدخل خبابان ممتدی با درختان بلند و درشت رسم نموده اند و در طول آن هر ده یا دوازده ذراع آخری از سنگ و گچ ساخته اسبهای سلطنتی را در آنجا

می بندند و معمولاً عده آنها بیش از دوازده یا پانزده نیست ولی در اعیاد بزرگ و هنگام پذیرائی سفراء و خارجه های محترم در اول دفعه شرفیابی بر عده اسپها میافزایند و مدعون را از میان آنها که مجللانه یراقب نموده و آراسته نه عبور میدهند یراون اسپها همه مرصن و آلات و اسباب طویله از قبیل زنجیر و مینخ و سطل و قشو و غیره از طلای وزین است در جنبین عمارت با چه و گلکاری است و چنانچه معمول ایرانیان است درختان را در اینجا و آنجا بی نظم و ترتیب کاشته اند و در ایران مطلقاً طبیعت با غبانی میکند از طرف جنوب باع از حیث طول و عرض امتداد می یابد از قسم رانیز به با چه هائی که درختان عظیم از یکدیگر مجری مینمایند منقسم کرده و گلکاری نموده اند و گهای را چنان مختلف و درهم و برهم کاشته اند که همیشه در مدت سه فصل خوش سال گل دارند عمارت فوق الذکر را تهریباً بتمامه از چوب شاخته و سطح آن بیش از سه ذراع ارتفاع دارد یامش مسطح و بارتفاع بیست و پنج یا بیست و شش ذراع است و ستونهای پیچیده و تذهیب شده بطلای بسیار زخیمی آنرا بر پا داشته اند فضای اندرونی آن بنا بسه قسم که از یکدیگر بتوسط صراحی چوین مجری شد. منقسم میگردد و دو اطاق در جنبین تشکیل می شود که هریک سی و شش ذراع طول و شانزده ذراع عرض دارند و در وسط تالاری است که از دو اطاق جنبین چهار ذراع مرتفع تر است و در میان آن حوض وسیع عمیقی از مرمر ساخته و آب زلالی لا ینقطع از فواره اش جستن می نماید دیوار های اطاها و تالار نیز تذهیب شده و ورقه طلا باندازه ضخیم است که امروز هم که بیش از صد سال از آن میگذرد قطه از آن نریخته و محو نگشته است سقف را هم در خور آن بنا ساخته از چوب قاب و منبت نموده بطلای آمیخته اند از این قرار

تالار وسیعی که در وسط ترکیب میشود از همه جهت باز است ولی از خارج پرده هائی بارتفاع بام نصب نموده اند که هر دفعه باقتضای موقع روز و جلوس پادشاه از طرفی می اندازند و چنانچه در مملکت ما موسوم است بتمامه نمی آورند بلکه آنها باطناب بطرف یکی از درختان عظیم باع کشیده به بدنۀ آن می بندند و بدینقسم تقریباً بارتفاع دهدراع از زمین چتر ماندی تشکیل داده میشود که مانع از دخول اشعة آفتاب شده از هیچ طرف هم منظر را مسدود نموده است پرده هارا از پارچه سرخی دوخته‌اند و آستر آنها بالوان مختلف دلباز از چیت و نوار اطراف و طنابها کلیتاً ابریشمی است

مجموعه ابن بنارا تالار طوبه می نامند و وجه تسمیه آن سبب مذکور است که در اوقات جشن و موارد مخصوص اسبهای سلطنتی را در جلو آن بنمایش می بندند

فردای تاجگذاری برای نوبنده ممکن شد که بدان تالار داخل شود و بدله‌خواه در آنجا سیر نماید و از کیفیت تربین آن که از اینقرار است اطلاع یابد دو اطاق جنبین را بهالیهای فیس ابریشمین مفروش ساخته در اطراف عده کثیری تشك زری انداخته و در فاصله آنها جامهای بزرگ طلای وزین گذارده بودند تالار وسط بهالی فیس تری از زر و ابریشم آمیخته بهم فرش شده تشكهای اطراف از پارچه بودند که در ایران باقیه میشود و حمل زربفت میگویند در اینجا و آنجا نیز بعضی جامهای مکل بیافوت و فیروزه اشایده بودند

در قطۀ جلوس پادشاه تشك بسیار فرم و کوچکی از زری بتظر چهار انگشت و بطول چهار زراع انداخته روپوش ظریف نازکی از شاه کارها و زردوزی هندوستان تمام دشک را میبوشانید و بعلاوه چهار

انکشت از اطراف گذشته در دو گوشه بدو گوی مرصع بجواهر وصل
میگشت دو جام طلا نیز در دو طرف نهاده در انتهای دیگر تالار در طرف
مقابل تشك دیگری از ماهوب زربفت با گلهای کوچک سرخ و برگهای
سبز گسترده بودند ولی نمیتوانم گفت روپوش آن از چه بود چه فرصت
دقت نیافتم و باندازه مروارید و جواهر بدان دوخته بودند که متن آن
ظاهر نمیگشت و تلئو غریبی داشت

این محل را چهارده چراع طلا که در روی زمین گذارده
چنانچه ما چراغهای خود را در روی میز میگذاریم روشن میکرد بعضی از
چراغها بیش از شصت مارگ یا تقریباً چهار من و نیم وزن دارند و عموماً
کمتر از سی یا چهل مارگ که دومن و نیم یا سه من باشد نیستند از این
چهارده چراع هشت عدد در تالار وسط و در هر یک از اطاقهای جنبین
سه عدد بود بعلاوه هشت مشعل دو شاخه طلا که چهار دراع پایه دارند
و از چراغهای فوق وزین قرند

چون محل تاجگذاری چنانچه تشریح شد ترتیب گردید چهار
قطعة عمده که میتوان گفت لازم و ملزم این گونه مراسم است در میان
تالار گذارند

قطعة اول تختی است از زر خالص بشکل میز مربع کوچکی
ارتقای چهار پای هندسی پایه های آن در روی چهار گوی درشت طلا
قرار گرفته و بجهة استحکام تحت و فوق پایه ها را بهم وصل کرده اند
هر چهار پایه و چهار گو بیافوت وزمد خورد مرصع شده اند صفحه کرسی
مسطح و از طلا است بدون پارچه که نشیمن گاه را فرمود نماید
تخت مذکور با استثنای او قاتی که برای اینگونه رسوم خارج
دیشود همیشه با کمال مواظبت در خزانه دولتی واقع در قلعه اصفهان

محفوظ است و باندازه سنگین است که در موقع یرون آوردن باشکال دو نفر از عهده حمل و قل آن بر میابند از مساعدت حوادث چندی بعد که صندوقدار خزانه را برای نمودن پادشاه ومادر وزنهایش گشوده بود برای نویسنده ممکن شد بدانجا داخل شده بدلخواه در آن تخت دقت نماید

قطعه ثانوی تاج است و آن یکنوع کلاهی است بین که لبه بالا از لبه پائین گشاد تر است از میان کلاه دنباله قدری بلند تر از طول یک انگشت خارج میشود که بدان دوخته اند و رفته رفته نازک شده بعد مجدداً قدری جسمی میگردد پارچه این کلاه که مخصوصاً برای پادشاه جدید تهیه شده از ماهوت زربفت است و در دور آن بعرض دو انگشت بطريق عمامه پارچه نازک پنجه از پارچه های لطیف هندوستان پیچیده نوک دنباله را الماس درستی بلکی پوشانیده واژ اطراف زنجیر های جواهر آویخته است متن کلاه نیز از جواهرات فیسی مستور و اطراف آن به جقه های متعدد الماس و یاقوت و زمرد ولعل با پرهاي فیس بعضی طبیور نادره مزین گردیده از پارچه که بدور تاج پیچیده شده رشتهای مروارید و جواهر آویخته بجقه ها وصل میشود تقریباً تمام پارچه را پوشانیده و محکم نگاه داشته است جقه روبرو از سایرین فیس تر و عالیتر است و به شاخه منقسم میگردد که هر سه از جواهر و به پر هرن (مرغی) است که پر اورا برای جقه پادشاهان اخذ میکنند واسم او بربی حفار است) مزین میشود

قطعه سیم شمشیر است که به نسبت تاج و تخت مرصع شده است و این شمشیر مثل تمام شمشیر های ایرانی بعرض دو الی سه انگشت تقریباً فوسی و بشکل هلال است اشخاصیکه خود را در این فن ماهر می

دانند میگویند شمشیر کج بهتر میرد و در مصاف بیشتر کار گر است
و بر طبق قواعد رزم و شمشیر زنی برای اثبات مدعای دلائلی اقامه می
نمایند که ما ذکر آنرا در اینجا زاید میدانیم

قطعه چهارم خنجریست باز مرصع که از کثرت جواهر نمی
توان گفت از چه ساخته شده ولی لابد باید از طلا باشد
در خصوص قیمت این اشیاء جز قطعه اولی بتحقیق نمیتوان
چیزی گفت از یکی از بزرگان دربار شنیدم که تاج و شمشیر و خنجر
را بیش از صد هزار تومان یعنی پنج میلیون پول ما قیمت میکرد لکن
بخواننده بصیرت نمیکنم که این گفته را باور کند چه اشخاص این
ملکت وبالخاصة درباریان آنها را می شناسیم و در عالم کسی بیش از این
مردم مایل بدروغ نیست در اغراق و مبالغه بی اندازه مصرفند خصوصا
وقتیکه از شکوه و جلال پادشاه و قدرت مملکت خود لاف میزند مذلک
کله آنچه در این مورد گفته شده بنظر اغراق نمی آید چه خود شخصا
یکی از جقه های پادشاه را دیدم که فقط الماس آنرا اروپائیهای اصفهان
از دویست الی سیصد هزار لیور قیمت مینمودند اگر تاج شاهی از این
جهه ها متعدد داشته و بیاقوت بیضی شکلی که مخصوصا بحکم پادشاه
مرحوم در مازندران بمن نمودند و بیش از صد و شصت قیراط وزن
داشت مزین شده و دو قطعه دیگر هم بهمان نسبت مرصع گردیده قیمت
تخمینی فوق البته مبالغه نیست ولی اگر بخواهیم صادقانه و بی پیرایه بیان
عقیله کنیم باید بگوئیم که هر سه قطعه بیش از ربع مبلغ معین ارزش ندارند
خلاصه سه قطعه مذکور را تردیک تخت گذاشته بیارچه لطیفی
پوشانیدند و شاه زاده بالباس عادی خود ولی فاخر ترین آنها داخل قالار
شد و در محل خود نشست همان وقت سلیمان درباریان نیز وارد شده

بدین طریق قرار گرفتند

در طرف راست و قدری در عقب شاهزاده آغا ناظر با مأموریت
و شغل مهتری ایستاده در کمر خود جام طلای مرصع کوچکی داشت
و در آن عده کثیری دستمال با هضم عطربیات برای استعمال پادشاه
گذارده بود

قدرتی دور تر ازاوشش طفل خواجه شده گرجی بسن ۱۵
و ۱۶ مانند تمام اطفال آن مملکت هر یک شاه کار و جاہت در دور
پادشاه نیم دائره تشکیل داده دستهای خود را بسته بروی سینه گذارده
در تئولو البه زر دوزی خود بی حزکت ایستاده بودند در عقب آنها
عده کثیری از خواجگان سیاه با تفنگکاری مرصع و مطلبا بهمان شکل هلالی
دور پادشاه را میگرفتند

در طرف چپ پادشاه که ایرانیان محترم تر میدانند بدلاً لی
که در کتاب دیگری ذکر نموده ایم بر ترتیب نماینده صدر اعظم و نماینده
جمشید خان رئیس قشون و نماینده مقصود یک ناظر و نماینده میرزا
صدرالدین و قایع نوبس و بعد داروغه اصفهان و توابع بالاخره در مسند
ششم میرزا رفیع که در میان ایرانیان بعلم و انضل مشهور است
نشسته بود

در طرف راست مسند اول مخصوص به بوداق سلطان تفنگدارچی
باشی خالی مانده خود در ملازمت پادشاه بخدمت میپرداخت در مسند
دقوم نماینده محمد قلیخان دیوان بیکی نشته دو مسند بد را برای منجم
باشی و معاونش که بتعیین ساعت اختیار اشتغال داشتند گذارده در مسند
پنجم و ششم میرزا علیرضا شیخ‌الاسلام و میرزا مؤمن وزیر اصفهان و
توابع قرار گرفته بودند شیخ‌الاسلام برادر صدر اعظم و دائی زن پادشاه

حالیه است و یکی از اشخاص عالم فاضل این مملکت وسیع بحساب می‌اید امروزه در ایران چنانچه سابقاً معمول یهود بوده قوانین مملکتی و سیاسی از مذهب ماخوذ است و شیخ‌الاسلام همیشه در امور مداخله دارد و امری بدون تصویب او نمی‌گذرد

با استثنای اشخاصی که نام برده شد دیگری در مجلس حق جلوس نداشت اطاقه‌ای جنین از صاحب منصبان استاده مملو بود بعضی برای احقاد جشن تاجگذاری و برخی برای اجرای اوامر ملوکانه که بتوسط تفنگدارچی باشی به آنها میرسید حاضر شده بودند و تفنگدارچی باشی در آنروز شغل ایشک آقاسی باشی را عده می‌کرد و به نشانه آن عصای طلای مرصنی در دست داشت و در حضور پادشاه استاده اوامر اورا می‌پذیرفت یا بهتر بگوییم با او امر می‌کرد چه پادشاه جدید با اینکه به مجالس بهیچوجه آشنا نبود و خبر آنچه بدو القا می‌شد کاری نمی‌کرد و چیزی نمی‌گفت

منجم باشی و معاونش بعد از مدتی تحقیق و تدقیق در ترکیب کواکب و چرخ فلك تردیک ساعت ده بعد از ظهر آمده شروع موقع اختیار را برای پس از بیست دقیقه معین نمودند و پادشاه بر طبق دستور العملی که یافته بود بتفنگدارچی باشی امر کرد منجم باشی و معاونش را ب محل خود راه نمائی کند و در انتظار گذشتن بیست دقیقه آهسته با او صحبت میداشت و طرز اعمال و گفتار خود را در موقع مختلف مجلس می‌آموخت و به آنچه دستور می‌یافت از ترس اینکه مبادا در چنین جشن مهم عمومی کاری بخطا کند بی کم وزیاد عمل می‌کرد

بمی‌حضر اینکه لرجه بیست دقیقه سر آمد منجم باشی اشاره به تفنگدارچی باشی نمود یعنی هنگاه شروع است واو پادشاه را مطلع ساخت که برحسب دستور برخواست سایرین نیز برخواستند و تفنگدارچی باشی

فی الفور بخاک افتاده در همان حال از جیب خود کیسه کوچکی که محتوی مرسوله انحصار بزرگان بود در آورد و کیسه را باز کرده ورقه را بوسیده بر سر خود گذاشت و با علیحضرت داده بلند شد شاهزاده مرسوله را گرفت و فی الفور بد ورد کرد وامر نمود که آنرا باز کرده بخواند تفنگدار چی باشی اطاعت کرده بتانی و شمرده قسمیکه حضار بتواتند از مطالب مندرجہ مستحضر شوند خواندن آغاز کرد و بدین طریق همه گئی اطلاع باقتند که بزرگان مملکت متفقا شاهزاده حاضر را پادشاهی قبول و استخاب کرده و بدان شهادت میدهند

چون قرائت مکتوب تمام شد پادشاه شیخ‌الاسلام را طلبیده حاضر گردید و پس از تعظیم و تکریم مرسومی مکتوب را برای اعتراف سلطنت گرفت چه شناختن شاهزاده پادشاهی باو که شیخ‌الاسلام و رئیس روحانی مملکت بود تعقیق داشت و مکتوب را احتراماً بوسیده به پیشانی نهاد و خواند سپس مهر هارا بدقیق معاینه نموده دو مرتبه مکتوب را باشه سر فرود برد و در مقابل پادشاه بروزمن گذارد و بهمین رفقار خاصانه تصدیق نوشته و حقانیت شاهزاده را مینمود

در اینمدت تفنگدار چی باشی در خصوص نامی که شاهزاده در سلطنت میخواست اختیار کند مذاکره میکرد و منتظر تصمیم بود شاهزاده پس از اندک فکری جواب گفت که تغییر رتبه مستلزم تغییر اسم نیست و نام صفوی را که از طفولیت باود داده نگاه خواهد داشت تفنگدار چی باشی اراده پادشاه را بشیخ‌الاسلام که مکتوب را در قدم اعلیحضرت گذارده و بلند شده بود اظهار داشته و شیخ‌الاسلام در طرف راست تفنگدار چی باشی در طرف چپ شاهزاده را بیان نالار بسم تخت طلای سابق الذکر هدایت کرده و شیخ‌الاسلام از خاکپای

همایونی استدعا کرد بر تخت نشیند او نیز قبول کرده رو بقبله نشست
شیخ‌الاسلام: هم دو زانو چنانچه در موقع دعا و در حضور اشخاص محترم
مرسوم است معمول دارند چند قدم دور از اعلیحضرت نشته تاج و شمشیر
و خنجر را می‌روز آورده در مدت چند دقیقه دعائیکه با فرار بتوحید شروع
می‌شد و بتبرک اشیاء سلطنتی مخصوص برآسم تاجگذاری اختتم می‌یافتد
قرائت کرد و برخواسته شمشیر و خنجر را یکی بطرف چپ و دیگری را
بطرف راست کمر اعلیحضرت بست

ایشان آفای نیز با شاره کلاه شاهزاده را از سر برداشته تاج
را بجای آن بگذاشت و آیه چند از قرآن بمعناست موقع تلاوت کرد و
باین عمل ماموریتش ختم شده جایرا تسلیم خطیب میرزا رفیع عالم نحریری
که ذکرش سابقاً گذشت نمود

خطیبیکه در اینگونه موارد انشاد می‌شود بوسطه عادت قدیم
چهار قسم منقسم شده یک ساعت طول می‌کشد و همیشه با مضماین شیوه و
بیک نهج ترکیب گشته اند خطیب فقط در خصوص تفسیر عبارات و بیان
آزاد است

قسمت اول راجع بهم خداوند است و خطیب جز بشکر
پروردگار بچیز دیگری نمی‌پردازد پروردگاری که نمت بی پایان و
رحمت بی کران خود را مانند رود روان شامل حال بندگان نمود
خلاقی که عقل از بی ادراکش سرگشته و خاس و ناطقه
در توصیفش گنگ! و قاصر است فیاضی که مخلوق را بمقاد آیه شریفه
(انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له کن فيكون) بکرم خود از کتم عدم
برصه هستی کشید تا بخلافیت او معرف وجود وجود شکر گذارند
که ما خلقنا الجن والانس الا لیعبدون پس فحمدأ له ثم حمدأ له

هر چه در گذشته و حال بسیاری‌گان جلوه گر شده و میشود مختوم به خاتم محبت او و آنچه در دائره امکان ایجاد گردیده شاهد رافت و تکمیل نعمت اوست

قسمت اول باز چند دقیقه بتکرار و تکرار اینکوئه مقاهمیم پرداخته داخل قسمت ثانی میشود و آن نهت پیغمبر و دوازده جانشین و اولاد اوست که سلام ملا کلام ثار روان پاک و جان چالاک پیغمبران خاصه خاتم النبین و جانشینان او ائمه طاهرين باد برگزیده گانی که بنور تعالی منور و چون مصباح حقیقت بنده گانرا بصر اط مستقیم خوانده اند پس بر ماست که از مدح وثنای آن ذوات مقدسه دمی لب فرو بندیم و بقای نام آن اولیائی برحق و خلفای مطلقرا از خدا خواهیم چه عقیده کامل نگردد و فلاح امکان نیبد مگر اینکه پس از اقرار بتوحید بر حقانیت و عصمت سالکین مسالک هدایت اعنى خاندان نبوت ارواحنا و ارواح العالمین لهم الفداء نیز اعتراف نمائیم . . .

در اینجا نیز مانند قسمت اول ادعیه چند بهمین نهج گفته میشود بعد قسمت سیم شروع میگردد و قسمت سیم راجع بتوصیف و توضیع سلطنت است که خداوند عالم از بد و خلقت آدم از روی مهر و سکرم طینت انسانی را بحس نظم و نظام مخمر نمود و بر بنده گان به بعثت رسول منت گذارد تا امور معاش و معاد را مرتب گردانند وزمام امور را پادشاهان که ظل الله قرار داد سپاریم پس از آنجائیکه موجودات شاهد وجود صانع و گفته پیغمبران متمم محسوس است باطاعت معبود مجبور و از متابعت پادشاهان ناگزیر و بقبول اوامر ایشان چونکه مصدر از آنان است مأموریم تا باطاعت تعبدی هر قدر بقل و علم ما ذره گان بیمقدار دشوار آید و عدم تصرف شخصی و القیاد عبیدانه برهانی از بندگی خود آورده ولذت اطاعت

چشیده زر ارواح را از بوته تجربه و امتحان بی غش و خالص
بیرون آوریم

قسمت چهارم و اخیر مصروف بدعای پادشاه حاضر است که
وجود مقدس پادشاه جمجمه فلك تخت ثریات از جمیع بلیات و آفات حفظ
و مصون ماناد تختش بلند پایه طایر اقبال قرین و باسط عدلش گسترده باد
پادشاهی که از خاندان نبوت و جانشین آن معانی عصمت دارای افسر ملک
جسم و روح است فتوحاتش از قطب تا قطب گرفته تا ابد خورشید صفت
درخشنان تیغش بوان و حکمش روان اعدایش مغلوب و مقیور اعوانش مؤید
و منصور باد

بارالیها ادعیه عاجزانه این بندگان عاصی را باحسن وجود مستجاب
گردان در حق ذات ملکوتی صفات اعلیحضرت قوشوکت شاه صفوی خطیب
تلفظ نام اخیر را بلندتر از سایر لغات مینماید تا مستمعین بخوبی بشنوند و
باید ملتفت این تکته شد که مخصوصاً اسم پادشاه را آخرین کامه قرارداده
و در تمام خطبه بعد ذکری از آن نمی نمایند

همینکه اسم شاه صفوی برده شد حضار باواز بلند اظهار انساط
نموده اشاء الله گفتند و هریک اقلام پنج یاشش مرتبه لفظ اشاء الله را
تکرار نمودند و بعد شیخ الاسلام رفته در مقابل پادشاه سه دفعه سر قرود
آورده در دفعه ثانی دعائی خواند که بطلب طول عمر اعلیحضرت شروع
و در خواست آسایس رعایا و انساط حدود مملکت در ظل او اختتم
میافت پس از ختم بیان سه سرفورد را نموده به محل خود عودت کرد از
قراریکه میگویند خطبه او خیلی غرا بوده اگر چه وقت تهیه نداشته و
برای حضور در آن مجلس از رختخواب بیرون ش کشیده بودند
پس از او حضار نیز هریک بر حسب مقام خود آمده بسه سر

فروд مرسومی اطاعت و انتقاد اظهار داشتند
و اعلیحضرت از تخت بر خواسته بجای سابق خود نشست
سائین نیز با مکنه مقرره خود مراجعت کردند چه در موقع تاجگذاری
همه استاده پادشاه فقط نشته بود

این بود شرح تخت نشینی شاه صفی ثانی جد او نیز در میان
سلطین ایران در تحت همین اسم سلطنت کرده و راست است که
ایجاد گننده این خانواده هم همین نامرا داشته ولی او را باید محسوب
داشت چه هیچوقت اسم پادشاهی را یا از حجب یا بسبب دیگری قبول نمود
و در جرگه پادشاهان بشمار نمی آید و بنا بر گفته مورخین همیشه تحت
و تاج را چون آزار بلند پایه می پنداشته است که در تحت ظواهر بی
اساسی خوش شکنجه حقیقی پنهان دارند

چون پادشاه و حاضرین در اماکن خود نشته تفنگدار چی
باشی لحظه با اعلیحضرت نجوى کرده اوامری چند صدر گردید از آن
جمله این چهار حکم عده که بدؤاً در بالاخانه عمارت جسمی میدان قیصر به
قاره و موزیک نظامی زند و اهالی نیز بنواختن ساز در جنون سلطانی
شرکت نمایند کسی از بومی و خارجی معاف نشد امر پادشاه فی الفور
اطاعت گردید و قیل وقال آن آلات مختلف الصوت بر زم تردیکتر بود
تابیزم و بخلافه عدد سنین سن پادشاه بدون انقطاع بیست شبانه روز
طول کشید

در ثانی عده مستحفظین قصر را بهمان عده و در همان تھاطیکه
دراوقات سلطنت پادشاه مرحوم مرسوم بوده قرار دادند
در ثالث امر شد هر چه زودتر اسم شاه عباس از روی مهر
های دولتی که همیشه از جواهر بود و از دربار در کیسه مختوم بعمر

صدر اعظم آورده بودند محو شود و بجای آن نام صفوی حکم گردد و در بعضی که نام عباس را بنهائی نمیتوان محو کرد هر چه کنده شده محو کنند و اگر قاب تراش نداشته باشند بکلی خورد نموده تجدید نمایند در رابع بول رایج باسم شاه عباس را برچینند و بنام پادشاه حالیه سکه زند بعلاوه مقرر گردید که تاروز بد بجهله صدو یست الی صدو پنجاه هزار تومان معادل شش الی هفت میلیون بول ما سکه شود این امر بسرعت مجری شد و مبلغ مذکور برای وقت معین حاضر گردید و پادشاه بدان بخشش کرد در همان روز یکی از آن سکه ها بمن رسید در یگطرف در دور آن اسمی دوازده امام و در میان این کلمات « بنده شاه دین صفو است » در طرف دیگر این شعر « زبعد هستی عباس ثانی و صفو زدسته صاحب قرانی » و در تحت آن « صرب اصفهان هزار و هفتادو هفت » رسم شده بود کسیکه آن سکه را بمن داد میگفت بول طلاهم بهمان مقدار سکه شده و من بسهولت باور کردم اگر چه تاکنون نعوئه از آن بدست نیامده است

نرديك نصف شب مراسم تاج گذاري تمام شد و پادشاه برخواسته با همان البسه سلطنتي باندرون رفت در اين مدت مانند شخصی که خود را باخته و مرده الحال نیست در چهره پادشاه آثار خستگی و کوفنگی نمایان بود این مسئله طبیعی است و نجف ندارد واز شخصی که تمام عمر محبوس بوده هرگز چیری از گذارشات عالم ندیده و در چنین محافل حاضر نشه باید بیش از این متوجه بود آیا آن طفل بی تجربه میتوانست در چنان مجلس عالي مهمی مجلس داری کند آیا ينكه با وجود هیچگونه سابقه و اطلاع خود را بناخته وقار ملوکانه را نگاه دارد و از

عهدۀ انجام کردن محفل جشن برآمد این تکته را نباید فراموش کرد که شاهزاده بختا از ذلت بعزم میرسید و پادشاه عالم میخواستش در صورتیکه قلیل مدتی قبل از هر بندۀ و امیری بدحال تر بود البته راست است که در آن اسارت از هرگونه لذات ملتفت میگشت ولی چه لذائذی که هر آن در ترس مرگ و انتظار کوری بسموم مبدل میشد

آنچه گفته شد برای تفسیر خالت شاهزاده کافی بود واز ذکر و شرح اضطرابیکه بتازهگی دوچار او شده و صور هولناکی که البته فرباد و ناله جگر خراس مادر وزنان و دوستانش در خواطر او برانگیخته و مجسم نموده بودند صرف نظر مینماییم در آن وقت روح او را میتوان مانند دریائی فرض کرد که بواسطه باد شدیدی باقلاب درآمده و پس از طوفان باوجود باد مخالف در غرش و التظام است

حالت مادر پادشاه نیز از حال پسر بهتر نبود اگر چه دقیقه بدقيقه از آنچه در بیرون میگذشت اورا مطلع میاختند ولی ترس و هوی طوری قوای او را مجدوب نموده و روح او را فراگرفته و مرعوب میداشت که احساسات دیگری در آن راه نمیافت بدوأ ربع ساعتی از استماع اخبار امتناع میورزید و بعد بدانجه میشنید معتقد نمیگشت و باوجود آنمه اسباب شادمانی لاينقطع اشگ میریخت و مینالید في الحقيقة طبیعت زنان هم با استداد وقایع سوزناک و توقف در غصه و اندوه مایل است و اغلب بزور تصور در خود ایجاد صور غم انگیز مینمایند خلاصه خواجه گان آن قدر خبر مرگ پادشاه و انتخاب صفوی میرزا را بسلطنت تکرار نمودند و کیفیت تهیۀ تاجگذاری را شرح دادند که شاهزاده خانم مجبور باستماع و قبول شد و کم کم تسکین یافت ولی باز مدتی میان غم و شادی حیران بود و نمیدانست غم مرگ شوهر را خورد یا سلطنت پسر شادمانی کند

در هر صورت علی الرسم و برای اظهار سوگواری باز اندکی بشکوه و اقلاب افتاده و نوحه سرائی از سر گرفت روح مرده را میخواند و مثل اینکه حاضر است از او می پرسید چرا ترک عالم را گفته و اورا در رنج و بد بختی گذارد و از این قبیل سوالات و شکایات بسیار میکرد ولی وقتیکه خبر مراجعت پادشاه را باندون آوردند اقطع شکوه و نوحه نمود و برخواسته شسته شوئی نموده البه خود را عوض کرد و مهیای پذیرائی پادشاه حالیه و زندانی چندی پیش شد

زنهای پادشاه و سایرین نیز بهمین طریق عمل نمودند و بمحض ورود اعلیحضرت جلو دویده مادر پادشاه اول و قبل از همه اعتراف به سلطنت او نموده آدبا بسه سر فرود سجده مانند باو سلام کرد بعد زن بزرگتر و سایر زنهایش نیز چنان کردند بیش از این از ما وقع اندون نمیتوان خبر داد تاکنون مکرر گوشزد خواننده کرده ایم که اندون سلطنتی فقط ایست بلکه معجزی از سایر قاط عالم و اطلاع بدانچه در آنجا میگذرد دشوار بلکه محالت چه خواجهگان سیاهیکه مسبوقند و میتوانند خبر دهنند مانند حیوانات زبان بسته و صامتند و جان خود را سهل تر از اطلاعات خود در این باب میدهند بسخن آوردن آنها بسیار دشوار است و برای نیل بمقصود باید خیلی بر انگیخت متحمل مشقات و زحمت فوق العاده کشید چنانچه در هندوستان برای آموختن سوت و رقص بمار زحمت میکشند

در اینمدت صدای قاره و آلات موسیقی از بالاخانه میدان شاه بلند بود و چون بیش از معمول که دو یا سه ربع ساعت است طول کشیده برای بعضی که از آن صدا بیدار شدند سبب تعجب شد مغذلک چون خیلی از شب گذشته و موقع برای خارج شدن از خانه و استعلام

مساعد نبود قلیلی که در تردیکی میدان شاه مسکن داشتند خارج شده
جو باشدند و سلب تشویش خاطر را نمودند بقیه اهالی فردا صبح خبر
یافتند که شاه صفی ثانی بجای شاه عباس متوفی بر تخت نشته است

تصور تعجب و تحریر مردمرا بخواننده میگذاریم ولی برای
نویسنده در این اتفاق بزرگ باندازه خلاف انتظار بعمل آمده بود که
خود را در خواب و در حین رویا میپندشت مخفی داشتن مرگ چنان
پادشاه مقدری را در اینمدت طولانی چنانچه مردم فقط پس از بر تخت
نشستن پسر مطلع بد آن شوند چیزی است که نویسنده مثل آنرا ندیده
و نشنیده و در تواریخ نخوانده است در اینجا باید کاردانی و فرات
ایرانیانرا تحسین کرد و در این موضوع هرقدر از آنها تمجید نمائیم کم
گفته ایم چه بواسطه این تر دستی دولت تغییر رئیس نمود بدون اینکه
هیئت آن تغییر کند و بحران شدیدی را متحمل شد بی اینکه کسی
ملتفت شود **لا**

در تمام شهر اصفهان ابدا علامات اضطراب و اقلاب نمایان
نگشت مردم فقط شنیدند شاه عباس مرده و پسر او بسلطنت نشته و سلطنت
پسر را بطيب خاطر پذیرفتند کسی نه فوق العاده غمین و نه فوق العاده
خورستند دیده میشد امور در مجاري طبیعی خود سیر میکرد و تجارت با
همان آرامی و دقت سابق بمشغله خود و بیع و شراء اشتغال داشتند و
همه جا کما فی السابق مال التجارت برای فروش گسترده شده بود اصفهان
در آنوقت در نظر من مانند جمهوری تصویری افلاطون جلوه نمود
جمهوری فوق قضا و قدر و عاری از حوادثی که مستلزم تاسیسات این
جهان فانی است

از این تغییر و تبدیل اوضاع اروپائیان فقط متوجه شدند و

آنها یکه در شهر دکان داشتند در چند ساعت اول روز دکاکین خود را بستند از آنجمله چهل نفر هولاندی در خانهای خود پنهان شدند در آنوقت (هوبردولرس) صاحب که از طرف کمپانی هولاند بسم سفارت با مأموریت فوق العاده و هدایای گزارف ترد پادشاه مرحوم فرستاده شده در اصفهان و در شرف معاودت بود و چون بواسطه تجارب طولانی در امور کمپانی و مسافرت متعدد در نقاط مختلف هندوستان بخوبی میدانست که اقلابات بزرگ و قتل و غارت و هرج با مرک پادشاه همراه است متوجه گشته رأی بر این داشت که تجار هولاندی مدته دکاکین خود را به بندند ولی عمال او همان شب از آرامی شهر خبر آوردند و کاردانی هیئت دولت و اطاعت ایرانیان سلب تشویش از او نموده در امنیت عامه بیشتر ظنین نشد و بیاز کردن حجره و دکاکین رأی داد در همان روز پادشاه از اندرون بیرون آمده در تالار نظمه باز عام داد تمام بزرگانی که در آنوقت در اصفهان بودند پیاوی اعلیحضرت پذیرفته شدند و مراسم بار تادوساعت بظهور طول گشید پس از اختتام مجلس اعلیحضرت با سوار شده خارج شد و اولین دفعه بود که از محل تولد خود خارج میگشت چنانچه معمول پادشاه ایرانست باعده قلی در دور قصر سلطنتی گردش نمود خود منفردا در جلو حرکت میکرد واز عقب بمسافت بیست قدم همراهانش میرفتند اطراف اسب اورا هقط ۱۲ نفر پیاده گرفته بودند تا پادشاه را مردم بهتر بینند قبای زری ضخیم چرکسی با گلهای کوچک بنفس و در روی قبا کایجه زری یا آستر خفر در بر داشت بکمر شالی پیچیده رشتهای معتد مروارید و جواهری که بدانسته از دو طرف می آمد در طرف راست خنجری مرصع بزمد درشت و سایر جواهرات بکمر زده و از طرف دیگر شمشیر

مرصعی انداخته بود عمامه بطریق ایرانیان از پارچه بسیار لطیف ابرشمی آمیخته بگلابتون برسر داشت که از جلو بجقه سرخی مرکب از یاقوت و الماس مزین شده و از اطراف آن رشته های مروارید میرخت مردم از اطراف باجماع بطرف پادشاه میدویند او او که بدیدن ایمه جمعیت عادی نبود و همیشه دور از ازاد حام و همیه زندگی کرده کما فی الساق مشوش و خود باخته بنظر میامد و چنان مینمود که ضوء شکوه و جلال او را خیره نموده است ایکن معدلك چشمانش را بلند نگاه داشته واز آنها ملایمت طبیعی و بزرگی هوبدا بود که منضم بهیکل نیکو و اندام دلپذیر او جذب عشق و محبت و حرمت مردم را مینمود قد پادشاه رسا بی آلاش و پر از ظرافت است صورتش گرد و در سیماه او با وجود جزئی آثار بله چیز مطبوعی نمایان است چشمانیش آبی و موهاش زردند ولی آنها را بسیاه رنگ مینماید چه این رنگ ترد ایرانیان پسندیده تر است هر کس بصیرت بعادات مسلمانان دارد میداند که اغلب بیرون اسلام گیسوی خود را میتراشند و مقصود در اینجا ریش است که در آن سن تازه شروع بروئین نموده بود خلاصه پادشاه جدید از همه جهت شباهت فوق العاده پیدر دارد غیر از اینکه بینی او قدری بلند تر و چشمانش شکافته تر بودند سفیدی پوست او را هنوز هوای خارج و آفتاب پژمرده ننموده لطافتی داشت که بوصفت نماید و نمیتوان گفت چیست مختصر در آنوقت در پادشاه چیز غیر مطبوعی دیده نمیشد و قید در آن وقت برای اینست که تاکنون زیاد تغییر کرده و هر روز تغییر میکند

اعلیحضرت پس از آنکه قرب یک ساعت در بیرون گردش کرد باندرون در حرم خود داخل شد و قبل اواخر خود را بتفنگداری باشی و آغا ناظر که مورد لطف و خطاب بودند در خصوص امور فوتی

نموده در مدت روز دیگر خارج نگشت و بر خلاف انتظار عموم در آن روز آثار دیگری از جشن دیده نشد و پادشاه خواسته بود شغف عمومی را بتاخیر اندازد تا تمام دربار در اصفهان جمع شود در این مدت چنانچه ذکر شد امور در مجرای طبیعی خود سیر میکرد دکاکین باز و تجار در میدان عمومی معامله مینمودند و در بازارها تا مدتی از شب گذشته تردد میشد ایام بعد نیز بهین طریق نه هقط در پایتخت بلکه در تمام وسعت این مملکت وسیع گذشت و همه جا امنیت کامل برقرار بود استقرار امنیت و آرامی مردم را میتوان منسوب بدو چنین دانست یکی فرات و کاردانی بزرگان که با مهارت و تردستی مرک پادشاه را مخفی داشتند دیگری اقتدار مطلق پادشاهان ایران و قدرت موحش آنها که ناشی از تعصب مردم است اوامر پادشاه را عالی و دانی مطیع و جان شارند و بدترین شکنجه و عقوبت را از طرف او تحمل مینمایند لی اینکه جرئت پرسش سبب داشته باشند

بهر حال پس از وقوع این واقعه در اوضاع تغییری محسوس نبود بقیده من گویا اغلب از ترس آزربدن پادشاه جدید تنفر و ملال خود را مخفی میداشتند زیرا واقعین امور میدانستند چه وجود نفسی را دست قضا در وسط سیز خود در کمال رشد وقتی که روح و جسم برای ترکیب و اجرای مقاصد دارای قوای لازمه اند ربود و در مرک شاه عباس یانی چه خدمتی را از دست داده‌اند آنها فقط میفهمیدند که شاه عباس چقدر لایق حکمرانی بود و تاچه اندازه همیشه از رعایا رعایت و باها محبت مینمود و سبب آسایش و امنیت عموم را فراهم میکرد چگونه عدالت را دوست میداشت و مواظب بود که صاحبمنصبان او از حدود اقتدار خارج نشوند و بعدم تعدی نمایند برعکس پادشاه جدید بی تجربه و علم می

بایستی مدنی شاگردی کند و در فن حکمرانی از جزئی و کمی احتیاج باستاد داشت و با این کمی سن و تجربه چنانچه مکرر در این قبیل موارد بسلاطین سلف بامتحان رسیده مدتی مردم در صدمه و عذاب خواهند بود از مرک شاه عباس عیسویان در میان رعایا بیش از همه متاثر بودند چه همیشه با آنها برآفت عمل نمیکرد و نوازش فوق العاده مینمود و مفتین از علما وغیره هر قدر در ترد پادشاه بضیت آنها میکوشیدند سعی خود را باطل دیده بلکه اغلب مورد غضب شاهانه میگشتند بحدیثه ارامنه میان خود میگفتهند «پادشاه عیسویت را بر اسلام ترجیح میدهد» ولی چنین نبود و در حقیقت مذهب خود را هماهنگ نمیکرد خدای خوش باعقل درست سف دوست میداشت لیکن گمان نمیکرد خدای خوش باعقل درست آید که پادشاهی مانع از آزادی عقیده شود و چون مسلمان بود سلب انسانیت از او نشده خود را بر تخت برای حفظ عموم و امر بعدل میدانست نه برای خون ریزی و بی اعتدالی و چیزی را وحشی و خونخوارانه تر از عمل برضد قوانین بشریت فرض نمیکرد چه نوع انسان باید بشکل هیئت جامعه تعیش نماید و دور از اینکه بهم صدمه زندگان باید یکدیگر را در زندگی معاونت کنند خداوند فقط آگاه بضمیر بندگان و حاکم و جوان است پادشاه امور حکومت و سیاست امور ظاهریست و تمام رعایای خود چونکه همه عضو یک مملکتند اعم از مذهب و عقیده که اظهار میدارند مدعی مساوات و عدالت است

در تمام عمر این عقاده جنان در روح او رسوخ یافته بود که رؤسای مذهب اسلام هرگز بتولید بعض نصاری در دل او موقق نگشتهند او آنها را یا چون متعصبینی فرض نمیکرد که شدت تھب سلب تقلیل از آنها نموده یا چون مغرضینی که در تحت عنوان مذهب میخواسته اند

عوام را فریب داده در مملکت کس اعتباری نموده تشکیل خوبی دهند و هیئت دولت را متزلزل سازند بدین جهت همیشه در تذلیل و تحریر این گروه خوشنود بود و در ترد او قدر و قیمتی نداشتند چند واقعه ذیل شاهد. ابن مقالست و اینمسئله بوضوح بیوست وقتیکه مانع از پیشرفت صدر جدید و وصول او به مقام صدرالصدری شد مقامیکه ریاست روحانی مسلمین را در تمام مملکت، ایران دارا و مباشرت کل هوقوفات باوست شیخ‌الاسلام را که حاکم روحانی دیگر اینمملکت است و زن و فتق امور مذهبی و صدور کلیه فتاوی راجع باوست نیز فوق العاده دشمن میداشت و تحریر مینمود وقتی هم مصمم قتل او شد چونکه بعضی از طلاب در میان خود و مخفیانه گفته بودند باید یکی از پسرهای شیخ‌الاسلام را که بیش از پادشاه در امور مذهبی تعصب ورزد سلطنت خواند و بیقین او را بدان تھصیر بقتل میرسانید اگر بطیب خاطر نیامده سر خود و اولاد خود را که همراه آورده تقدیم نمیکرد چون باطاعت و خاری پیش آمده بود این منظره در دل پادشاه تولید رحم کرده بدو بخشید پیشنهاد پادشاه نیز باعیسویان عناد میورزید و اذهانرا بر ضد آنها بر میانگیخت و همین مسئله سبب تبعید او شد

صدر اعظمی هم که در طفولیت شاه عباس اداره امور را داشته از تقریب خود نسبت بعیسویان نتیجه نکرفت و توانست پادشاه را معتقد سازد و بر این دارد که بعیسویان حکم شود مانند یهودیان برای تشخیص از مسلمین بلباس خود وصله زند و میگویند. اینمسئله یکی از اسباب غزل او گردید

پس از این نمایشات صلاح آمیز پادشاه که من بعد مقتدر تر شد نه تنها عیسویانرا در عبادت و اجرای مراسم مذهبی خود آزاد گذاشت

بلکه علی رغم علماء و بر خلاف میل آشکار و باطنی آنها به یهودیان نیز آزادی بخشدید و همیشه اینگونه موارد را برای گوشمالی متعصیز مقتنم می شمرد

علماء هم از طرف خود پادشاه عناد میورزیدند باندازه که گفته بودند باید مملکترا ازلوث وجود چنین بیدینی پاک کرد پادشاه نیز سوء ظن آنها را نسبت بخود میدانست و بدینواسطه حتی الامکان در تحریر و تذلیل آنها میکوشید

در خصوص ارامنه مکرر بیز رگان مملکت و وزراء میگفت
منتهای بی انصافی و بی اعتدالی است اگر انسان اشخاصی را که برای ترقی و تجارت مملکت زحمت میکشند از نعمت امنیت و آسایشی که آنها سبب شده محروم دارد

از اینجا مفهوم میشود که عیوبان یهوده از فوت چنین پادشاه رئوفی معموم نبوده اند چه بد بختی خود را آشکار میدیدند و سلطنت جدید ابدأ برای آنها اطمینان بخش نبود و پادشاه اگر هم راغب به نیکی و باندازه پدر نسبت بانها میل برآفت داشت بواسطه کمی سن و تجربه در مقابل تھتن و تهدید علماء و تحریک صلاح اندیشان مقاومت نمی توانست و بعلاوه در اداره امور بمعاون و ناصح محتاج بود و از قرائی چنین مفهوم میشد که تفکدار چی باشی دشمن خونخوار عیوبان باین شغل مفترخ خواهد گردید

تفکدار چی باشی از یکطرف طبعا عیوبانرا خوش نداشت و از طرف دیگر علی رغم و بضدیت ناظر که از مدید مدتی در دربار از ارامنه حمایت میکرد با آنها عناد میورزید در میان پروان دین مسیح فرنگیها بیش از همه قاسف مرگ شاه عباس را میخوردند و سبب تاسف

آنها نیز همان بود که در باره عیسویان بومی ذکر شد (چه مسلمانان بین فرق مختلف مذهب مسیح تفاوت نمیگذارند) بعلاوه عوایقی که همیشه برای انسانی دور از وطن مألف پیش میاید خاصه در این مملکت که بدون لطف و توجه پادشاه زندگی و تجارت ممکن نیست رافت پادشاه مرحوم در باره خارجه ها بحد کمال رسیده و محبتی که آشکارا نسبت به اظهار میداشت همه جا سبب احترام آنها شده بود و هیچکس از طرف پادشاه حالیه امید آنمه همراهی و گرفتن آن امتیازاترا نداشت همه تغیر اوضاع را از نیکی بیدی احسان کرده آئیه را تیره میدیدند

(هوبر دولرس صاحب) سفیر کمپانی هولاند در آنوقت در اصفهان اقامت داشت با مر کمپانی از باتاونیا به قصد تجدید دوستی واستحکام روابط تجاری که حاکم فارس و بیگلر بیگی بندر عباس در آن حلول وارد آورده بودند فرستاده شده بود در (ماه زویه) بدربار رسیده و در دره ساوه در ایالت مازندران و چهار فرنگی بحر خزر و ۱۲ فرنگی استراباد شرفیاب شد و چنان بمهارت و چالاکی عمل نمود که در ظرف پنج هفته امور خود را فیصل داده امتیازات مطلوبه را گرفت و در ماه (سپتامبر) فاتح و فیروز وارد اصفهان گردید و بعده مهیای غریمت شد تا زودتر به بندر عباس رسیده اداره تجاری کمپانی را تصرف نماید و خدمات مرجوعه خود را انجام دهد اداره مرکزی تجارت کمپانی هولاند در بندر عباس است که شاه عباس تاسیس نموده و تجارت بندر هرمز را بدانجا انتقال داده است چرا که عبور و مرور و جریان سفائن در این بندر سهل تر میشود

(هوبر دولرس صاحب) بجای (هان ری بوان ویچ صاحب) مستوفی بر باست تجارتخانه مرکزی کمپانی منصوب شده و کاملا تهیه سفر

را دیده موعد مسافت را چهارم (اکتبر) قرارداده بودولی مرک ناگهانی پادشاه و تغیری غیر مترقبه اوضاع مانع از مسافت او شد و از این پیش آمد فوق العاده ملول و دلتک بودجه زحماتش بکلی هدر میرفت و مساعیش بکلی باطل میگشت از یک طرف سفارت دشواری که بکام یابی ترد پادشاه مرحوم انجام داده بی نتیجه مینماید و امتیازاتی که در دربار باز زحمت زیاد و مخارج گزاف تحصیل نموده متهی بعدم میشد و اگر احکام شاه عباس را پادشاه حاضر تصدیق نمیکرد از درجه اعتبار ساقط میگردید کسب تصدیق نایز از صدور احکام اولیه سه لار نبود و کمتر خرج و زحمت نداشت و بهمین واسطه کمپانی میباستی نزد پادشاه جدید تجدید سفارت نماید و عرایض و مسئولات خود را مجدداً پیشنهاد کند از طرف دیگر در مرک شاه عباس معاون و معاضد بزرگی را از دست داده و در همان آن متفکر بود و نمیدانست از جانشنبه او چه مترصد باشد و بلاحظه عدم بصیرت پادشاه بمنافع حقیقی مملکت ییم آن میرفت که فریب بعضی از بزرگان مغرض و درباریان هوا پرست را خورد و مرابطات حسن کمپانی گسیخته گردد یا اینکه بواسطه پیشرفت اغراض و مقاصد بعضی از درباریان دون بعضی لا ینقطع دچار تغییر و تبدیل شود

تمام این محدودرات فرستاده را اندیشه ناک و مضطرب میداشت لکن میباستی موافرا بر طرف ساخت و در رفع معایب کوشید از این رو (هوبر دولرس صاحب) فی الفور با همراهان خود شور کرده مصمم شد هرچه زودتر شرفیاب حضور اعلیحضرت شود و بر سایر اروپائیان سبقت جوید و در ضمن تصویب امتیازاتی که شاه عباس بکمپانی و ملت هولاند عطا نموده دو خواست نماید پس برای اجرای عزم خود مترجم شعبه اصفهان را ترد تفکدار چی باشی فرستاد چه شخص او فقط میتوانست تحصیل اجازه شرفیابی نماید و پادشاه همیشه در

خصوص امور دولتی ازو مشورت میکرد واستمداد میجست و بترجم سپرد که با توقیر و احترام تبلیغ سلام نموده خواهش کند که پرتو شهرت و قدرت کمپانی محترمه را (عین عباراتی است که استعمال شده) خاطر نشان اعلیحضرت همایونی نماید و بلاحظه معاملات عمدہ و تجارت وسیع کمپانی در ممالک ایران نظر لطف و وداد اعلیحضرت را معطوف آن سازد و احترام فوق العاده که سلطان سلف از شاه عباس بزرگ پادشاه عباس ثانی نسبت بکمپانی معمول داشته و آن را در حمایت خود گرفته و همیشه طرف لطف مخصوص فرار داده مشهود خاطر همایونی نماید و عرضه دارد که برای امتنان و تشرک از آن همه مراحم ملوکانه پادشاه ایران چندی پیش (هوبر دولرس صاحب) بست سفارت از طرف شورای (باتاویا) با هدایای گزاف ترد پادشاه جنب جایگاه فرستاده شد و پادشاه برافت اورا پذیرفته مستعدیاتش را اجابت فرمود ولی در حین معاودت خبر فوت پادشاه مرحوم وارثه اعلیحضرت قوشوک همایونی بکرسی سلطنت بد و رسید و مراجعت را بدون نیل بشرفیابی حضور اعلیحضرت جایز ندانست در این موقع با کمال شرمندگی از نداشتن هدیه لایقی معدرت میخواهد و امید عفو و استدعای اجابت مسئولات خود را دارد بالاخره از تفک دارچی باشی در خواست مینماید که هوذ کمه و رسوخ عقیده خود را برای تحصیل اجازه شرفیابی و مساعدت پادشاه اعمال فرماید و چون بلاحظه مرک رئیس شعبه بندر عباس و بتاخیر اتفاذه امور کمپانی حضور او بفوری در بندر لازم است اگر وعده شرفیابی برای روز بعد معین شود تکمیل امتحان سفر شده و کمپانی محبت او را بخاطر سپرده تا ابد ممنون خواهد بود

ترجم چون بخانه تفک دار باشی رسید بخلوت رفته منفردآ با او صحبت کرد و تمام بیانات تعارف آمیزی که مأمور به تبلیغ بود تکرار کرد

ولی آن بیانات شیرین ابداً درروح آن مرد جنگی تأثیر نکرد یا چون تجاهل مینمود و یاشاید حقیقتاً نمی‌فهمید درجواب گفت دراین باب عقیده نمیتواند اظهار کند اراده ندارد و باید منتظر معاودت وزراء باصفهان شد لیکن در اینوفت بخاطر مترجم آمد که وعده رشوه را نیز بتعارفات و براهین خود باید اقرب و پرتو طلا چنان درتصور آن وزیر کارگر آمد که فی الفور بهوش آمده آگاه و بصیر شدمانع را بر طرف دیده دست بدست سفیرداد و عمل را ختم نمود همانشب دوهرتبه ازبی مترجم فرستاده وعده شرفیابی حضور اعلیحضرت را صبح روز بعد ساعت ده قرارداد سفیر نیز درروز وقت معین بادوپر دیگر ازاجزای کمپانی رئیس شعبه اصفهان و منشی سفارت باحضور مترجم درقصر پادشاه درعمارتی تزدیک قalar طوله حاضر شدند هنوز چند دقیقه نیاسوده بودند که ازطرف اعلیحضرت احضار گردیدند تفنگ داریابشی درآن روز مهمان دار و معرف بود و آنها را ازدرگاه قalar تابتزد اعلیحضرت هدایت کرد در دوقدیمی پادشاه سفیر و همراهانش چنانچه مرسوم ایرانیان است سرفروز آوردن یعنی در مقابل او سه دفعه زمین را بوسیدند پس از مراسم تعظیم و تکریم اجازه جلوس یافته سفیر بربان مترجم خود دادعه خالصانه حاکم (باتاویا) را برای ازدیاد دولت و حشمت اعلیحضرت واستقرار سلطنت او بیان نمود پادشاه درجواب اظهار امتنان نموده گفت «آقای سفیر خوش آمدیداً گر استدعائی دارید بگوئید» شخص هلندی نیز موقع را غنیمت شمرده مطالب خود را اظهار داشت و بطور اختصار خاطر نشان پادشاه کرد که پیشینیان او نسبت بکمپانی ازبدو ایجاد آن تاکنون همراهی نموده حالیه هم ازاعلیحضرت متضرر همان مساعدت است و تصویب امتیازاتی که بکمپانی داده شده درخواست مینماید و کما کان مستدعی الطاف ملوکانه است اعلیحضرت بد و گفت «آقای سفیر من شمارا مهمان و ملت شمارا

دوست خود میدانم و برای کمپانی شما الطاف و مراحم اجدادی خود را تجدید خواهم نمود » فرستاده هلندی با همراهانش تعظیم قرائی نموده در جواب عرض کرد « ماهیشه امید وار بمراحم ملوکانه بوده و هستیم و تائید عا داریم که همینه مارا بارجاع اوامر شاهانه مفتخر فرمائید اکنون امنای مرخصی داریم تا زودتر به بندر عباس معاودت نموده بامور تجاری خود پردازیم » در این موقع تفک دار باشی از طرف پادشاه پرسید « شتاب آقای سفیر برای معاودت از چه رواست بهتر آنست که منتظر ورود دزبار باشد تا دربار عام پذیرائی شود و بیشتر مورد مراحم ملوکانه گردد »

هولندیها مثل دفعه قبل با کمال فروتنی سرفراود آورده از صمیم قلب تشکر نموده گفتند

« چون امور کمپانی معوق مانده بزرگترین مرحمتی که ممکن است در حق ما مبذول شود اجازه معاودت بمرکز تجارت است » پادشاه باشاره سر مسئول آنها را اجابت نمود و گفت

« پس بیش از این شمارا نیخواهیم نگاه داریم و مرخصید در مان خدا بمقصد خود رفته از مراحم ملوکانه ما مطمئن باشید و در آتیه هرگاه حاجتی پیش آید بعرض رسانید پذیرقه خواهد شد »

پس سفیر را مرخص نمود که با تعظیم و تکریم مرسومی بعد از سه ربع ساعت شرفیابی خارج شد و همان روز یک ربع بعد از ظهر مترجم خود را بهخانه تفنگدارچی باشی فرستاده از لطف و مساعدت او تشکر نمود و در ضمن خواهش کرد که همواره در این شیوه پسندیده ثابت مانده به نشانه محبت و مکرمت خود پیکساعت قره و پنجاه اکوی طلا تقدیمی کمپانی را قبول کند

از شرفیابی هولندیها مأمور انگلیس مقیم ایران موسوم به (اتین

فلر صاحب) متوجه گشته بر آنها حسد برد و اوهم عازم شرفیابی شد
برای وصول به مقصود وسائلی که هولاندیها بر انگیخته بودند
بر انگیخت چه در حقیقت وسیله دیگری نبود و او نیز از کوشش خود
نتیجه گرفت و دوروز بعد با مساعدت تفتگداچی باشی به راهی معاون و
مترجمش در ساعت نه صبح شرفیاب حضور شد و پس از آنکه بسلام و
تعظیم مرسمی عمل کرد دوست دوکای طلا (دوکا معادل نیم لیره است)
هدیم پادشاه نمود بعد با جازه پادشاه نشسته بتوسط مترجم ادعیه خالصانه
ملت و کمپانی انگلیس را برای بقای سلطنت و شوکت و حشمت دولت
اعلیحضرت اظهار داشته بطور اختصار خدماتی که ملت انگلیس به پادشاهان
ایران نموده شمرد و گفت

« بمالحظه همین خدمات بوده گه پادشاهان ایران همیشه با
ملت انگلیس مساعدت کرده حالیه نیز امیدوار است که همان مراحم را در
حق کمپانی انگلیس مبذول دارند و معاهدات و امتیازاتی که در کذشته
عطای شده تصویب فرمایند »

پادشاه در جواب همانطوری که بسفیر کمپانی هولاندی گفته بود
گفت « آقای مأمور مهمان من است و ملت انگلیس ترد ما محبوب است
البته امتیازاتی که پیشینیان ما بکمپانی عطا نموده‌اند مانیز تصویب بیفرمایم
هر وقت استدعائی راجع بمنافع کمپانی و ملت خود دارید با کمال اطمینان
قلب پیشنهاد کنید اگر مقول باشد پذیرفته خواهد شد » مأمور انگلیس از
طرف مولا و شخص خود تشکرات صمیمانه نموده با کمال توقيرواحترام از
اعلیحضرت استدعا کرد که همیشه بارجاع اوامر ملوکانه متعذر شود
پادشاه با شارة سر قبول گرده او را مرخص نمود که با تعظیم و
تکریم خارج شد چون تحصیل این شرفیابی مساعدت آمیز را مدیون

تفنگدارچی باشی بود همانش مترجم کمپانی را بخانه او فرستاده از محبت و همراهی او تشکر نمود بنشانه و یادکار حق شناسی خود یک قطعه جواهر وسی دوکای طلا تقدیم کرد

همانروز مهماندار باشی از طرف رؤسائے رسیده اطلاع داد که هیئت دربار باجسد شاه عباس منزل بمتر بطرف اصفهان میانند و برای رفع سوء ظن مردم پادشاه را مريض شهرت داده اند ولی معهدناخبر فوت او شروع با تشار نموده و حالیه که اعليحضرت همایونی عنان حکمرانی را در دست گرفته بیکر بیم آن مضرات نمیرود و عدم درباریان برای ترتیب رفتار و اعمال خود متظر اوامر ملوکانه هستند

همراه مهماندار باشی خواجه از طرف حمزه میرزا برای تهنیت و پابوسی پادشاه آمده و درخواست مینمود که بنام آنچه ترد مسلمین مقدس است از تقصیر او بگذرند و بهر سختی از حبس و طرد و تبعید که اراده پادشاهی بدان قرار گیرد عمل شود ولی بگذارند چشم اندازی خیال داشته است من بعد بتحصیل ادبیات و کسب علوم مذهبی پردازد پادشاه خواجه را ترد خود نگاه داشت و جواب استدعای شاهزاده را موکول بحضور او در دربار نمود ولی همانروز جواب عربیه رؤسائے رئیسه بتوسط مهماندار باشی داد مشتمل بر احکام ذیل اولاً اعلیحضرت چنانچه در موقع مرگ شاه عباس و بعد از آن تاکنون عمل شده تصویب مینمود ثانياً امر میکرد که گوشیده زود تر و قبل از اینکه رشته انتظام امور گسیخته گردد در بای تخت حاضر شوند ثالث جسد شاه عباس مرحوم را بتوسط میرزا معصرم بقم فرستند و سه تابوت دیگر نیز شیله باولی با همان نجمان و همراهان بمشهد وارد بیل و کاشان روانه نمایند

برای رفع ابهام و توضیح این مسئله باید گفت که ایرانیان در خصوص مرقد پادشاهان خود دچار بعضی موهومات عجیب و غریب هستند از ترس اینکه ممادا با جسد آنان سحر و جادوئی شود و باعثاب و اساب آنها ضرر وارد آید

حتی المقدور مدفن حقیقی پادشاهان را مخفی میدارند و بدین ملاحظه چندین تابوت شیله بیکدیگر باماکن مختلف میفرستند و همه را بیک طریق ویک شکوه و جلال دفن مینمایند تا مدفن حقیقی گم شود و کسی تواند بحقیقت امر بی برد ولی چنین نیست که اگر کسی بخواهد جزئی خرج کند و کمی زحمت کشد از کشف واقع عاجز باشد در این باب در احوال شاه عباس بزرگ نوشته اند که دوازده تابوت بد وازده محل مختلف فرستادند و کسی ندانست که جسد پادشاه در کدام یک است ولی عموم را عقیده براین بود که جسد او بار دیسل فرستاده شد جسد شاه صفی اول را نیز به محل مختلف حمل نمودند ولی مع ذالک یقین حاصل شد که او را در قم دفن کرده اند در همان محلی که پادشاه حالیه برای تدفین پدر خود معین کرده است

شهر قم شهر بسیار زیبائی است و از حيث قدمت با تمام شهرهای عتیق برابری میکند و بعضی را عقیده براین است که این شهر همان (کوریانای) قدیم است قم در ایالت عراق عجم (پارت قدما) در سرحد مذی واقع و دارای یکی از بقاع عالی و مقدس اسلام است این بقعه از مرمر ویشم بنان شده و بطلاء مطلاء گشته است دونفر از سلاطین صفویه نیز در جوار آن مدفونند و سنگ قبر آنها بشمشهای طلا زینت شده و متعمداً آن فلز نفیس را در آنجا زیاد استعمال کرده اند شرح مفصل تر آنرا باید در جغرافی که در خصوص ایران نوشته ایم دید

خلاصه ایرانیان برای تدفین پادشاهان خود شهر قم و کاشان و مشهد وارد بیل را بر سایرین ترجیح میدهند چه در این چهار شهر از شهداء و اشخاص نامی و مقدس مذهب اسلام سابقاً زندگی کرده و حال مدفونند و از قراریکه می‌کونند قم و کاشان از طرف قدرت کامله با رب تعالیٰ برای مؤمنینی که معاندین قرون اولیه اسلام بی رحمانه تعاقب می‌کرده اند ملجه و مامن معین شده و آئمه برای رستن از زجر و خصوصت کفار بدآنجا پناه می‌برده اند و اکنون بعضی در آنجا مدفونند و بدین سبب این دو مکان را مقدس میدانند و در نوشتگات دارالمولدین و دارالمؤمنین می‌خوانند شهر اردبیل را دارالارشاد می‌گویند چون که یکی از اجله اقطاب که من عند الله برای هدایت خلق آمده بود در آنجا مدفونست و از جمله مدفونین یکی شیخ صفی جد پادشاه کتوانی است مشهد را مقدس مینامند و مرقد امام رضا در این شهر است شیعیان در میان آئمه بر امام رضا بیش از همه احترام می‌گذارند و همیشه نام او را بر زبان دارند و دفن شدن در جوار او را آمرزش محض می‌سندارند چه عقیده عامه اینست که هر کس در جوار معصوم یا یکی از اولیای مذهب دفن شود در حمایت اوست

بحض رسیدن خبر ورود هیئت دربار بکاشان حکم صادر گردید که میرزا صالح و میرزا کوچک اطبای شاه عباس در قم در یکی از عمارتی دولتی ملحق بصحن وابنیه نبور سلاطین صفوی توقيف باشدند و بقیه زندگی را بدعای نشوکت و حشمت پادشاه اشتغال ورزند واز آنجائیکه پس از مرگ شاه عباس چنانچه مستحق و سزاوار بوده بقتل نرسیده اند ممنون مراحم ملوکانه گردند بعلاوه میرزا معصوم پسر صدر اعظم و متولی قم مأمور شد از دارائی آن دوطیب صورت بردارد و هر چه تهدیه یافتد شود در تحت مهر و موم محفوظنگاه داشته صورت را تزدپادشاه فرستد برای معیشت

آنها دوازده هزار تومان معین گردید و میباشتی باین وجه قناعت کرده بهیه
عذر را در انتظار اجل هدیری در مجلس بگذرانند پس از یک هفته از صدور
این حکم و سه هفته از تاج گذاری هیئت دربار باصفهان وارد شد وزراء
بی تربیت بادلی پر از غصه و افسرده از بی یکدیگر میرسیدند و برای تهییت
ومبارک بترتیب ورود متدرج حضور پادشاه مشرف میشدند ولی هیچیک
از آنها و حفظ رتبه خود در دربار جدید مطمئن نبود و مع ذالک هر یک
بخود نوید ترقیع رتبه و اشغال مشاغل عمدۀ میداد

اعلیحضرت نیز همینکه یکی از رؤسا شرفیاب میشد بخطعنی
اورا مفتخر میاخت چه اعطای خلعت علامت اعتماد سلطانت و در موقع
تغییر سلطنت اگر کسی بخلعت پادشاه مفتخر نگردد و مجدداً بحضور
آید مستوجب همه گونه عقوبات میشود

بر حسب این عادت اعلیحضرت خلعت بسیار نفیس گران بهائی
بانضمایم یک خنجر مرصع برای آقا مبارک خواجه پر جرئتی که به تهائی
اورا بسلطنت رسانیده بود فرستاد
بدواآ همه تصور میکردند که او بمقامات عالیه خواهد رسید
ولی همیشه با غرمی ثابت از قبول شغل استنکاف ورزید و بمبادرت امور
مادر شاه فقط قناعت کرد

خلاصه پس از حضور جماعت درباریان در پای تخت پادشاه
چندین روز بی دربی بار داد اشخاصیکه دربار قدیمرا تشکیل میدادند
در دربار جدید نیز جمع آمدند در مجلس اول هر کس بخلعت خود
محلم بود ولی در میان جمع ناظر دیده نمیشد زیرا که مورد مرحمت
نگشته و با خلعت عطا شده بود چون مجلس دوم هم بدون اعطای
خلعت گذشت حتم نمود که شغل یاجان او در معرض خطر است و پادشاه

از ضدیت او در موقع اشغال و همراهی با برادر کوچکر مسبوق شده است در این باب ظن او بخطا نرفته و حقیقتا پادشاه چیزی گفته بودند پس در اینصورت بهتر همچو دانست که شخصا رفته سر خود را تقدیم نماید و منظر مؤاخذه نشود چه اگر بطريق اهیاد پیش میامد و سرتسلیم در مقابل اراده پادشاه خم مینمود و متھورانه جان خود را تقدیم میکرد شاید نجات مییافت در این موضوع اشتباه نکرده بود رفتار تپور آمیز او دل پادشاه و حتی قنوب دشمنان و حاسدین اورا برقت آورد واز اقدام خود نتیجه گرفت بدین طریق که روزی در موقع برعام رفته در میان باعجه جنو عمارت مخلوط بصاحبمنصبان سر پائین و چشمها دوخته بزمین ایستاد مثل اینکه از نشن دادن خود شرم دارد هیئت دربار از آن منظره رقت انگیز و از رفتار عاجزانه او متأثر گشت یکی از حضار که با او سابقه مودت داشت توسط اورا کرد و مقبول افتاد

پادشاه از تفصیل قضیه متعجب شده شخص توسط کننده را بطریق ناظر فرستاد و سبب حضور اورا پرسش نمود در جواب گفته بود آمده ام «سر مقصري را تقدیم پادشاه کنم و باخون خود خجلت اینکه مورد قهر و غضب ملوکانه شده جبران نمایم» پادشاه را تعذیر او خوش آمد و با او امر معاودت بمنزل خود کرد چهار روز بعد نیز خلعتش فرستاده شد و فرمان نظارش مجدداً صادر گردید در اینخصوص از اشخاص مطلع و حتی از اقوام او شنیدم که هر کسی سری تاین اندازه باقیاندن تردیک نبود و کمترین کنایه و بیانی بضدیت او ممکن بوده است سبب اتفاف او گردد ولی خوشی طالع و مساعدت بخت دهان دشمنانش را بست و کس جرئت متهم ساختن اورا نکرد و پادشاه جوان که تا آنوقت در میان زنان پرورش یافته بود از بی رحمی و خونریزی تغیر داشت و نخواست مردیرا

که بالیاقت و کفایت میگفتند بقتل رساند
 البته پادشاه خونریزتر و مجرب تری در کشتن او تأمل نمی
 کرد و احتیاج بتحریص و ترغیب نداشت

در مجلس سیم پادشاه (نیکلا کلود دلالن صاحب) که از طرف
 پادشاه فرانسه بست سفارت بدربارهای سلاطین آسیا مامور شده بود در
 همراهی سه نفر نماینده کمپانی فرانسوی هند شرقی بحضور رسید سبب
 تأخیر شرفیابی سفیر ناخوشی مترجم شد چونکه میباشتی در حضور پادشاه
 از امتیازات کمپانی مذاکره شودو (دلالن صاحب) بزبان ایرانی آشنا نبود
 والا احترامی که ابرانیان باول ملت دنیا میگذارند کفایت میگرد برای
 اینکه سفیر آن ملت را قبل از سایر اروپائیان پذیرائی کنند

سفیر و نماینده کمپانی یک آئینه قاب طلا که پشت آن میناو
 روی آن بزمد مرصع بود باضمای بجفت طباقجه عالی و شیر کوچکی
 از طلا و مروارید برسم هدیه تقدیم نموده پس از تظمیم و تکریم در
 میان بزرگان جای گرفتند لحظه بعد اعلیحضرت آنها را تقد خودخواند
 و (دولالن صاحب) شروع بصحبت نموده ادعیه خالصانه پادشاه فرانسه
 را برای حشمت و شوکت پادشاه تبلیغ نمود و مختصرآ اظهار داشت که
 چون شاه عباس نظر بمنافع دولت امتیازاتی بکمپانی فرانسه عطا نموده از
 اعلیحضرت همایونی نیز استدعا میشود همان شیوه مرضیه را امدادداده از
 مساعدت دریغ نهادند و کمپانی را در ظل حمایت خود گیرند

پادشاه بتوسط صدراعظم چنین جواب گفت « آقای سفیر
 خوش آمدید پادشاه فرانسه برادر من و ملت فرانسه دوست من است نه فقط
 آنچه پدر من عطا نموده تصویب مینمایم بلکه مایلم امتیازات دیگری بر آن
 بیفزایم پس هر وقت استدعاً دارید بعرض رسانید پذیرفته خواهد شد »

از آنچه گفته شد دیده میشود که امور ایران در ابتدای سلطنت تغییری نکرده چه پادشاه ب شخصیه مدخلیت در امور نداشت و ماشینی بود که هر وقت محرک میشدند بحر کت در میامد باوصف این احوال بزرگان حتی الامکان میکوشیدند پادشاه تردیکتر شوند و در روح او رسخ یابند ورقیانرا دور کنند فویز و کامیامیاب تر آنها بودا غ سلطان تفنگدارچی باشی بحدی طرف اطمینان و اعتماد پادشاه شده بود که بدون سور و تصوب او اقدام در هیچ امری نمیشد جمشید خان و مهر نیز مورد اطمینان و مرحمت ملوکانه بودند ولی در اندرون مادر پادشاه در روح پسر سلط مطلق داشت

اولین نتیجه که تفنگدارچی باشی از تقرب خود گرفت کسب شغل پردخل فرستادن خلمت والبese سلطنتی برای صاحب منصبان و بزرگان مملکت شد وقتی پادشاهی بر تخت می نشیند باید برای یککهای یعنی حکام کل و خوانین یعنی حکام جزء و امراء و وزراء مختصراً تمام مأمورین دولتی حکمی موسوم بر قم و لباسی موسوم بخلمت فرستد این دو قطمه سبب استحکام مأموریت آنها میشود و علامت تصدیق ملوکانه است و معلوم است کسی که خلمت و رقم را میفرستد در عوض از طرف مأمورین بشکر چنین موهبتی هدایا و تقدیمی گزارف دریافت مینماید ولی برای تفنگدارچی باشی اینسئله سبب خرایی خود و خانواده اش شد چرا که از آن اقتدار سوء استعمال نمود و خلمت پادشاه را بمناسبت دوستی و نه بر طبق رتبه و مقام هریک از مأمورین فرستاد مثلا چون باوزیر مازندران میرزا هاشم سابقه خصومت داشت خطعنی که برای او فرستاد بارتبا او موافقت نمیکرد و مقصودش از این فعل نه فقط توهین بود بلکه از تندی خوی او اطلاع داشت و میخواست او را باوتکاب اعمالی دارد که سبب اتفاق اتفاق او گردد اتفاقا از مقدمه خود نتیجه گرفت و تفصیل آن از اینقرار است

میرزا هاشم نزد شاه عباس بسیار مقرب و جسور بود در حضور پادشاه به آزلدی از بزرگان صحبت میراند و اغلب بدگوئی میکرد صدراعظم را احمق و کودن ناظر را دروغ گو و دیوان ییکی را مزور میخواهد در خصوص تفکدارچی باشی در بدگوئی مبالغه مینمود و او را بکرات بیغيرت و ذر خوانده بود اگرچه شاه عباس اعتماد بدان بیانات نداشت مذالک بعضی و از جمله تفکدارچی باشی میترسیدند که شاید گفته او در دل پادشاه تأثیری کند و بدین واسطه از بدگو بجان رفجیده بودند

همینکه حامی میرزا هاشم شاه عباس مرد و تفکدارچی باشی نزد شاه صفی باقیلین رتبه حائز شد و مأمور فرستادن خلعت و رقم گردید مطمئن از همراهی سایر بزرگان و جمیع درباریان برای اینکه از او استقام کشیده باشد خلعت بسیار پستی برای او فرستاد چه میدانست که وزیر احساسات خود را نمیتواند مخفی دارد لابد علنا اظهار کدورت خواهد کرد و بدینجهت طرف قهر پادشاه واقع خواهد شد چنانچه تفکدارچی باشی تصور نموده بود پیش آمد و در موقعیکه وزیر مزبور برای پذیرآئی و پوشیدن خلعت از شهر خارج شده چون خلعت را باشلونات خود مناسب نمیداد آنرا گرفته دور انداخت و دانست که با او خصومت ورزیده و او را استهزاء کرده اند ولی خیالش دورتر نرفت و فهمید چه دامی افکنده و او را بچه غرقانی انداخته اند و از ترس اینکه در میان مردم تغیر شود و اعتبارش از دست رود بالباش مصوی داخل شهر نشد کسیرا فرستاده بکی از خلعتهای شاه عباس را آورده در بر کرد و داخل شهر شد و در انتظار چنان جلوه داد که آن خلعت از طرف شاه صفی بد و عطا شده است بزودی تمام دربار از قضیه مسبوق گردید و تفکدارچی بشی قبل از همه اظهار داشت که « وزیر مازندران چه سگی است که خلعت

پادشاه را بحقارت دور اندازد و بگوید « خلعت شاه صفی بچه درد من میخورد » و بعد یکی از خلعتهای شاه عباس را در بر گرده داخل شهر شود » پادشاه که هنوز از دسائی و تفتین درباریان مسبوق نبود بدان اقوال مستفند شد و با غواصی صدر اعظم حکمی فرستاده مباشر وزیر مزبور را طلب کرد میرزا هاشم چون از احضار مباشر خود اطلاع یافت بی بو خلعت امر برد و از حضور دشمن دلیر نه خود در دربار هراسان گشت و دانست که حتیما او را مقصرا و مجرم جلوه خواهد داد

شاه عباس آنها را مخصوصا در یک محل جمع نموده بود تا یکی در کار دیگری تفتیش نماید و هیچیک از رویه اعتدال و عمل به تکالیف خود خارج نگردد و بلهم بر ضد مفاسع مالیه دولت اتحاد نمایند میرزا هاشم برای پیش بینی و ممانعت از عزل کسی از استگان خود را بجهله قبل از حرکت مباشر باصفهان روانه نمود و مکتوپی بو کیل خود سفارش نوشت که برای انجام مقصود از هیچگونه اقدام فروگذار نکند و از تقدیم مبلغ گزارف یامره و درباریان مضایقه ننماید ولی در خاتمه نوشته بود از رسانیدن فرع و تقدیم چیزی بصدر اعظم متقلب و تغییرگذار چی باشی مزور اجتناب کنید بعضی دیگر را نیز بهمین طریق نامبرده و فحش داده بود ولی از عدم مساعدت حولده فرستاده او در راه مریض شد و توانست بسرعت لازمه طی راه نماید مباشر که از عقب میلاد درین راه در کاروانسرائی بد و رسیده اورا در رختخواب خواهید یافت و موقع را غنیمت شمرده کیسه کوچکی که محتوی مکتوب بود از زیر اسر او بیرون کشیده خواند و بدربار برد تا شخصی که با آنها بدان طریق دشنام آمیز عمل شده مسبوق شوند آنها نیز خشمگین تر از سابق مباشر را حضور پادشاه بر دنبه که آنچه لذ دور انداختن خلعت و توهین پادشاه و پوشیدن خلعت

شاه عباس در باره وزیر بعرض رسانیده بودند تصدیق کرد پادشاه بغض
درآمد چندین مرتبه الفاظ ملقب و سکرا باضمام الفاظ قبیحتری که همیشه
پادشاهان و بزرگان ایران در دهان دارند و ملتفت قبح آن نیستند نسبت
بوزیر تکرار نموده فی الفور حکم توقيف و کشیل وزیر صادر گردید و
مأموری برای ضبط اموال و توقيف او بعازندران فرستاده شد

تفنگدارچی باشی باین مسئله باز قناعت نکرده روز بعد خاطر
شان پادشاه نمود که میرزا هاشم و فتنی مباشر امام قلیخان شاهزاده معروفی
که آن همه تمجید از او شده و در زننه‌گی شاه عباس بزرگ اعمالی
شایان تعیین و تحریر ازاو سرزده وریاست قشون ایرانرا داشته است بوده
و مأموریت حفظ و حراست خزانه و جواهرات اورا داشته است ولی پس
از قتل امام قلیخان باوجود اصرار شاه صفی اول هرگز نخواسته است گنجینه
اورا نشان دهد و همیشه اظهار عدم اطلاع و بصیرت نموده انکار ورزیده
است و انکار او کافی از تروییر و تقلب هوق العاده اوست چه کسی جز او
از آن سر اطلاع نداشته و ندارد و اکنون باجزئی زجر و شکنجه میتوان
حقیقت را کشف کرد

پادشاه باز بدین بیانات معتقد شد و فاصله دیگری باوردن وزیر
سرپا برخنه و زنجیر بگردن مأمور نمود واراده سلطانی برای تقرار گرفت
که روزانه چهل چوب بکف پای او زنند تا باقرار آید و محل استوار
جوهرات را بروز دهد

فرستاده گان اوامر پادشاه را طابق النصل بالفعل مجری داشتند
و وزیر که تاب تحمل آن همه مشقت را نداشت (چونکه در اواسط زمستان
و زمین را برف و بیخ پوشیده بود) درین راه مرد و با وجود ضعف و بیزی
۹ روز در آن عقوبت شدید موحش مقاومت نمود و در خصوص جواهرات

امام قلیخان چیزی ازاو تراوش نکرد اموال ضبط شده او تخمینا بهیست پنج هزار تومان معادل چهار صد هزار اکو بیول ما میرسید در خلال این احوال شف عموی در اصفهان شایع بود در تمام شهر مراسم جشن از ضیافت و ساز و سرور و اسب دوانی و سایر تفریحات رواج داشت شها چراغان میکردند و در امتداد کوچه ها و اطراف خانه ها و میدانهای بزرگ عده زیادی چراغ بطور باشکوهی قائم مقام روز میگشت پادشاه جوان با هلع و ولع از لذائذ آزادی تمام کاملی که تا آنوقت احساس نکرده استفاده مینمود و هر روز در اطراف پایتخت ده و ده کده را فرق نموده بازهای خود بتفرج میرفت از فراریکه میگوند در مدت پنج عما از ابتدای تاجگذاری تا ابتدای سنه ۱۰۷۸ هجری در اطراف اصفهان شصت و دو قرق شد و بیشتر تفرجات پادشاه بهمراهی زنهای خود در جلفا بود جلفا قصبه ایست که ارامنه در آن مسکن دارند و روایی با چندین پل عالی آنرا از شهر مجری مینماید از اینجا معلوم میشود که تاچه اندازه زنهای در اراده پادشاه تصرف داشته واورا برای حظ نفسانی و تفرج و هوای خوری بدین قرقها و امیداشته اند پادشاه بواسطه سنتی وضع اراده نه فقط در مقابل خواهش زنان تسليم صرف بود بلکه از ندماء و خصیصین خود نیز چیزی امتناع نمیکرد و بدین طرق بسیاری از مغضوبین و مقصرين سابق بواسطه و توسط بعضی محفوظ شدند و میتوان گفت سلطنت جدید یکنون عفو عمومی شد و درهای زندان بزندانیان باز گردید از برای مقصري همینقدر کفايت میکرد که در دربار حامی داشته و معاند قویتری نداشته باشد تا بسهولت عفو شده و مراجعت نماید چنانچه درباره میرزا رضی پیش آمد شاه عباس مرحوم او را ب مجرم اینکه خواسته بود موقوفات مسجدی را غصب نماید در خانه خود توقيف کرده اموالش را ضبط نمود منافع اموال ضبط شده بالغ بر صد و

پنجاه هزار لیور میشد که هیجده هزارش را برای مؤنه او باقی گذاردند موقوفات مزبور را اجداد میرزا رضی معین نموده و تولیت آن به لاپتر و عالمتر اولاد آنها میرسید پس از فوت متولی میرزا رضی چون اقتداری داشت و مادر او دختر شاه عباس بزرگ بود و از این حیث انتساب بخانه واده سلطنتی پیدا میکرد و بهمین جهت چشمان اورا گور کرده بودند خواست به بناه علم و لیاقت و بدست آویز اینکه از عالم متزی شده و بموالی اخروی و مذهبی برداخته است موقوفات مسجدرا متصرف شود ولی اقوام او تحمل تصدیرا ننموده پادشاه متظلم شدند و پادشاه از دنیا داری و ظلم کوری که تصور کرده لیاقت اداره چنین امری را داشته است متغیر شد و بتوقیف او در خانه خود و ضبط اموالش حکم نمود بر عکس شاه صفی ثانی کمی پس از تاجگذاری او را عفو کرده آزادی و اموال او را بدون قصص بدسترد داشت

عجیب ترین وقایع این زمان فرار متهورانه علیقلیخان از زندان قروین و عفو او شد علیقلیخان پس از اطلاع از فوت شاه عباس مصم گردید اسباب آزادی خود را فراهم آورد و با خود در خصوص وسائل فرار و معاودت باصفهان اندیشه مینمود چون امیدوار بمساعدت هیچیک از درباریان نبود میخواست بشخصه در تحصیل آزادی کوشش نماید ولی در دربار قلر آقاسی اورا فراموش نکرده و بمناسبت سابقه دوستی سه چهار دفعه در خلوت پادشاه علی الغله ذکر علیقلیخان و تشریح بحالی اورا نموده بود و چون پادشاه را مخالف ندیده کاغذی به علیقلیخان نوشته بشرح حال را بیان کرد و او را بفار و آمدن بدربار دعوت نمود واز سهولت امر و رأفت سلطان مطمئن ساخت

چون علیقلیخان تکیه گاه خود را بجای محکمی دید مصمم

انجام مقاصد دیرینه گردید جواب تشکر آمیزی بهتر آفاسی داده ازاو استدعا کرد که تکمیل محبت نموده امر نماید چندین اسب در فلان موقع و فلان محل مهیا سازند بعد سفارش یکی از نوکرهای باوفای خود فرستاد که در روز معین و محل معین حاضر باشد خود نیز در روز موعود به بانه شکار اجازه خروج خواست و چون جلب اعتماد مستحفظ خود را نموده بر قن شکار حتی در اماکن دور دست مجاز بود این دفعه نیز بسهولت تحصیل اجازه نموده با چهار نفر از معتمدین خود سواره و مسلح خارج شد چندی در صحراء بطرز شکار گردش کرد و با کمال مهارت مستحفظین خود را بطرف اصفهان کشانید و در آخر روز که اسپا خسته شده بودند با همراهانش بتاخت و تاز مشغول شد و غلتان از مستحفظین دور گردید بدواناً کسی ظنین نگشت ولی همینکه او را دور دیدند که لا یقطع میرفت و بر نمیگشت بی بقصد او بر دند تعاقب و رسیدن بدو محال بود چونکه اسپا از دوندگی از اینطرف با اینطرف از پادر آمده و درمانده بودند ولی علیقلیخان متهرانه اسب خود را با سرعتی محیر القول رانده در وعده گاه بعلازمین خود بعده پنجاه نفر رسیده بطرف اصفهان شتافت و ببعض ورود مستقیماً بقصر سلطنتی رفت در حینی که عازم شرفیابی بود قلر آفاسی را ملاقات کرد او از سرعت سیر و ورود او قبل از موقع متظره بسیار منجب گشته بی اینکه اظهار سابقه کند ازاو پرسید چه میخواهد و برای چه مقصودی آمده است علیقلیخان گفت « آمده ام سر و جان را فدای پادشاه کنم » قلر آفاسی گفت « بسیار خوب در آن رفته اجازه شرفیابی شما را از پادشاه میخواهم » و علیقلیخان بجای اینکه متظر جواب شود از عقب قلر آفاسی تا پشت اطاق پادشاه رفت و آنچه مذاکره میشد میشنید پادشاه از شنیدن تفصیل ورود او اظهار خوشنودی نموده گفت « خوش

گلدمی » « صفا کتدردی » و او را احضار نموده با صورتی خندان که کاشف رضایت باطنی او بود پذیرفت و همان کلماترا دوباره تکرار نمود و او را تزدیک خود خوانده پرسید « علیقلیخان بدربار بوای چه آمده و چه میخواهی » او با حاضر جوابی فوق العاده گفت « آمدام با علیحضرت خدمت کنم چه بندگان و سکان درگاه باید همیشه ترد مولای خود باشند » پادشاه را این جواب خوش آمده اورا مخصوص نمود و صدر اعظم حکم کرد از او تجلیل نمایند و برای او خانه تهیه دیده از پول و اثاثه و مابحاج هر چه میخواهد باو بدنه صدر اعظم نیز قصر بزرگی که به سفیر اورنگ زیب پادشاه هندوستان در سال ۱۶۶۴ و ۱۶۶۵ منزل داده بودند بجهت اومهبا ساخت علیقلیخان بمحض تصرف آنجارا خراب کرده مجدد ابطرزی جدیدتر و با شکوه تر از سابق ساخت چنانچه در کتاب خود راجع باصفهان شرح داده ایم

روز بعد در موقع نهار در ضیافت صدر اعظم در ضمن شرح گذارشات و فرار از زندان اشاره بسب حبس خود نموده گفته بود « وقتی سگ هاریرا به زنجیر مینندند دیوانه تر میشود » زیرا تندی خوی او که بیشتر بجنون و سفاهت شباهت داشت سبب حبس و توفیف او شده بود پس از چندی پادشاه با فخار او مجلسی تشکیل داده ازاوبطور شایانی چنانچه لائق و مختص پادشاهان است پزیرانی نمود و در معتبر او تا نقطه انقاد مجلس بیش از هفتاد قطعه پارچه زربفت بر زمین آنداخته هر یک از این قطعات تخمینا هیجده تومان معادل هشتصد الی نهصد لیورارزش دارد اشخاصی که از آنها اینگونه تجلیل میشود باید کفشهارا کنده از روی پارچها عبور کنند و بعد پادشاه پارچهارا به خانه مدعو فرستاده بدو میبخشد در آخر مجلس پادشاه به علیقلیخان خطاب کرده گفت « بانچه

میخواستند گوش بده « و منشی حضور حکم نصب اورا به حکومت خراسان (باکتریان قدیم) قرائت کرد

حکومت خراسان یعنی از حکومتهای بزرگ ایران و مناصب
عالیه این مملکت است ولی چون شنیده میشد که در آن حدود اغتشاش
برپا است و جنگ در اشتعال است یا علیقلیخان نخواست مسئولیت انتظام
آن حدود را گردن گزد و یا قبول شغلی پست تر از شغل سابق خود
که سرداری قشون بوده بر او شاق مینمود از مراحم ملوکانه تشکر کرده
گفت « اعلیحضرت اکنون من پیر و افتاده ام در این آخر عمر مرحمت
فرموده اجازه دهید بقیه عمر زا مقیم آستان مبارک باشم »

چندی نگذشت مجدداً حکومت ارمنستان که پایی تختش ایروان
است با وقوفیش شد اینده نیز تشکر کرده لابد بدلاً لائل فوق امتناع ورزید
بالاخره پادشاه ریاست قشون را با نضمam حکومت مدی که همیشه باریاست
خشون توام است با و عطا کرد

ولی او باز با وجود بروز آنمه مرحمت از طرف پادشاه جرئت
کرده اظهار عدم رضایت نموده بیشتر طلب کرد و گفت « اگر اعلیحضرت
بامراحم ملوکانه خودمرا بچنین شغل خطیری مفتخر میسازند عاجزانه استدعای
مینمایم که تکمیل کرم فرموده بر حکومت من تمیلک فلان و فلان دهکده
را نیز بیفراید تا از عده نگاه داری شکوه آن مقام برآیم و وقتی کسیرا
دعوت میکنم استطاعت پلو دادن داشته باشم » پادشاه استدعای اورا پذیرفت
اوهم آمده بخاک افقاد و تشکر کرد در موقع مرخصی پادشاه چند موی
سفید در سیل او که بسیار درشت و طویل بود و بگوشهاش وصل
میگشت مشاهده نموده گفت « علیقلیخان برو بخزانه سیصد تومن بگیر و ریش
و سیلت را زنگ کن تا دیگر موی سفید در آن نه بینم » علیقلیخان هم

رقه فی الفور صلغ مذبور را گرفت و این عنایت اخیر بر سایر مراحم
ملوکانه افزووده گردید

نیل او در اینمدت قلیل بچنان مقام عالی سبب تعجب و تحریر
بسیاری شد و آتش حسد را بالسویه درسینه دوست و دشمن مشغله ساخت
و عموم را متوجه نمود چه بی ادبانه تندخوا و سلوک با او امکان نداشت
در موقع غضب و غرض از هیچگونه شدت فروگذار نمیکرد و همه در
ریاست و اقتدار چنین شخص بی پروا سبع شریر النفی نز جان و مال
خود میترسیدند خلاصه از نسب تا مرگ او که طولی نکشید چنانچه بعد
خواهیم گفت علیقلیخان همیشه تردپادشاه مقرب و ازاواحترام مخصوص بیشد
— باز در همین اوقات عمه پادشاه پری رخار بیکم مغضوب شاه
عباس بکی معفو شد تقصیر او چه بوده معلوم نیست میگویند بجهت تنیه
از شرکت در دسیه و تفتینه شاه عباس او را بیکی از ملاها پسر متولی
مشهد بزرگ داد و از شوهر خود دو پسر آورد که پادشاه قدغن نمود
بدانها شیر ندهند تائف شوند این نوع اعدام مخصوص باطفال منتسب بخواهی
سلطنتی است

پری رخار بیکم بمحض شنیدن خبر فوت شاه عباس عفو خود
را در خواست گرد و شاه صفی بد و بخشید بخواهش او شوهرش نیز
بیکی از مقامات عالیه منصب گردید و صدر خاصه نامیده شد این شغل
بیکی از مشاغل عمدۀ این مملکت است که تمام موقوفات سلطنتی را اداره
مینماید و در سال بیش از چهار هزار تومان یا صدهزار لیور دخل دارد
بیکی از خواهان شاه عباس در اندرون باقی بود او نیز از
مشاهده احوال خواهر برغبت آمده بازدواج مایل شد و پادشاه برادر شوهر
خواهر بزرگتر را بشوهری او معین کرد و او را هم که از علماء بود

بنصب صدر موقوفات منصوب گردانید این منصب قریباً شیوه و مقابل منصب صدر خاصه است همان احترام و همان دخل را دارد و موقوفاتی که عموم وقف مساجد و اماکن مقدسه مینمایند دراداره اوست این دو شغل از دویست سال قبل تا آنوقت باهم جمع بودند ویک مدیر و اگذار میشد ولی پادشاه برای استرضای خاطر دو عمه خود آنها را مجری نموده بشوهران ایشان که هردو بی استعداد و بیکفایتند سپرد و محقق است پس از قلیل مدتی که بحکمرانی عادی و باداره امور واقف شد آنها را در ریاست باقی نگذارده عزل خواهد کرد

در اینمدت بسیاری از مناصب دیگر نیز که در دوره شاه عباس مشغول نبود در میان نداماء و مقریین پادشاه و دوستان آنها تقسیم شد و بزودی مقامی نماند که اشغال نشده باشد

شاه عباس بعد و مخصوصاً مناصبی را که پادشاه حالیه، اکمال سخاوت تقسیم میکرد بیصاحب گذارده بود چه از منافع و مداخل آنها بهره میبرد و از قرار مسموع از این راه سالیانه بیش از دوازده میلیون نصیب خزانه میشد این مسئله محققاً معلوم نیست ولی چون از اشخاص بصیر مطلع شنیده ایم در اینجا ذکر میکنیم و اگر چه از اینگونه اشخاص هیچ وقت نباید منتظر بیان حقیقت شد لکن اگر میخواسته اند میتوانسته اند حقیقت را بتحقیق بگویند

اگرچه رأفت پادشاه در اوقات جشن تاجگذاری عام بود لیکن مذلک بواسطه حادثه اسف آمیزی بعزل و غضب نمودن داروغه مجبور شد در کتاب خود راجع باصفهان متذکر شده ایم که اهالی شهر بدوفرقه قسم شده و همیشه در خصوص امتیازات و تقدم و قدمت در تراع و جدالند در موقع اعیاد اشخاص زبدۀ این دو فرقه در میدانی جمع میشوند و در

آنچا صفت آرائی نموده بطور عجیبی با چوب و سنگ و دگنک بجان
یکدیگر افتاده مشغول زد و خورد میگردند و داروغه از این پیش آمد
بر دلتک نیست بلکه بواسطه سنتی خود آنها در این فعل تحریص و
ترغیب مینماید زیرا که بعدها از راه جریمه مبالغ گزار نصیب او میشود
پس در آن روز در حینی که پادشاه در سردر میدان شاه نشته
با سب دوانی و ورزش تیر و کمان تماشا میکرد خبر آوردن که در میدان
شاه بیش از دو هزار نفر از دحام نموده با اصرار و سماحت بر یکدیگر میزنند
پادشاه داروغه را طلبیده امر کرد در حین رفته آن دیوانگان را از هم
 جدا کند این امر قاطع بود و میباشتی بفوریت و بی کم و بیش اجری
شود ولی داروغه با جرای آن موفق نگشت و هر قدر بشورشیان امر بگوت
نمود و بادویست نفر سرباز که همراه خود برده در آرام کردن آنها کوشید
سودی بخشید او باش فعل داروغه را عطف بعاصق نموده بیش از پیش
جسور گشته او را بفحص و صدای عناد آمیز پذیرفتند و بضرب سنگ
عقب نشاندند در میان آن غوغای هایه داروغه متغير بود چگونه حالی
کند که این بار جداً مایل بارامی و نظم است برای فهماندن مقصود و
اسکات از دحام چاره را به تیر تفنگ منحصر دیده بتابعین خود امر بشلیک
نمود ولی چون تیرها بیگله بودند فایده بخشید و گروه او باش بدیدن
آتش و دود بی اثر در عقیده خود راسختر گشته چنان پنداشتند که داروغه
نه تن برای اسقاط تکلیف با نجاح آمده و کما فی السابق مایل بارامی نیست
در این موقع دوسوار از طرف پادشاه برای پرسش احوال و
تفییش رسید و داروغه از ترس اینکه مبادا اهمال و عدم اقتدار او ظاهر
گردد و معلوم شود که در مقابل هجوم مردم عقب نشته است به بیست
نفر از همان خود امر بشلیک گله کرد و پس از شلیک نه نفر مرده

اتفاق و چند نفر دیگر بطور خطرناک مجروح شدند باقی چون مسئله را
جدی دیدند مرده و زخمی را در میدان گذارده فرار کردند خبر ماقع
پادشاه رسید و چند نفر از دشمنان داروغه موقع را غنیمت شمرده بعرض
رسانیدند که آیا سزاوار است کسی جرئت کند با اهالی پایتخت بدین قسم
رفتار نماید و رعایای مطیع پادشاه را بهلاکت رساند چرا داروغه نباید بتواند
از عهد انتظام شهر بصلح و مسالت برآید گویا خدا را خوش نباشد که
گروه بیگناهی را اینطور قصای نمایند اینگونه تدبیات را مردم از طرف
اعلیحضرت دانسته و منسوب بدو خواهند پنداشت

پادشاه که بشخصه از قضیه متأثر شده بود از آن بیانات و
تحریکات بیشتر متألم گشت و فی الفور حکم بعل و توقيف داروغه کرد
ولی چند روز بعد باستدعای مادرشاه و بتوسط چند نفر دیگر عفو و رها
گردید و حقیقتاً استحقاق عفو داشت چه مردی بود خوش طینت و با تقوی
که از اعمال و رفتارش همیشه آثار نجابت اصلی پدیدار میگشت از شاهزاده کان
جرکس و آخرین سلطان چرکس جد او بود اسمش حمزه میرزا و در
موقع دیگری بشرح احوال او خواهیم پرداخت

پس ازاو شغل داروغه‌گی به پسر میر قسم بیک محول گردید
او نیز شخص نیک نفس متدينی است و پدر او میر قسم بیک قبل از حمزه
میرزا داروغه اصفهان بود که در اوقات شاه عباس ثانی باغوا و تفنین صدر
اعظم سر بریدند پرش کلیعی بیک در مدت قلیل مأموریت خود با کمال
کفایت و لیاقت از عهده برآمد و میتوان گفت بواسطه اعمال نیک و
تصفیه پایتخت از ارادل و بدکار پدر خود را زنده نمود

وقوع اتفاقات مذکور در اواخر سال ۱۰۷۷ بود سال جدید
۱۰۷۸ با اول حمل مطابقت میگرد و پادشاه حسب العاده عید گرفت لیکن

سالی که چنان در شعف بانوید آتیه نیک شروع میشد بخوشی خاتمه
نیافت گرانی و جنگ و امراض بیشتر ایالات این مملکت را منجر بفقر و
پرشانی نمود در اغتشاش و اقلابات دربار بسیاری پست و نابود شدند حکام
در غفلت سلطان هریک ضحاک کوچکی شده بدلاخواه رعیت ییچاره را
پایمال و غارت میکردند پادشاه جز تفریح و شهوت رانی نهد دیگری
نداشت مأمورین او نیز بدوقتنا نموده همه قسم اعمال زشت را روای داشته
وقانونی جز هوا و هوس خود نمیشناختند و مردم ییچاره من البدو الى الختم
در سنتی و ضعف سلطنت مظلوم بودند

اول چیزی که در ابتدای این سال جالب دقت گردید مرگ
محمد قلیخان دیوان ییکی شد ناخوشی او طولی نکشید و پس ازاو مقام
او را بعیراب دادند چون در این مملکت آب چیز نادری است مباشرت
آن در انتظار اهمیت فوق العاده دارد ولی بدؤاً بخيال کسی نمیرسید که
این شخص قائم مقام دیوان ییکی مرحوم شود و عقیده عامه متوجه پسر
رسنم خان و برادرزاده علیقلیخان گردید که سابقاً آن مقام را اشغال نموده
و شاه عباس بواسطه سوء تدبیر او را بمشهد تبعید کرده بود بمناسبت اقدار
فوق العاده علیقلیخان بسیاری انتخاب او را محقق و مسلم میدانستند لیکن
ظن عموم بخطا رفت و سردار بر عکس مانع پیشرفت او شد از یکطرف
چون همه کس اورا دشمن داشت از سوء تأثیر همراهی با او میترسید و از
طرف دیگر شخصاً اورا دوست نمیداشت و بدؤاً مایل نبود

عیسویان بخصوص میباشتی از اینمسئله مشکر باشند چهر کمز
دشمنی خونخوار تر و مستعد تر از او نداشته اند در موقعیکه امر قضاؤت
با او سپرده شد از خوش بختی عیسویان شاه عباس از سن جوانی گذشته و
از آنها حمایت میکرد و الا این بی انصاف قطع نسل آنها را نموده بود

در این خصوص قل مینمایند که هر وقت عیسویی با مسلمانی در محضر او حاضر میشد بدون تحقیق و استماع دعوی عیسوی را محکوم میساخت و حسب العاده میگفت « همینقدر که ارمنی با مسلمان مرافقه دارد باید سر او را کویید چرا این سگ نباید مطیع باشد مگر نمیداند که نصاری تابع و محکوم مسلمینند »

خلاصه اوقات پادشاه بهوا پرستی و شهرت رانی میگذشت و در افراط مشروبات و مصاحب زنان مستغرق بود سلامتی او نیز رو بفاد گذارده و قوای او را بتحليل میرفت ادویه اطباء ابدآ فایده نمیبخشید زیرا بدنستور العمل طبیب عمل نمیگرد و اگر اتفاقاً مشروبات را ترک نمینمود طولی نمیگشید قبل از اعاده قوی دوباره مشغول بافراط میگشت و بدین واسطه همیشه زرد چهره و ناخوش بود ضعف جسمانی سبب ضعف روحانی و معنوی شده اورا از اشتغال بامور سلطنت باز نمیداشت و با این احوال گرانی نان هم در اصفهان بیش از پیش شده مردم از قیمت گراف ارزاق شکایت داشتند

اسباب گرانی را متعدد میگفتند از یکجهت محصول سال گذشته نصف معمول سالوات سابقه شده و ملنخ بیشتر آن را خورده بود از جهت دیگر جمعیت دربار و مأمورین مملکت و بسیاری دیگر برای تعماشی تاجگذاری یا تصرفی امور شخصی بفتا و برخلاف انتظار باصفهان روی آورده بودند و بدین طرق عده اهالی دو مقابل شده قیمت ارزاق هم میباشستی بالطبع بهمان نسبت اضافه گردد ولی چیزی که بالخاصه سبب گرانی شده منظره هولناک حاصل آئیه بود که نمیباشستی از سال گذشته فراواتر باشد چون در این اقلیم حاصل را در ماه زون و زوه (جوزا) و (سرطان) بر میدارند از ماه مارس و آوریل (حوت) و (حمل)

محصول آئیه را میتوان پیش بینی کرد پس نانواها و محتکرین که غله را کم میدیدند از فروش مضايقه داشته منتظر آخر فصل و نرخ عالی بودند بدین طرق خیال عسرت آئیه سبب قحطی حال شده بود بالاخره اغتشاش اوضاع و سوء اداره مملکت نیز در تولید ونگاه داری گرانی کمک نمیکرد ملاحظه قوانین ابدآ نمیشد مجازات بالمره از میان رفته و مأمورین دولتی در تکلیف خود قصور میورزیدند محاسب از فروشنده گان ارزاق عمومی رشوه گرفته نرخ را بدلخواه آنها میبست که بقیمت فوق العاده گراف و سه ربع گرانتر از آنچه در دوره شاه عباس معمول بود میفروختند (مرسم ایران اینست که هر شنبه محاسب نرخ ارزاق هفته آئیه را معین مینماید و فروشنده گان حق تخطی ندارند)

مردم از گرانی بستوه آمده فرماد بلند کردند و صدای داد خواهی آنها بقصر سلطنتی رسیده پادشاه متأثر کشت و برای رفع غائله و حل مشکلات زمام امور را بعلیقلیخان سپرد

اوهم در اول وحله بنمايش سخاوت و عدالتی شروع در کار کرد که سبب ترس تجار و فروشنده گان غله شد و جلب قلوب عامه را نمود ییگی از تجار اصفهان حکم نموده بود در فلان روز دویست کیسه گندم بعیدان برده بهیمت سال گذشته بفروش رساند شخص تاجر بخيال اینکه مقصود او از این امر جلب نفع و تحصیل هدیه و رشوه بوده در روز موعود برای استغفاری از اطاعت دویست تومن برسم پیشکش نزد او ورستاد سردار را فصل او خوش نیامده او را احضار کرد و به تشدد گفت « ای سگ اینطور میخواهی عسرت جمعی و قحطی شهررا بخری در عوض اهانتی که بعن کرده باید دویست چوب بکلف پایت زند » و در حین اورا بجوب بسته و بعلاوه دویست هزار اکو جریمه نمود و ده هزار لیور

آنرا بجهت پادشاه فرستاد

در میدان شاه و میدان دیگری نیز حکم کرد. دو تنور می‌ساختند
و جار زدند هر که نازرا گرانتر از فرخ مقرر بفروشد یا اختکار گندم
گند بتنور آنرا خواهد شد

تنورها مدت یکماه دائم می‌ساختند ولی کسی بتنور نیز اختکار نداشت
چه کسیکه مایل به تجربه باشد یافت نشد در همان موقع خود شخصه
رله انبارهای گندم و آرد اصفهان را سرکشی نمود و ثبت اجتناس را برداشت
و بمالکین آرد و گندم امر نمود هر هفته مقدار مینی بعیدان فرستاده
بقيمت مقرره بفروش رسانند در باره جو نیز همان قرار داده شد جز
باجازه و حواله علیقلی محلن بکسی جنس داده نمی‌شد خبازها در ابتدای هر
هفته رله حواله جنس هفتگی خود را میگرفتند و بیش از آنرا نمی‌دانند
ماؤن بخریداری نبودند برای اینکه صرف هفتگی هر یک معین باشد
قدعن شده بود نارا بجز محلی محله بدیگری نمی‌گردند و با آنها نیز نمی‌باشند
از قدر ضرور نداشند قیمت را سه ربع ارزاتر معین کرد و می‌باشند یکم
شاه را بیکعباسی بفروشنند و از این حیث مردم آسوده شده نان فراوان
شد شکوه و شکیبات عالمه قطع گردیده کسی ملتفت عسرت و فحصی نبود
مگر اینکه نازرا بیست و پنج دینار از قیمت مسول گرانتر بخریدند
برای جمع آوری آدویه مأمور بدهات اطراف تا هفت و هشت
متر لی پاخته فرستاد و به نسبت استعداد هر یک حکم کرد آرد و گندم
حمل اصفهان نموده در آنها قیمت مینی بفروش رسانند و بدین وسیله
آدویه ششماه جمع شد

ورود آدویه پایانست بی تماشا نبود مردم با آلات موسیقی
جلو لفقاره حیوانات حامل را بروپوش بوده کثیری زنگ و جرس آراسته

بتجلیل داخل شهر مینمودند و صدای زنگ و بانگ جرس مخلوط بفرماد سرور و شف مردم تولید صوت مبهم ملیحی میکرد

بعضی از دهات خواسته بودند از این حکم عمومی سریع‌چند و غله حمل اصفهان نمایند ولی تنیه سخت اهالی اصفهان‌چه سبب تنیه آنها شد قربه اصفهان‌چه یکی از قراء بزرگ اصفهان است دردو فرنگی پاییخت واقع شده و بیش از چهار هزار (خانه‌وار) دارد سردار ماموری پیدانجا فرستاده بود که دویست کیسه آرد حمل اصفهان نمایند اهالی قربه در مقابل هفاضای ملمور جواب داده بودند بخطی شهر مربوط بما نیست ملیيات و بدھی خود را ادا نموده بهیچوجه متحمل تصدی و ضرر دیگری نخواهیم شد و احتیاج بحمل غله خود هم باصفهان نداریم اگر کسی آرد پاگندم میخواهد بمحل ما آمده خرمدازی کند مامور دولتی متنذکر شد که اراده پادشاه بر این قرار گرفته و حکم خود را نیز ارائه داد ولی دهقانیان اعتنائی نکرده بیش از بیش جسور گشته بخشونت و تندی هفاضای اورا رد کردن مامور دولت هم قبول توهین نموده دست باسلحه برد و تراع در گرفت دهاتیان بدو حمله آورده او را سخت کتک زدند حکم پادشاه را نیز به بیانه اینکه جعلی و ساختگی است پاره نمودند سردار از سوکشی رعایا خشمگین شده مراتب را عرض پادشاه رسانید حکم تنیه آنها صادر گردید و روز بعد دویست فر از گماشتنگان خود را بقربه مزبور فرستاده گردید و رؤسای آنجا را بطور مفرط چوب زدند و بلاوه صدهزار اکو جریمه نمودند ولی بس از استدعای اهالی و اظهار اقیاد و قدیم ده هزار لیور سردار جریمه آنها دوئلث تحفیف یافت و بقیه را قد پرداختند

در همان اوقات و بهمان وسیله سردار در امتناع ارامنه بیانه

بdest آورده از آنها استقام کشید

لفظ ارمنی بر عیسویانی اطلاق میشود که در اصفهان متولد شده و در آنجا سکنی دارند ولی چون سابقا در ارمنستان سکنی داشته و شاه عباس آنها را از آنجا کوچانیده بمرکز مملکت آورده است باز بلسم رمنی خوئنده میشوند حینه در خارج شهر و تردیک شهر در قصبه که روایی فقط از پایتخت جدا مینماید مسکن گزیده اند

سبب خصوصت علیقلیخان با ارامنه این شد که در ابتدای ورود خود برای ترتیب اسلسه زندگی و ساختن خانه احتیاج بوجه قد داشت و نمیدانست از کجا تحصیل نماید روزی از چند هر ارمنی که برای حاجتی ترد او آمده پرسیده بود در میان شما دولتمند کیست آنها پنج یاشن هر را نام برد و در ضمن خواجه ذکریا مرفی نموده بودند سردار این نام را بخطاطر سپرده دو روز بعد از ارمنی دیگری شخص احوال او را نمود شخص ارمنی اظهار آشنائی کرده بسفارش سردار قرار شد خواجه ذکریا را منزل او فرستد ولی چون ارامنه بغير اسم تعبیدی اسم دیگری ندارند اغلب میشود که بیاری یک نام خوانده میشوند پس بدینجهت شخص ارمنی درست بی بمقصود سردار نبرد و شخص دیگری را بهمان اسم ترد او فرستاد و او خواجه ذکریا نام معروفی بود که با دو برادرش عامل پادشاهند و همیشه مبالغه گزاف در دست دارند و در مالک خارجه اثیائیکه ممکن است پسند پادشاه شود خریداری مینمایند

سردار بتصور خواجه ذکریای تاجر او را ترد خود نشانیده مدت دو ساعت از او بطور شایان پذیرائی نمود و بشام هم دعوتش کرد پس از شام او را در گناری خوانده گفت « خواجه ذکریا آیا مینتوانی از روی محبت نویست تو مان بما قرض دهی بزودی مبالغه گزاف برای

من رسیده اصل و فرع را مجموعا خواهم پرداخت و خواهی بدده در موقع
نیز حق صحبت مردم را میتوانم بجای آورم «

شخص ارمنی در جواب گفت « هر طور بفرمائید حضرم
دوبست تو مان نباشد دو هزار نومان بشد » سردار از این بیان بسیار خوشنود
شده پرسید « این مبلغ را آیا میتوانی در آن پیر دلزی » و ارمنی تردست
و هوشیار گفت « هر آن که میل مبارک بشد ولی قبل از باشد اجازه دهید
عرض کنم که بنده و برادرانم عامل اعلیحضرت هستیم یکی در فرنگ و
دیگری در هندوستان است بنده هم چنانچه ملاحظه میفرمائید در اینجا هستم
و وجهی که در دست داریم با اعلیحضرت همایونی تلق دارد هر که حواله
از پادشاه یاوارید هر مبلغی که خواسته باشد بنده گنی مینمایم »

سردار چون از مالیه پادشاه چیزی نمیخواست غضب آلود و
رجایده خاطر شخص ارمنی مذکور را مرخص نمود و تصور کرد ارامنه
مخصوصا این شخص را ترد او فرستاده اند تا از قدری وجه طفره روند و
اورا فرب دهند لکن فقط اشتراك اسامی سبب آن انتقام شده بود چندی
بعد کلاستر ارامنه یاداش خلصتی بخلصتی مخلع شد و برای تشکر از مراحم
ملوکانه خلعترا پوشیده به راهی رؤسای قوم خود پیاووس اعلیحضرت مشرف
گردید و بعد حسب الرسم از رؤسای دربار با اسم ایشکه در صندوق مرحمت
پادشاه مساعدت نموده دین کرد و از هر یک تشکر نمود و تقدیم منزل
سردار رسید سردار کلاستر و همراهاش را تزد خود نشانیده یعنی از تعارفات
مرسمی مولتی برای تجدید سؤال بدهست آورد و مجدداً دوبست نومان
برسم قرض خولفت با اطمینان ایشکه در اول از ماه امکان آنبلیغ را اصل و
فرع رد خواهد کرد حمایت خود را نیز در عوین آن صحبت بد آنها و عده داد
اشخاص ارامنه که اغلب طرف سؤال ورجه بزرگان ایرانند

و بطرق معمول از تأدیه وجوه امتیاع میور زند چون بخوبی از احوال سردارهم مطلع بودند و میدانستند که قرض دادن و هبی کردن باو یکمی است جواب گفتند « زهی شرف اگر چنین خدمتی را میتوانستیم انجام دهیم ولی مناسبانه در حال حالية امور غیر ممکن است چه تمام سرمایه مابهند و سلطان یافرنگ ترد و کلاه و عمال ما فرستاده شده و قبل از مراجعت آنها ادائی وجہی مقدور نخواهد بود » سردار در جواب گفته بود « بسیار خوب پس نصف آنرا بدهید » و بعد از نصف تنزل کرده به ثلث هم راضی شده بود ولی آن نفع طلبان بی احتیاط از بخت و بستی طبع از تأدیه آن وجه قلبل باز امتیاع ورزیدند بدون تصور اینکه خصومت سردار با اعتبار و اقتدار او در دربار ممکن است سبب بسیاری از هضرات شود چنانچه شد سردار متغیر و خشمگین بدوان حکم با خراج ارامنه نموده پشت بدانها کرد تا کرش و تعظیم آنها را هم نبیند و سه هفته بعد مأموری از طرف پادشاه ترد کلانتر رسید که چهل هزار من شاه آرد حمل شهر لعائند کلانتر اظهار عجز نمود که در تمام فصبه این مقدار آرد موجود نیست از خارج هم نمیشود حمل کرد چه در آن صورت قیمت آرد با مخارج حمل و هقل بیکمن شاه پنج شاهی تمام نمیشود و پادشاه حکم نموده است یکمن را یکعباسی بفرزونشند

پس خمس ضرر خواهد شد

حاب او صحیح بود سردارهم میدانست که از این راه بیش از ده هزار لیور (دویست تومان) ضرر ارامنه خواهد شد ولی مقصود او همین بود و میخاست همان مبلغی را که سابقاً بقرض طلبیده و در تأدیه آن امتیاع ورزیده بودند بانها ضرر وارد آورده بس بدلائل کلانتر معتقد نگشته حکم نمود که چون متعل آنها از توابع اصفهانست باید در فراهم کردن آسایش عموم و رفع احتیاج پایتحت شرکت نمایند و بعکم واجب الاطلاعه

اعلیحضرت اندازه معین آرد را شهر رسانید ارامنه وقت را بساممحة و تسلی گذرانیده متذر بودند که سالی چهار صد تومان بخزانه دولت باج میدهند و بر طبق معاہدات باید از همه قسم مالیات یا تحمیل دیگری مغافل باشند و میگفتند « پس اگر در شهر قحطی واقعی هم باشد الحمد لله که حالا نیست باز کسی نمیتواند بیش از مبلغ محدود از ما تقاضا کند » ارامنه در ادعای خود حق بودند ولی مدعی آنها در مقابل قوی بود و مصمم باینکه تا آخر درجه ضدیت رود و اگر لازم شود رؤسای آنها را نیز توقيف و جلس تعابیر اشخاص ارامنه هم چون چنین دیدند زنهای خود را بعده سیصد فر بدر اندرون فرستاده در انتظار خروج پادشاه در دو طرف در تکیه بدیوار صف کشیدند و بداد خواهی صدا بلند نمودند بعدیکه پادشاه از اندرون فریاد آنها را شنیده از سبب غوغای و هیاهو جویا شد و پس از آنکه از قضیه مطلع گشت و بسب حضور زنان در آنجا بی برد بانها وعده اصلاح داد وامر نمود بمنازل خود مراجعت نمایند در اینجا باید متوجه این نکته هد که هر کس از پادشاه داد میخواهد یا عفو میطلبید همیشه بدر اندرون رفته در آنجا متخصص میگردد و مستحفظین از یعنی مؤاخذه و ترس جان جرئت ممانت ندارند ولی سردار بارامنه کما فی السابق تنگ گرفته آنها را بحبس و شکنجه تهدید میگرد چنانچه چاره ندیدند جز اینکه مجدداً زنهای خود را بدر اندرون فرستند پس در دفعه ثانی زنان ارامنه بدر اندرون رفته داد خواست و فرماد زدن آغاز کردند ولی چون درین این احوال شنیده شد که پادشاه از در میدان شاه حارج میشود مجموعاً بدان سمت هجوم آورده و چنان بشتاب دویدند که دسته از آنها آمد و با سبب پادشاه مصادمه نمود و اطرافیان پادشاه از عهده جلوگیری بر نیامدند چه آن زنان دیوانه وار مستحفظین

را بضرب سنگ رد نمودند یکی هم جسارت را باشها رسانیده دست
برده لگام اسب پادشاه را گرفت پادشاه که از آن ازدحام و غوغای متعجب
شده بود از هل آن زن متعجبتر گردید و متوجه لایقطع میگفت
« زناها را بیرون کنند بروند احراق حق آنها خواهد شد » و مذالک
جاسکال از احاطه زنان رهانی یافت

از طرف دیگر مردان ارامنه بتوسط خواجه بادر شاه تظلم
نموده متذکر شدند که جلفا تیول اوست و از این قرار باید در حمایت
او باشد شاهزاده خانم تظلم آنها را مغرون بصحت دیده و عده همراهی
داد و بمحض ملاقات پسر خود خواهش کرد بمناسبت امتیازاتی که
پادشاهان سلف بارامنه داده و آنها را از قادیه باج و مالیات مطوفداشته امر
شود تحمیلی که برآنها بتازهگی شده بردارند

پادشاه در جواب بادر خود گفته بود « بسیار خوب بخشمید »
و فی الفور شاهزاده خانم خواجه فرستاد تا ببلاغ فرمایش پادشاه را بمتظالمین
نماید ولی یا بوسطه غلت خواجه یا بیب دیگری آن خبر بدانها نرسید و
از رفع تحمیل مذکور اطلاع نباقتند و چهل یا پنجاه نفر از آنان از ترس
توقف و تهدید سردار رفته در زیر سردر علی قابی بناهنده شدند علی قابی
یکی از درهای قصر سلطنتی است و ملجاً مقصرين دیوانخانه است هر کس
در آنجا پناه جوید از تصریض مأمورین محفوظ است و بدون اجازه مخصوص
پادشاه کسی را حق ایند و اذیت بمقصرین نیست

هنگام شب در موقعی که پادشاه بازدرون میرفت خبر آوردند
که جمعی از ارامنه در زیر سردر علی قابی اجماع نموده متظالمند که
سردار بتوقيف آنها حکم داده است پادشاه باستیاع این خبر گفته بود
که ارامنه دیگر چه میخواهند منکه تحمیل آنها را بخشمید » علیقلی خان

در مجلس حضور داشت ولی چیزی لگفت و از اینکه بانتقام موقع نشده مکدر و خشمگین شد چند نهر از درباریان حاضر بطرف ارامنه دویده اراده پادشاه را تبلیغ نمودند ولی بدیختانه بجای اینکه از بی کار خود روند اقدام درباریان را دامی پنداشتند که مدعی افکنده تا آنها را از ملجاً خود خارج نموده و توفیق کند و بدین جهت جواب داده بودند تا حکم مهر شده پادشاه را در این ماب برای العین مشاهده ننمایند خارج مخواهند شد جواب ارامنه را بینه نیز پادشاه رسانیدند علیقلیخان در این موقع وقت را برای اجرای مقاصد خود مساعد دیده گفت « اعلیحضرت آیا عرض نمیکردم ارامنه یاغی هستند و بکره سر بقید اطاعت پادشاه در آورده‌اند آیا بوضوح مشاهده نمیشود که فرمایشات پادشاه را سهل انگاشته بدان اطمینان ندارند و تقاضای حکم کتبی مینمایند در صورتیکه اعلیحضرت بلسان مبارک خود بدآنها قول داده‌اند آیا هرگز چنین جسارتی دیده شده و باور کوئی است » پادشاه گفت

« حق داری اینها سزاوار غصب من و تنبیه شدیدند بروند فی الفور شکم این سکما را پاره کنند » مأمورین مصمم اجرای امر پادشاه بودند که سردار اشاره بتأمل نمود و در حین زمین را بوسه داده بزر آن بدیختان شفاعت کرد چه بلاوه اینکه از جان آنها چیزی نمیخواست و مطلع او متوجه شکمه ارامنه بود اجرای چنین امر بیرحمانه و بقیل رسانیدن تجارت کارکن ماهر را برای مملکت نیز مفتر میدانست بس رو پادشاه نموده گفت « اعلیحضرت آین اشخاص بیچاره و جاہلند و سزاوار اینگونه عقوبت شاهانه نیستند برای تنبیه آنها همینقدر بس است که مبالغی جریمه شوند » پادشاه گفت « صحیح است چهار مقابل قیمت آردیکه بر آنها محیل شده جریمه دهند » این مبلغ بچهار هزار تومن یا دویست هزار لیور

میرسید هماندم باشدتی که تا آنوقت نظیر آن در ایران دیده نشده بود ارامنه را از ملغاً و بست بیرون کرده بدشمن خود سپردند سردار نیز آنها را بمعارفی که سابقاً بعیراب تعلق داشته فرستاد و حکم نمود ادر آنجا توقيف باشند تا مبلغ محاکوم به را ادا نمایند توقيف و تنبیه سبب آگاهی ارامنه شد و همان روز کسی را ترد سردار فرستاده از او استدعای آزادی نمودند و در عوض دویست تومانی را که در وحله اول بفرض خواسته بود پیشکش میکردند درخصوص جرمیه نیز میگفتند « چون شخصاً از قادیه آن مبلغ گزارف عاجزیم اهالی جلفا را جمع نموده مبلغ مذکور را در میان آنها تقسیم کرده و خواهیم پرداخت » سردار در جواب گفته بود « چطور این سکّها تصور مینمایند که دیگری غیر از آنها باید متحمل جرمیه شود و قصد دارند خود را معااف نموده هقرا را مضمحل سازند نه مقصود اغليحضرت این نیست بر عکس اغنياء باید متحمل آن شوند و سکبه و ضفایع معااف باشند عذری در این موضوع پذیرفته نیست و اگر نمیخواهند بر جرمیه افروده کردد ساکت نشینند » ارامنه معاذالک تن در نداده تحمل جرمیه را از قوه خود خارج میگفتند تا بالآخره دو نفر هندی یافت شده یا باراده شخصی یا با غوای ارامنه از آنها ضمانت کرده متعدد پرداختن وجه شدند مشروط باینکه آن وجه با نضمام منافع مسترد گردد ارامنه باین شق راضی شده پس از چهار روز گفتگو قضیه فیصل یافت و از محبس خارج شدند ولی رئیس آنها تا تأثیه تمام وجه یعنی چهار هزار تومان برای پادشاه و پانصد تومان برای سردار محبوس ماند این بود ارزش تعلق بی اندازه ارامنه بمنافع خود و رد خواهش سردار در خصوص وجهیکه سابقاً بفرض خواسته بود جرمیه مزبور در میان ارامنه فقط این محیل تجار جلفا شد

جلفا یکی از قصبات اصفهان است و اهالی آنجا از ارمنستان مهاجرت نموده اند ولی چون ازاماکن مختلفه بدانجا آمده بدوتیره منقسم میشوند تیره اول و عمدہ را جلفائی میگویند چونکه از جلفا شهر کوچک ارمنستان در گنار رود ارس آمده جلفای اصفهانرا بنا نموده و نام وطن اصلی خود را بدان گذارده اند.

از آن بعد و خصوصا در این اوقات اخیر سایر ارمنه شهر نیز خود را مجبور بخروج دیده در منتهی الیه این قصبه مسکن گزیده و در آنجا بناهای جدید نموده و چهار محله تشکیل داده اند یکی را محله ایروانی میگویند دیگری را محله نخجوانی بنام ایروان و نخجوان موضع اصلی آنها محله سیم و چهارم را محله شمس آبادیها و شیخ بنا مینامند بجهت اینکه اهالی این دو محله سابقا در دو قصبه اصفهان شمس آباد و شیخ بنا سکنی داشته اند

چون سردار از سایر ارمنه آنقدر متفرق نبود قرار شد در عوض آرد همه مجموعا سیصد تومان یا پانزده هزار لیور دهند گبر ها یا آتش پرستان که ایرانیان قدیمند و در انتهای دیگر آن قصبه سکنی دارند پس از اظهار بی بضاعتنی معفو گشتد چه بیچیزی و فقر و پریشانی این گروه مشهود و معلوم عموم است

سردار باز چندی بعد ۸۰۰۰ تومان از راه جریمه بخزانه دولت نفع رسانید و این دفعه باسبب مشروع و از روی عدالت ملتانیها را جریمه نمود

در ایران مطلق هندیرا ملتانی میگویند بنام یکی از شهر های عمدۀ هندوستان تردیک بقندهار و سرحد ایران چون هندیها بدؤا از آن شهر با ایران آمده اند این اسم رفته رفته تصمیم یافته است

چنانچه بعد معلوم شد در میان هندیها ذوق نفر مخفیانه بادربار هند مربوط بوده در اصفهان جاسوسی مینموده‌اند در آن سال بتوسط کاروانی که عادتاً در موقع بهار عازم هندوستان است مکاتیب متعدده بدربار هند فرستاده و نوشته بودند برای حمله بایران و تصرف این مملکت اکنون دیگر مانعی در پیش نیست و موقعی مساعد تر بدست نخواهد آمد جوان بی‌تجربه و بی‌جرئتی مستغرق در شنایع و مشروبات بنده هوا و هوس و اسیر شهوت بر تخت نشته و پیر مرد خونخواری سردار قشون است و بنیابت از او حکمرانی می‌کند که کبر سنش مانع از حرکت و جنگیدن می‌باشد سایر وزرا هم بعلاوه اینکه بی‌لیاقت و کفایتند از حکومت حاضره نیز تنفر دارند باوصاف این احوال در تمام مملکت قحطی فوق العاده موجود است و در پایتخت مخصوصاً همه از عسرت و بی‌نظمی امور شاکی هستند و در الواه است که از چندین جهه بایران حمله آورده‌اند چنانچه سپاه‌اعلی‌حضرت اورنگ زیب در مقابل خود مقاومت نمی‌لده بسهولت می‌تواند فاتح و مظفر داخل پایتخت شود

هندیها برای معرفی پادشاه و وزراء و رؤسای مملکت صورت آنها را نیز بمکاتیب خود ضمیمه نموده بودند چون صور مزبور را قاشی داده توطئه آنها بواسطه غلام بچه سال نقاش کشف شد تقریباً شهفته پس از غزیمت کاروان غلام مزبور برای انتقام از مولای خود که اورا با فراط زده بود فرار کرده بخانه سردار رفت و اظهار داشت که سری دارد و بی‌خواهد مخفیانه با سردار صحبت کند بدوان کسی خواهش اورا نپذیرفت و نخواست با آن کثرت مشغله در خصوص چنین امر ناقابلی سردار مزاحمت دهد لیکن چون غلام در خواهش خود مصر بود خدمه سردار اورا از قضیه مطلع ساخته طفل را قرد او بر دند در مقابل سؤال واستنطاق سردار

غلام با غرمی متین گفته بود

« سری را که میخواهم کشف کنم نمیتوان در مجلس عام و بطور علنی گفت اگر حضار خارج شوند یا اینکه مرا بخلوت برند منفرداً ابراز راز خواهم کرد » سردار باز وقعي به بیان او نگذاشته می گویند غلام سه روز در منزل او ماند و در مقام پرسش برپیامد ولی چون اصرار غلام به نهایت رسید سردار از ثبات و پافشاری او متأثر گشته او را در خلوت طلبیده استنطاق نمود و کشف شد که مولای او صورت پادشاه و رؤسای دربار را کشیده مخفیانه بدونفر هندو فروخته است و سه درویش سوررا در جوف خرقهای مندرس خود با نضمam مکاتبی چند مخفی نموده با کاروان قندهار حمل هندوستان کرده‌اند سردار مردد نمیدانست به بیانات غلام معتقد شود یانه گاهی به تهدید و گاهی بوعده و وعید اورا در مورد امتحان در آورد تا بلکه ثبات عقیده و صحت گفتار او محقق شود و چون غلام را در عقیده خود راسخ و جازم دید در صدد کشف قضیه برآمده دوسوار از عقف کاروان فرستاد و حکمی از پادشاه صادر نمود که حاملین مکاتب و صور را توقيف نمایند سواران پس از یکماه بکاروان رسیده دراویش را مطابق نشانی غلام شناخته ملولا باصفهان آوردند و بحضور سردار برندند

غلام نیز دراویش را شناخت و طوری در سؤالات خود برآنها تنک گرفت که در جواب درمانند سردار چون چنین دید حکم نمود البته آنها را شکافته جستجو نمایند بر طبق اظهارات غلام صور و مکاتب را در نقاط مختلفه دوخته یافته وهمه را بحضور پادشاه برندند پادشاه چون از مضامین مکاتب مطلع گشت چنان بحسب درآمد که اگرچه عده هندیها به ۲۰۰۰۰ میرسید در شدت خشم مصمم بود حکم قتل بسیاری را دهد

و بقیه را از ممالک خود اخراج کند ولی سردار و صدر اعظم در تسکین اعلیحضرت گوشیده عرض نمودند سزاوار نیست بعده بی‌گناهی را ب مجرم چند نفر تنبیه نمایند در این ورد مقصرين فقط تقصیر نموده و باید تنبیه شوند ولی مقصرين بدست نیامدند و در اویش را هر قدر زجر و شکنجه دادند اقرار نکردن همیشه اظهار بی اطلاعی نموده میگفتند آنچه در خرقه پیدا شده در خانه نقاشی در یافت داشته و هرگز از اسم و رسم و منزل هندیها مطلع نگشته اند اسمی هندیها در مکاتیب نیز مذکور نبود و سردار چاره برای پیدا کردن آن اشخاص نمیگیرد حکم توقيف بسیاری بالغ بر ۲۰۰ نفر صادر گشت و اموال آنها هرچه کشف شد ضبط گردید ولی پس از ۱۵ روز همه را باستثنای سه نفر که از عوض مقصرين جریمه شدند رها کردند

اموال ضبط شده ببالغ گراف رسید لیکن ۸۰۰۰ تومان آن فقط ضبط شد و بقیه را چون اشخاص هندی میگفتند علی اظهار منسوب بانها و در حقیقت بتجار هندوستانی مقیم هند تعلق دارد ترحا رد نمودند اما سه حامل مکاتیب و نقاش را چوب بسیار زدند باندازه که پاهای آنها از کار افتاد

در همان اوایل شه نواز خان حاکم گرجستان پسر خود را بدربار فرستاده داروغه‌گی اصفهان را بر طبق معاهداتیکه میان پادشاهان ایران و امرای گرجستان بسته شده برای او استدعا نمود و چون مقام داروغه‌گی بدیگری عطا شده بود پادشاه در قبول خواهش او فوق العاده دچار زحمت گردید ولی مذکور وزراء بر صحت مدعای شهنواز خان رای دادند و مراتب را بعرض رسانیده پادشاه را بر آن داشتند که حکم لصبه او و عزل کلیعی بیگ صادر گردد

در اینجا متذکر میشویم که وقتی شاه عباس کبیر با آن مهارت و قدرت بر گرجستان استیلا یافت و طهمورث خان بدخت را که آخرین پادشاه آنجا شد در دام خود گرفتار نمود در عوض اطاعت او و شناختن حاکمیت ایران بر مالک گرجستان قرار شد بعضی امتیازات با وداده شود از آن قبیل شغل داروغه گی اصفهان میباشتی ییکی از اولاد شاه زاده گرجستان محول گردد و بوراثت در خانواده او باقی ماند تاکنون بدان وعده وفا شده و ییکی از شاهزاده‌گان گرجستان همیشه دارای این مقام است

باز در همین اوقات صفر قلی خان بحکومت شمالي مشتمل بر فستی از مدی و قسمتی از ایرکانی بجای نجفقلیخان متوفی منصب گردید نجفقلیخان یکی لز بزرگان متدين باشجاعت و سخاوت ایران زمین شد چنانچه جای دیگر شرح داده‌ایم این مرد بواسطه ثبات رای و غرم متین و جرئت رصین بدان مقام عالی رسیده بود تجار جواهر فروش اروپائی اغلب از اثرات سخاوت او منتفع میگشند و هر وقت جواهری میخرید فقط بپرداختن قیمت اکتفا نمیکرد بلکه از بذل لباس و هدیه و مهمانی نیز مضايقه نمی نمود

هنگامی که امور پایتحت بدین ملوال میگذشت از همه طرف بیم حمله و جنگ میرفت چاپارهای مخصوص از طرف (باکتریان) خراسان (و ایرکانی) مازندران (و مدی) آزربایجان رسیده از مقاصد عناد آمیز طایفه قزاق و یوزبک و سایر قاتارها خبر میاورد از طرف عثمانی و هندوستان نیز اخبار بد میرسید در دربار فقط از این دو طرف اخیر و خصوصاً از طرف هندوستان هراسان بودند چه عثمانی‌ها در کاندی مشغول میدانستند ولی از طرف پادشاه هندوستان ظواهر امور حدس و پیش بینی جنگرا

در شرج زنده‌گی شاه عباس تفصیل پذیرانی این سفیر را نکاشته‌ایم در سنه ۱۶۶۴ باصفهان آمد همراهانش بیش از ۸۰۰۰ نفر بودند هدایائیکه آورده بود از حیث ارزش و نفاست اعم از آنچه پادشاه قبول کرد یارد نمود بوصفت نمی‌آید مدت اقامت سفیر را نیز در آن مشروطه معین نموده و گفته‌ایم چگونه برای تنبیه اوزنک زیب از تاخیر در فرستادن سفیر خود ازاو متعمداً وعلی رؤس الاشهاد اهانت شد و مقصود از اهانت او اهانت مولای او بود

و در جای خود هدایائیکه پادشاه ایران بتوسط سفیر مزبور برای پادشاه هندوستان فرستاد توصیف نموده‌ایم

شاه عباس تقریباً ۱۵ روز قبل از رسیدن سفیر بدربار هند مرد اوزنک زیب با وجود عدم اطلاع از مرگ شاه عباس چون از اهانتی که در دربار ایران بسفیر او وارد آمده مسبوق شد غضب در آمد بدوان تربیت خان را بجرائم اینکه سنتی نموده و می‌بایستی هزار دفعه بعيرد و متحمل چنان ذلت نشد غضب نمود بعد بیست عدد اسب قیمتی را که پادشاه ایران بهديه فرستاده بود بميدان دهلي برده بی کردند و پارچهای زری وابرشمين را باضمام قیروزه‌های تفیس و سایر هدایا در ملاء آتش زدند و مثل اینکه خیال جنگیدن دارد بقطع کلیه مرابطات تجاری امر نمود و حکم صادر شد در بنادر نیز مانع از غزیمت سفاین هندی با ایران شوند این اخبار در اصفهان تولید تشویش و اضطراب نمود بسیاری

حدس جنگزده و آماده جنگ شدند لیکن اشخاص بصیر بقطع مرابطات
معتقد نبودند و جرئت اظهارهم نداشتند
کسیکه اخبار جنگ هند را بیش از همه تقویت مینمود و آنرا
ختمنی الواقع جلوه میداد جمشید خان قلر آفاسی بود که تود پادشاه
و سردار هم قرب متزلت داشت

قلر آفاسی در مدت نه ماه سلطنت جدید باندازه تقویت نموده
بود که بوصفت نمایید و چون بالآخره بعضی از تقلبات او مکشف شد
تعمل او بر درباریان گران آمد و عموماً کینه او را در دل گرفتند چنانچه
قلر آفاسی ملتفت شده از سوء عاقبت اعمال خود هراسان و بیناک گشت
اگرچه مورد مرحمت ملوکانه ولطف سردار بود ولی باز اطمینان نداشت
و بهترین وسیله نجات را به بهانه مشروعی کناره گیری از دربار تصور
کرد و چون در آن اوقات حاکم ایالت قندھار معزول شده محل را مناسب
و موقع را مساعد دیده تحصیل آن حکومت را فرض نموده نمود از بی
این نقص اشتهراتی که در خصوص جنگ شیوع داشت تقویت میکرد و
بنبوب میرسانید که از راه موئی خبر یافته که هندیها برای است شخص
اور نکزیب باقشون مقداری بقندھار آمده و شهر قندھار را محاصره کردند
همراهی طوایف یوزبک را نیز به پنجاه کل روسه خریده اند و باندازه
شخص حقیقت نما جعل نمود و چنان توحشاتی برانگیخت که عموم بفکر
جلوگیری و دفع و علاج خطر عاجل برآمدند

همینکه عموم را مهیا دید اظهار صداقت و خدمتگذاری پادشاه
و اشتیاق جانبازی در راه وطن نموده گفت که میخواهد اول قربانی شود
و شخصاً بقندھار رفته سینه سپر نماید و حملات اولیه دشمن را متحمل
گردد در این شعبدہ و نیرنگ رئیس قشون را نیز مداخله داد که بتلافی

محبت گذشته قلر آفاسی میخواست خدمتی برای او انجام داده باشد
چون این دو شخص ناصح و مستشار و طرف اعتماد پادشاه
بودند پادشاه به بیانات آنها معتقد گشت و مقامی را که قلر آفاسی با آن
شدت و حدت طلب میکرد بد و تفویض نمود و حکم جمع آوری قشون
صدر گردید و از این یعنی آمد آن مقتن مزور که خود را از نتایج سوء
اعمالش رسته دید مشغوف و شادمان گردید

قلر آفاسی چنانچه در محل دیگری ذکر نموده ایم همیشه شهرت
بقلب و ترویر داشته است در اوقات سلطنت شاه عباس ثانی نیز متکی
بحمایت پادشاه در دربار هزار گونه نیرنگ میزد و اغلب از بسیاری پول
پول گرفته بانها وعده شغل و مقامات عالیه میداد ولی پس از گرفتن وجوه
وعده های خود را فراموش نمینمود همیشه از تولید فتنه و افروختن آتش
فساد ملتند میگشت از اتهام بعموم بالک نداشت و با وقارت و سخت روئی
انهام را ترد پادشاه حقیقت جلوه میداد و الا شخصی بود خوش ظاهر و
خوش اندام دلیر و شجاع فطن و سخی کارد کرده و کاردان در استعمال
اسلحه مهارت داشت و با این صفات ممکن بود کی از بهترین اشخاص
دینا باشد اگر خبث و بد طینتی که اعمال و رفتار او را ملوث میساخت
نمی بود

خلاصه هر گز چنین مزروجی از صفات حسن و رذیله دیده
نشده با صفات نیک جلب قلوب اولیاء را نمینمود و با صفات رذیله در زیر
دستان ایجاد عداوت و نفرت میکرد و برای همکنان و اقران خود مایه
ترس و تزلزل بود و چون دل پادشاه جوان را مانند دل شاه عباس بدست
آورده در سلطنت او نیز با اعمال سابقه اشتغال داشت
برای بصیرت خوانده شرح یکی از نیرنگهای او را که

میرزا ابراهیم وزیر بدان مبتلا گشت قل مینماهیم
 روزی قلر آقاسی در غیبت وزیر به برادرزاده او پسر میرزا
 صادق وزیر ایالت فارس که ارباب تحول بود (یعنی ریاست و تقیش
 سرای داری عمارت و قصور سلطنتی را داشت) رونموده گفت « عمومی
 تو میرزا ابراهیم در این اوقات چرا در تبریز مانده و بدربار نمیاید آیا
 برای صدارت کسی لایقر از او هست محمد مهدی که با عدم لیاقت اکنون
 دارای این مقام است شخص مهمل و کودنی است و از عهده انجام امور
 بر نمی آید و من بطور حتم میدانم که پادشاه میخواهد امر صدارت را
 بدیگری واگذار کند و کسی را برای اشغال چنین شغل خطیری بهتر از
 میرزا ابراهیم سراغ ندارم که با هزار تومان تقدیمی ممکن است بجای
 اینکه وزیر ایالتی باشد صدر اعظم کل ممالک ایران شود »

یافات قلر آقاسی در روح ساده آن جوان چنان تأثیر نمود که
 فی الفور پس از جدائی چاپاری بطرف عمومی خود کسیل داشته او را
 از موقع مطلع ساخت و میرزا ابراهیم نیز با همان چاپار مقرر داشت که
 مبلغ مذکور بقلر آقاسی داده شود و چاپار بعد جامل استبعازه شرفیابی
 او بدربار بود چه میرزا ابراهیم از رسیدن بصدارت مطمئن شده میخواست
 بدین وسیله اجرای امر را سهل‌تر نماید

وزراء که از دسته او مبوق نبودند و آمدن میرزا ابراهیم
 را پیاپیخت مضر بحال خود نمیدانستند بسهولت حکم اجازه او را صادر
 نمودند ولی در اینمدت خبر غنیمت قلر آقاسی بقندهار مشهور شد و
 برادرزاده میرزا ابراهیم در صدد استرداد هزار تومانی که از طرف
 عمومی خود بقلر آقاسی داده بود برآمد چه اگر زودتر اعدام نمیکرد
 قلر آقاسی بحکومت میرافت و استرداد وجه مزبور دشوار بلکه محال نمیشد

بس از این قرار روزی بدیدن قلرآقاسی رفته مؤدبانه و عده اورا یادآوری کرد و گفت « چون شنیده میشود که از دربار غیبت خواهد نمود دیگر امید انجام امر بوسیله شما باقی نمیماند در این صورت خواهشمندم مبلغی را که گرفته اید رد نمایند » قلرآقاسی از این بیان ابداً اظهار تمجیب و رنجش نمود و گفت « خواهش شما مقبول است دو سه روز دیگر بیاید مبلغ را بگیرید » همینکه مدت معین سر آمد باز موکول بوقت دیگر نمود و بدین طریق چندین دفعه از ارادی وجه طفره رفت برادرزاده میرزا ابراهیم نیز براو ننگ گرفته هیچ وقت موقع اظهار و مطالبه را از دست نمیداد لیکن از ترس افسای راز که ممکن بود سبب خرابی خانواده او و عموبش گردد همیشه وجه مزبور را آهسته و در خفا مطالبه نمینمود تا ایلکه قلرآقاسی از طفره و تغلل و مداومت آن طلبکار مزاحم خسته شد و مصمم گردید بدون گفتگوی ییهوده با او قطع نماید

شی در مسجد در موقع نماز (چه سلمانان با جماعت نماز دیگذارند) چون جوانرا دید که باز بمالیه بطرف او میرود موقعی برای دفع مزاحم بدست آورده آه پرصدائی کشیده چشم و دست را بطرف آسمان بلند کرد و بقسمیکه حضار بشنوند گفت « خدایا بالاین شخص چکنم مرا مثل اینکه تقصیری کرده ام تعاقب مینمایند مهلت نماز گردن هم بعن نمیدهد همیشه در اطراف من میگردد و نمیگذارد آنی در اندرون خودهم بپاسایم » بعد رو بجوان کرده گفت « برای استرضای خاطرشما چه میتوان کرد منکه پادشاه ایران نیستم تا غموی شمارا صدر اعظم کنم بروید مطلب خود را از اعلیحضرت بطلیید »

این گفتار در آن جوان مانند صاعقه تأثیر کرد از مزاحمتی که به قلرآقاسی داده خود را ملامت میکرد ولی پشیمانی سودی نداشت

و دیسیه میرزا ابراهیم کشف شده و تمام دربار از قضیه مطلع گشته بودند از این راه مبالغه گرفت بدان شخص طماع ضرر وارد آمد و چنان مورد غضب پادشاه گردید که تاکنونه رهائی نیافر و علی الفاطمی هرگز خواهد یافت

قلر آقاسی در موقع دیگری نیز بهمان طریق و مهارت سیصد تومن از ناظر اخذ نمود در موقع مراجعت دربار باصفهان روزی بخانه ناظر رفته اورا کنار کشیده و گفته بود « آقا من جان شمارا از شر و ساووس دشمنان نجات دادم پادشاه باتهام آنها معتقد شده اگر فکدیب من نمی بود مصمم بود خلعت و رقم شما را فرستد تفنگدارچی باشی بیش از همه مانند میگرد و من در این خصوص با او تراع کردم و یقین دارم که حق چنین خدمت بزرگی را منظور خواهید داشت »

از همین داه در همان اوقات چهار صد تومن از میرزا مؤمن امیر آخرور گرفته و بدو وعده داده بود که نظر بدم لیاقت مقصودیک ناظر و بی لطفی پادشاه نسبت باو حکم نظارتها برای او صادر نماید در موقع حرکت بسم قندھار نیز خواست یادگار ونشانه از خباثت فطری خود در دربار گذارد و میانه دو خواجه پادشاه یعنی مهر و آغا مبارک را بهمنند روزی در ملاقاتی مهتر را کنار کشید و آهسته مانند سر بسیار مهمی بدو گفت « دوستی شما مرا مجبور میسازد که حقیقت امر را بشما بگویم و شمارا از ضدیت آغا مبارک و بدگوئی او نزد پادشاه مسبوق کنم ولی باید شکر کرد که چاهیکه بقصد شما کنده خود در آن افتاد و اعلیحضرت بیان او وقی نگذارده بلکه باو دشنام داده تغیر نمود و اگر ملاحظه خدماتیرا که در موقع انتخاب پادشاه الجام داده نمیداشت تاکنون اورا سربزیده بود »

پس از آن مجلس بطرف آغا مبارک شناخته تقریبا همان مضماین را باو گفت و بدین وسیله آن دو خواجه را بر ضد یکدیگر برانگیخت چنانچه هر یک برای دیگری آرزوی غنیمتی را که قلر آقامی وعده داده بود مینمود ولی چون او قلت میگذشت و از گفته قلر آقامی اثری دیده نمیشد هردو خواجه از حقیقت مذاکرات او ظنین شدند و چون گونده را نیز بخوبی میشناختند و میدانستند که از دروغ پروا ندارد از بی کشف حقیقت برآمدند بدوا مهتر بتوضیح مسموعات خود پرداخت و در ملاقاتی که آغا مبارک با تعارفات مرسومی بدوا سلام میکرد موقعی بدهت آورده بطور برودت گفت « از یکطرف زبان شما بگوش من سلام میدهد و از طرف دیگر جگر مرا میخراشد » وازاو پرسید .

« من بشما چه کردام که گمر بهنم بسته اید و مرا ترد پادشاه متهم میازید فقط چیزی که سبب نسلی قلب من شده این است که چنانچه میخواستید بهقصد خود موقق نگشید « آغا مبارک هم که موقع تحقیق و توضیح را آماده دید گفت « شما باید از من شکایت کنید چه شما بیش از هر دشمنی ترد پادشاه از من بد گفته و مرا متهم ساخته اید چنانچه اگر پادشاه بیانات شمارا باور میکرد تا کنون مرا بقتل رسانیده بود ولی شکر میکنم که بد گوئی شما مؤثر نگشت »

از این بیانات گله آمیز هردو خواجه بالسویه متعجب شده شکایات خود را تمامه حکایت کردند و پس از دقت معلوم شد هر چه شنیده اند دروغی بوده که قلر آقامی جعل نموده تا آنها را بضد یکدیگر برانگیزد و در میانه تولید عداوت کرده نتیجه گیرد لیکن چون دیسه رذالت آمیز او قبل از انتاج تسبیحه و رسانیدن ضرر کشیده بود در آنوقت مقاصد خود را ظاهر نساخته و بتشکی بیهوده نپرداخته برای کشیدن

انتقام منتظر وقت مساعد تری شدند خواجگان عموما در اخای احساسات و نگاه داشتن کهنه در دل و اعمال عداوت بوسائل غیر مستقیم و مزورانه مهارت دارند چنانچه تیجه اقدامات آنها اغلب بطور غیر متوجه ظاهر میگردد در این موضوع نیز بهمین طریق عمل نمودند و از قراریکه میگویند آنها بیش از همه اسباب قتل قلرآفاسی را فراهم کردند

خلاصه بمحض اینکه حکومت قندھار بد و تفویض شد و مقابله هندیها مامور گردید بفکر تجهیز قشون افتاد ۴۰۰۰ نفر سرباز دلیر جمع آوری کرده آنها را مثل اینکه دشمن در پشت قلاع اصفهان است بدون فوت وقت و با مرابت قام بمشق و عملیات واداشت و بعد اظهار نمود که برای انجام مأموریت خود به بیش از این عدد محتاج نیست

شهر قندھار قلعه محکمی است و در واقع از طرف هندوستان کلید مملکت ایران است در سمرتبه بنا شده چنانچه هر یک بر دیگری تفرق دارد و هر یک از دیگری دفاع مینماید ایرانیان لفتح این قلعه را محال میپندازند واستحکامات آن در ایران ضرب المثل است

قبل از عزمت قلرآفاسی پادشاه پسر او را بجای او انتخاب کرد و چون طفل بود با استدعای قلرآفاسی شغل او را تاحد رشد پسر به برادرش واگذار نمود بعلاوه قلرآفاسی باعانت سردار حکمی صادر نمود مبنی بر اینکه اجازه مراجعت بدربار را بدلخواه داشته باشد و بدین طریق فاتح و فیروز در نهایت خوشنودی و رضایت عازم سفر گردید بتصور اینکه از نتایج وخیم سوء خلق و رفتار خود رسته است

پس از عزمت جمشید خان از جنک دیگر سخنی گفته نشد بلکه بر عکس میگفتند جنک وقوع نخواهد یافت و مشهور شد که چون اورنک زیب بمرک شاه عباس اطلاع یافته و شنیده که جانشین او

جوان خورد سالی است مقابلي با اورا نك دانسته است اگر اين روایت صحیح باشد باید فرض نمود که اورنگ زیب برای حفظ هرف خود اینطور لاف زده چه اینگونه ترهات درایام رستم وقتیکه پادشاهان برای زور آزمائی می جنگیده اند مطلوب بوده است امروز دیگر جنگ پادشاهان قن بنز نیست تامعلوم شود دلیر تر کیست بلکه دو قشون معظم باهم مقابله شده مبارزه مینمایند و مقصود کسب منافع مادی وفتح مدائن و معالک است ولی همه میدانند که اورنگ زیب سه ماه پس از اطلاع از مرگ شاه عباس باز تهیه جنگ و محاصره قندھار را میدیند و دلیل واضح اینمسئله این است که در اینمدت روابط تجارتی مابین ایران و هند بشدت سابق مقطوع بود و اگر پادشاه هندوستان چنانچه اظهار داشته دهن خود را حقیر می پنداشته و از مقاصد جنگجویانه منصرف شده بود قطع روابط تجارتی امتداد نمی یافت

حقیقت امر و آنچه در اینباب از اشخاص بصیر شنیده ام و بعقل هم درست میاید اینست که خواهر اورنگ زیب اورا بتصایع مشفقاته چند از آن قصد باز داشت و متوجه این نکته نمود که شرط عقل نیست انسانی افتخار محکم پایه و شهرت بی منازعی را در مخاطره آزمایش اندازد چه قطع قندھار امر سهلی نیست اگر اقبال مساعدت کند و بفتح آن موفق آید برشرت و مرائب او زیاد افزوده نگردد و اسکر بر عکس از عدم مساعدت بخت وحوادث هزینت باید از شهرت و شوکت او بسیار کاسته شود چنانچه پدرش دومربه بی عذری بادوقشون عظیم آنچهارا محاصره نموده و فتح نصیش نمکشت بعلاوه در حال حالیه دربار چون بسیاری ایرانی هستند در خدمتگذاری تکاهن خواهند ورزید واژروی بیمهی و عدم رغبت معاونت خواهند کرد چنانچه ظن قوی میرود در این جنگ هزینت

باید و لکه بردارد که هرگز پاک نشود
 اورنگ زیب لابد بنصایع خواهر عمل نمود و خوب گرد
 زیرا هرچه باو گفته بود باواقع مطابقت داشت. و حقیقتا در انجام آن قصد
 نفع قلیلی مترتب و در صورت عدم انجامش ضرر کثیر محقق بود
 بدکمه پس از غریمت قتل آفاسی بحکومت فندهار میرزا ابراهیم
 ترسان ولرزان بد از تردید و مسامعه بسیار بدربار رسید چرا که از تبریز
 پس اجری مطلع شده و از کشف اسرار خود و نیرنگ قتل آفاسی خبر یافته
 بود لیکن چون اجازه شرفیابی حاصل نموده میباستی حتما اطاعت کند و
 برای تخفیف و از یاد بردن رکاکت آن هفل بتانی عمل میکرد گاهی به
 بهانه اینکه ساعت خوش نیست و گاهی بدهست آویز ۀ است مزاج حتی المقدور
 مسافرت خودرا بتاخبر میانداخت وقتی هم عازم سفر گردید در نهایت
 تانی منزل بمنزل حرکت کرد و از تبریز تا اصفهان دو مقابل مسافرین معمول
 وقت صرف نمود

پذیرائی که در دربار ازاو شد بسهولت میتوان تصور گرد
 کسی را نمی دید که از او اظهار تنفر و انزعجار ننماید چنانچه برای جلب
 قلوب وزراء و ارکان دولت بتقدیم مبالغ گزارف بناچار شد مرسوم ایران
 این است که هر کس از هر طبقه میتوالد از حکام و وزراء ایالات و سایر
 مأمورین پادشاه تظلم نماید و هر وقت درباریان میخواهند اولیاء ایالتی را
 طرف غضب پادشاه نمایند حیله معمولی آنها اینست که شکایت بر انگیزند
 و شکایاترا تقویت نمایند گاهی هم متظلمین را بدربار میخواهند و حتی المقدور
 در نکثیه عده میکوشند درباره میرزا ابراهیم نیز بهمین طریق عمل شد
 وزراء که اورا دولتمند میدانستند برای جلب نفع و اخذ تنخواه تظلمانی
 که ازاو بدربار میرسید تقویت میکردند ولی نه چندانکه پادشاه بغض آید

و حکم بر کشتن او دهد چه در آن صورت اموال او ضبط میشد و دولت به تنهائی متفع میگشت بلی همانطوری که او مردم را چاپیده سایرین نیز او را میچاپیدند

مدعی بزرگ و دشمن جانی میرزا ابراهیم در دربار علیقلی خان سردار بود باندازه که بدیدن او راضی نشد و تهدیمی او را هم قبول نکرد و سبب خصومت او این بود که در حیات شاه عباس تقریباً دوازده سال قبل از مرگ او سردار در حکومت تبریز بدلاهی که ذکر کرد هایم مورد غضب پادشاه شد و او را بقزوین بجس فرستاده اموالش را ضبط نمودند میرزا صادق برادر میرزا ابراهیم و وزیر قزوین بضبط اموال او و فروش آن مامور گردید و در ماموریت خود چنان بسختی عمل کرد که حتی تنبانهای زنان او را هم گرفته در ملاء بفروش رسانید از این ببعضیتی که نسبت با او شده بود علیقلی خان کینه در دل گرفت تا «مجدداً» مورد مرحمت پادشاه گشت و چون خود را بدانچه اراده مینمود قادر دید میرزا صادق را طلب کرده بدون اینکه راضی برویت او شود امر نمود او را بطوریه اندازند و تسلیم خشونت ششفر از همتران قوی خود لعایند این عقوبت در ایران معمول است و توهین بزرگی میدانندش حقیقت بفریان ما هم بطور شایسته و لایقی بوصفت نمی آید

میرزا ابراهیم از این قضایا مسبوق بود و میدانست که آن که برشور بی بال کاچه اندازه ممکن است افراط در عداوت وانتقام نماید و با آن عزم واقتدار ورتبه که در مراحم ملوکانه کسب نموده نمیتواند او را نیست و نابود کند پس مصمم شد بای نحو کان ا قول دل او را بدست آورد تا اگر همراهی نکرد لااقل خاوش نشیند و مخالفت شماید از این رو روزی بدیدن سردار رفت ولی سردار بدواً او را نمیدیده پنداشت بعد بیهانه در درسر

رختخوابی خواسته خود را برختخواب انداحت و پیش از دو ساعت در رختخواب ماند و بالاخره باندرون رفت چنانچه جمع کثیری و از جمله میرزا ابراهیم مجبور بعماودت شدند ولی میرزا ابراهیم مایوس نشد فردا دو مرتبه مراجعت کرد و این دفعه اجازه شرفیابی خواست سردار سؤال را نشنیده پنداشته جواب نداد و میرزا ابراهیم را مدت سه ساعت در میان صاحبمنصبان و گماشتنگان خود ایستاده منتظر داشت و پس از آنکه خارج شد باو نگاه نکرده از جلو او گذشت و با سوار شد میرزا ابراهیم باز مایوس نگشت و مداومت و اصرار را از دست نداد و بدنبال اسب سردار افتاده از بی او میرفت و سلام میداد سردار مدتی جواب نداد ولی چون او از سلام و اظهار خلوص دست نرنیداشت واورا از تعارفات مزاحمت آمیز خود خسته می‌نمود سردار برگشته باو فحش داده گفت « بد بخت من با تو چکار دارم بجهنم رو که دیگر هرگز تورا نبینم » و رو بگماشتنگان خود کرده امر نمود اورا دور نمایند

میرزا ابراهیم بیچاره چون چنین دید برشوه متول شد رشوه و پیش‌کش هیچ وقت در ایران بی اثر نمی‌ماند و فنیست که همیشه محرك درباریان ایران است و همانروز دو هزار تومان برسم تقدیم نزد سردار فرستاد ولی سردار از قبول آن امتناع ورزید او بتصور اینکه باید بر مبلغ افزود در ثانی ۲۵۰۰ تومان فرستاد باز قبول نشد در ثالث و رابع ۳۰۰۰ و ۴۰۰۰ تومان هم منتج نتیجه نگشت لیکن بالاخره به پنج هزار تومان راضی شد و دو روز بعد میرزا ابراهیم را ب مجلس خود دعوت نمود ولی ابداً باو اعتنا و نوازش نکرد و با او حرف ترد مگر اینکه در دخول و خروج حسب المعمول گفته بود « خوش گلدنی »

در دفعه اول که تکارنده بین تفصیل مطلع گشت باور نکرد

و نتوانست تصور نماید که کسی بین قیمت و گرانی طالب تحصیل رضایت خاطر دیگری شود ولی پس از تحقیق حقیقت آن گفتار معلوم و محقق گردید

قاہت پادشاه در این اوقات زیاد شد چنانچه دیگر باسب نمی توانست سوار شود و از اندرون خارج نمیشد مگر بازنان و در کجاوه (کجاوه اطاکیست چوین که بشر می بندند و معمولاً زنان در آن نشته بگردش یاسفر میروند) پادشاه در اینحال هم باز از تفرج و هنراهی زنان دست بر نمیداشت و قرقهای متعدد کما فی سابق در حوالی اصفهان معمول بود و هرجا دختر خوشگلی دیده میشد گرفته بحرم میرد روزی مادر پادشاه میل کرد اشیاء نفیسه که در قلعه شهر جمع است و بلاطین سلف هدیه شده یاد رفتوحات بدست آمده تمادنا نماید اینده قسمتی از شهر را قرق نمودند چنین قضیه هرگز رخ نداده بود یا اقلاً نظری آنرا کسی در خاطر نداشت و بر مردم بسیار گران آمد گران تر از این اتفاقی شد که باز در یکی از قرقها روی داد هنگام درو وقتیکه غله در مزارع خرم من شده در خارج اصفهان شیی پادشاه در زیر چادری نشسته بتماشای آتش بازی همراه میکرد در این صحن بعضی موشکهای وزین باو تهدیم کردند که فی الفور امر بتعجبه نمود ولی سنگینی موشک مانع از بالا رفتن آن شد چنانچه نیم دایره تشکیل داده بطول حرکت کرد و در دور دست رفته در خرم منی افتاده آتش بخرمن و چندین خانه مجاور زد و یش از چهار هزار تومان خسارت وارد آورد این حادثه در انتظار مانند بلیه جلوه نمود و رکاکت آن بیشتر از حیث این بود که در موقع قحطی و عسرت عامه رخ داد در همین اوقات قاصد متعدد از طرف والی خراسان رسیده

خبر آورد که طوایف یوزبک بایالت حمله نموده از قتل و غارت و سوختن فروگذار نمینمایند و اسکر بجهله جلوگیری نشود باید از حیات ایالت بکلی چشم پوشید

طوایف یوزبک در مشرق ایران در مملکت بین در راهی خزر و هندوستان سکنی دارند مملکت آنها بچندین امارت قسمت میشود و هر یک در تحت حکم امیری تقریباً مملکت مستقل علیحده تشکیل نمدهند وجه نسیمه یوزبک بگفته ایرانیان کثرت فرمان نهاد میگویند بزبان ترک و قاتار یعنی صدو بک یعنی آقا و رئیس و آنها را صدریس میگویند تابدین طریق کثرت عده رؤس ارا بر ساند ولی اهالی ترکستان این وجه نسیمه را قبول ندارند و آنرا توهین می پنداشند و اینطور تعبیر مینمایند که یوزی یعنی او و یا از کثرت استعمال حذف شده و بک یعنی آقا و رئیس پس یوزبک یعنی آقای مطلق و شاهنشاه عالم این است حد نخوت این قوم و عقیده گرافی که از خود دارند

شخصیکه این تحقیقات را بخواهش من مینمود در ضمن در خصوص یکی از این امرای بی اهمیت ترکستان میگفت باندازه مغروف و متکبر بوده که خود را فقط پادشاه ذیحق مشرق زمین میدانسته و میگفته است نمیدانم آیا در مغرب زمین هم سلطانی هست ولی در این قسم دنیا سلطنت مطلق متعلق بمن است و بدین جهت مملکت محتر خود را همیشه میمالک میخوانده است

خلاصه در ترکستان سفلی سه امارت بحساب می آورند یعنی امارت بخارا و بلخ و خوارزم سایر حکام از توابع این سه هستند در اوقات شاه صفی اول جد پادشاه حالیه که ایرانیان بسب تشخیص شاه صفی ماضی میگویند طوایف یوزبک باز بخراسان حمله

آورده بودند ایرانیان در آنوقت آنها را تعاقب نموده قصابی خون آلودی از آنها کرده وفتح شایانی نمودند چنانچه از هیجده هزار یوزبک ۱۲۰۰۰ کشته و بقیه دستگیر شد از جمله اسراء شاه زاده جوانی بود از نژاد سلاطین خوارزم موسوم با بو القاضی که با سایرین بهصفهان آوردند ولی پس از آنکه حسب ونسب او معین شد شاه صفی اول باو چون پادشاه زاده عمل نمود و نه چون دزد وقطع الطريق احترامات لازمه که شایسته مقام او بود بجای آورد سایانه نه هزار و پانصد تومان بجهت او وظیفه هزار داد عمارت مجللی بالائانه و خدمه باو واگذار شد وزیر اصفهان مامور مهمان داری او گردید و در مدت ده سال حق مهمان داری را بطور کامل بجای آورد چنانچه تصور بهتر از آن در ممالک متعدد ما هم ممکن نیست

شاہزاده مذکور طوری در اخلاقی سبیث طبیعی و وحشت ترکستانی خود موفق شد و باندازه ظرافت و نزاکت در هرجا و مقامی نشان داد که ممکن بود با ایرانی نژادی مشتبه گردد پادشاه نیز فریب این ظاهر را خورده محبت خود را نسبت باو بحد کمال رسانید اورا در مجلس خود جای داد و در مدت اقامت در اصفهان آزادی مطلق داشت بهمراهی مهماندار و خدمه خود هر وقت بیخواست خارج میشد و بهر جا اراده میکرد میرفت و میتوان گفت همراهی مهماندار باو از روی تجلیل و احترام بود نه از راه تحقیر و سوء ظن ولی معاذل شاهزاده همیشه خیال رجحت بعملکت اصلی و رسیدن با قوام و تاج و تخت را در سر میپخت تجمل و محسنات زندگی ایران و تمنع از لذائذ آن ابدأ او را از خیال خود منصرف ننموده واز عشق شدیدی که از وطن اصلی در دل داشت نکاسته بود اگرچه مرز و بومیکه بشدت در لقدانش متأسف بود و وصلش را آرزو مینمود زمین

لم بزرع تنفر انگیزی است ولی در آنجا بوده است که دیده بروشناهی گشوده و نعمت حیات بد و عطا شده در آنجا نیز میباشتی اسارترا سلطنت مبدل سازد در این خیال مخفیانه مکتوبی پادشاه پدر خود مینویسد و استدعا میکند در آزادی او جد و کوشش نماید پادشاه نیز وسائل استرداد آزادی پسر را سنجیده سفیری بدربار ایران میفرستد و بتوسط او به پسر دستور میدهد در مدت ششماه اقامت سفیر در دربار ایران شاهزاده و سفیر در فراهم کردن وسائل فرار شور مینمایند تا اینکه سفیر مرخصی حاصل نموده برکستان مراجعت مینماید شاهزاده نیز چون اورا از حدود ایران خارج و موعد معین فرار را رسیده میلیند روزی بهانه ناخوشی و معالجه با آب گرم معدنی اجازه رفق به آب گرم در سه منزلی اصفهان را استدعا مینماید از آنجائیگه سوء ظنی درباره او باقی نمانده بود بسهولت اجازه میگیرد وزیر اصفهان مهمندار او هم چون اتفاقا در اصفهان گرفتار بوده همراه نمیرود و بجای خود یکی از عمله خلوت را با پائزده یا شانزده هر همراه تعیین مینماید ولی چنانچه قبل از قرار داده شده بود در تردیکی آب گرم هر بیا بیست هر سوار چست و چالاک یوزبک بالسبهای تیزرو و سلاح کامل حاضر بوده‌الد شاهزاده برؤت آنها بدون تردید ایرانیانرا گزارده بدانها ملحق میشود و جلو افتاده راه ترکستان را بیش میگیرد جلوه دار ایرانی او قدری او را تعاقب مینماید ولی چون جمعیت کافی نداشته و فرصت تحصیل قوه و سکمک هم نبوده مایوس میگردد و از راه التماس و تمنا درآمده میگوید « آقای من شاهزاده من تھسیر و جرم من چه بوده که میخواهید مرا بکشن دهید چه اگر بیشما باصفهان بروگردم مرا خواهند کشت » شاهزاده برگشته بجلودار خود بتغیر میگوید « من از پادشاه ایران بسیار مشکرم ولی باید از وطن و اقوام خود که در این موقع مرا

میطلبند بیشتر تشکر نمایم اشخاصیکه میبینی پدرم فرستاده قامر ا بملکت اصلی برند و اگر بامید تاج و تختی که پس از پدر بن خواهد رسید بخواهی همراه من بیائی بتلافی مهر بانیهائی که در ایران دیده ام بتوهمه طور محبت کرده ترا یکی از بزرگان مملکت خود خواهم نمود والا خوش آمدی برگرد و پادشاه بگو که از مزاحم ملوگانه او ممنونم و همیشه خود را غلام او پنداشته تا جان در بدن دارم نیکی و عنایات او را فراموش ننموده رهین متتش خواهم بود در موقع نیز بخلوص نیت من و صداقت امتنانم بخواهد برد ”

همینکه بیاناتش ا تمام باید یدون تأمل اسپرا بسرعت رانده از نظر مستحفظ ایرانی غایب میگردد چه در عالم سواری تیز رونر از سوار یوزبک متصور نیست

در اصفهان از این خبر متعجب میشوند و سواری چند بجهله بتعاقب او میفرستند ولی کوشش بیهوده بوده چه شاهزاده ترکستانی چنان سبقتی میجوید که رسیدن بدو امکان نمی باشد تمام دربار از آن حادثه در تحریر فرو میروند خصوصاً پادشاه که باور نمیگرده است ابو القاضی پس ازده سال باز در فکر معاودت بترکستان باشد ولی ابو القاضی چنانچه عشق مملکت اصلی خود را فراموش نموده بود مهمان نوازی ایرانیان و محبت پادشاهان ایران را نیز فراموش نکرد و در مدت زندگی و سلطنت خود همیشه با ایران مساعد بود و با تحکام رشته دوستی و مودت با شاه صفی و شاه عباس ثانی و زیستن بطور صلح و مسامحت با آن دو پادشاه نیز اکتفا نکرده بقسمی در میان سپهانی خان امیر بلخ و عبدالغفار خان امیر بخارا که همیشه بسیز حدات ایران میباختند موازن نمود که من بعد گاری نتوانستند هر وقت بکی از این دو به قصد غارت ایران حرکت میگردند فی الفور بخاک او داخل

شده مجبور بمعاودتش مینمود چنانچه ایالات سرحدی ایران مانند باکتریان و مارجیان و دراز جیان و سواحل بحر خزر در این مدت محفوظ و مأمون ماندند

شاه عباس نیز از این مساعدت دائمی امیر خوارزم ممنون و حق شناس بود و به نشانه حق شناسی و احترام خود وظيفة که در مدت اقامت در ایران بجهت او مین شده بود باو میداد ولی پس از آنکه ابوالقاضی این جهانرا بدرود گفت و تخت و تاج را پسر خود انجو خان گذاشت شاه عباس چون همان محبت و ارتباط را با پسر نداشت وظيفة مرسومی را تجدید ننمود و انجو خان که آن وظیفه را از طرف پادشاه ایران باجی می پنداشت که برای مصون بودن ایالات خود از قتل و غارت تراکمه پادشاه خوارزم میداده است و خود را محروم از آن دید در صدد تلافی و جبران ضرر برآمده وصمم شد بایالات سرحدی هجوم آورد و آنها را غارت نماید در این خیال ائتلاف و اتحادی بر ضد ایران بادو امیر دیگر نمود و برای استحکام اتحاد خواهر سلطان بلخ را بزنبنی گرفت و خواهر خود را بسلطان بخارا داد و بدین طریق پس از استحکام رشته خوشباوندی هرسه مصمم شدند متفقا بعمالک ایران هجوم آورند لیکن از طرف امرای بلخ و بخارا سوء ظنی نسبت بامیر خوارزم باقی مانده و آن این بود که شاه اورنگ متوفی پدر او برخلاف مذهب معمول ترکستان از طریق سنت منحرف شده و طریق تشیع را اختیار نموده بود اگرچه انجو خان آشکارا عقیده پدر را مذمت می کرد و در عقیده اهل سنت اظهارات خلوص مینمود ولی معاذلک دوامیر مزبور اطمینان قلبی نداشتند و اظهارات او را حمل به تقهیه نموده می ترسیدند ازاو فریب خورند پس برای اینکه مسداق از در طریق سنت معلوم نمود و دشمنی اورا نسبت بایرانیان

بامتحان ڪذارند

قرار براين شد که انج خان بدواً شروع بجنگ نموده حمله
بايران آورد تا سال بعد هر سه باافق داخل ايران شده لتوحاترا تكميل
نمایند بر طبق قرار داد انج خان وارد ايران شد ولی مقاومت شدیدي
در مقابل دید و کاري از پيش لبرد

شاه هباس که از معاهده سري آنها مسبوق گردید افقاء و نابود
گردن آنها را فرض ذمه نمود و عازم شد تا باقشون فاتح و مظفر خود
ترکستان داخل نشد و تاج و تخت و زندگي آنها را از هم نپاشد و
حکومت بلخ را بمعالم خود منضم نماید دست برندارد در اين قصد در
سال ۱۶۶۵ مصمم مسافرت مازندران و مقابلی با آنها شد

همينکه پادشاه ايران را تردیك دانسته جرنٽ وجladتني ڪے
طوانف يوزبك در وحله اول بروز داده بودند تحفيف یافت بلکه بکى
خود را باخته اسهل طرق را تسليم واقیاً دیدند چنانچه سال بعد هر ایك
بعجهت استدعای صلح سفيری بدربار ايران فرستادند و بدین وسیله غضب
پادشاه را تسکین داده مقاصد جنگ جويانه او را بتاخير انداختند مقاصديکه
چندی بعد بواسطه مرگ ناگهاني پادشاه منجر بعدم گردید و صرف دولت
سبب تجربی ترکستانيان شده موقع را برای پيش بردن مقاصد خود مساعد
دیده انج خان مانند شيرى در سنه ۱۶۶۷ داخل مرو و ساوه و توابع
گردید و چون در مقابل خود مقاومتى ندید خرابي و قتل و غارت غربي
کرد تمام صفحه سرحدى را باش كشيد و هر چه قيمتى یافت برد و حکام
که استعداد لازمه نداشتند حرمت مقابلی با او را نکردند چه آن ڪروه
خونخوار تشهه التقام وباميده غارت مستعد تحمل همه گونه شدت و زحمت
بودند و بر هر مانع غالب ميامدند

طوابیف ترکستان در غارت و چباول مهارت فوق العاده دارد
ماند مرغان شکاری میگیرند و میگذرند و قبل از التفات اهالی آبادنی بدخول
آنها آبادی غارت شده و فرار کرده اند

خبر این اقلابات بدربار رسید ولی طوری بتانی و کسالت مصمم
جلوگیری شدند که بسیاری آن اقداماترا بیفایده میگفتند و همینطورهم شد
هیئت وزراء از میان بزرگان قلیج خان و شیخصلی خان را که از حکام
مطمئن مملکت بوده و شهرت به تجربه هم داشتند از مقر حکومت خود
احضار کرده بست ریاست قشون مأمور مقابلي با طوابیف بوزبک نمود از
اصفهان چهار هزار نفر همراه برداشتند که قرار شد با خلو خراسان ملحق
شوند و چون اهتمارات جنگ هند نیز تخفیف یافته بود بحکومت قندهار
امر شد هرقدر رؤسای قشون قوه بخواهند کمک رساند قلیج خان حاکم
کرمان بود و عمل او به پرسش واگذار گردید شیخصلی خان حاکم
کرمانشاهان و حکومت او را به برادرش دادند

شش هفته پس از عزیمت قشون مبلغ گزاری برای پرداختن
حقوق قشون ساخلوی سرحد ترکستان و هند بخراسان فرستاده شد و چون
درین راه بیم خطری نمیرفت فقط دویست نفر برای حراست آن همراه
نمودند ولی معلوم نیست چگونه بوزبکها خبر یافتند که در موقع مساعدی
سه هزار نفر بر سر مستحفظین ریخته طعمه را ربوتدند اقدامات و اهتمامات
دربار نیز برای تعاقب و دستگیری آنها متعجب نتیجه نگشت

در خلال این احوال علیقلیخان رئیس قشون از مرض تنگ
نفس نبوت نمود ناخوشی او چهار روز طول کشید و درمانی برای
دردش سودمند نگشت شرح زندگانی او را از تولد و تبعیش و تمکن و
تمول و پست و بلندی اقبال در جای دیگری ذکر نموده ایم

عجب این است که هرقدر تقصیر مینمود و اغلب در تقصیر بود شاه عباس همیشه بدومیبخشید چه میگویند وقتیکه شاه صفی خود را ناخوش و در حال نزع دید پسر خود شاه عباس را بتوسط علیقلیخان از الدرون طلبید و ولیعهد نامید گویا کسی بیش از علیقلیخان در پنجاه سال دربار و هفتاد سال زندگی دچار حوادث و بلیات نشده و پستی و بلندی اقبال را باندازه او بغریب ترین اطوار متحمل نگشته است وقتی مرگ گلوگیر او شد بلندترین رتبه که در زندگی خود بدان موفق شده دارا و بطور کامل مورد الطاف و مراحم ملوکانه بود اعلیحضرت هرگز از او چیزی مضایقه نمی نمود و اعماق خود را از او دریغ نداشت شش هفته قبل از مرگ او نیز یک شمشیر و یک خنجر و سه جقه که مجموعا بیش از پنجاه هزار اکو میارزید بدوان نمود ولی این علامات خارجی و قرب ظاهری در مقابل رسوب خیکه در دل پادشاه یافته چیزی نبود زیرا پادشاه هرگز بدون اشتباهه از او در امری اقدام نمیکرد و میتوان گفت رسم پادشاهی با او و اسم با دیگری بود زنده گی او نیز ملوکانه و با زندگی سایر افراد مردم تفاوت کلی داشت همیشه باستثنای صاحبمنصبان و خواجه گانی که عده آله بسیصد میرسید هزار پانصد نفر مستحفظ در اطراف او بود از حکومت آذربایجان و ریاست قشون سالیانه ۳۰۰۰۰ تومان دخل میبرد که نصف آن صرف مستحفظین و نصف دیگر صرف تنظیم خانه او میشد مستحفظین او همیشه خوش لباس و منظم بودند و در خانه خود برای استعمال شخصی همه طور کارخانه از همه قسم امتعه تأسیس نموده کارگرهاي مختلف از قبیل زرگر و خیاط و اسلحه ساز و سراج و صافل و غیره جمع نموده بود خلاصه عمارت او قصری بود شاهانه که صاحبیش از خرج مضایقه نداشت و فن نگاهداری شکوه و جلال خانه و مقام خود را نیز میدانست چنانچه با آن.

دخل گزاف همیشه بی بضاعت و مفروض بود و با آن سخاوت ذاتی چون نه زن و نه اولاد داشت در فکر اندوختن ولگاه داری تمول نبود و همیشه در مورد خرج و سخاوت حاضر و خودداری نمیتوانست

شاید بسبب رتبه که علیقلی خان در ایران حائز شد یا بسبب غربات اقبال و اعمال او خواسته را خوش آید که در اینجا شرح قیافه و تصویر او را نیز دهیم قامش متوسط ولی تردیکتر بیلندي تابه پستی صورتی داشت مهم که باهمه هیبت زشت نبود سیلهای او انبوه و طولانی بطول چهار گره میرسید و در آن سن هفتاد ساله‌گی از حواس او چیزی نکاسته و باز قوی بود مانند جوانان بهمه گونه ورزش اشتغال داشت و در عصر او هیچکس در تیر اندازی و شمشیر زدن و استعمال سایر اسلحه از او برتر نبود و بهمین جهت او را مرد شجاعی میگفتند ولی کسی بمهارت جنگی او اعتقاد نداشت واورا قابل عمل میدانستند و نه لائق استشاره روح علیقلی خانرا میتوان مجموعه صفاتی پنداشت که کمتر در یکجا جمع می‌شوند از یکطرف متکبر و تند خو از طرف دیگر دقیق و مال اندیش در انجام مقاصد صبر کردن میتوالت و موقع عمل را بخوبی میشناخت هرگز تحمل مخالفت عقیده را نمینمود بازیز دستان تند و بدسلوک بود خدمه و گماشتنگان یامیباستی بی چون و چرا رضایت خاطر او را بعمل آورند و بر هر مانع طبیعی یا تقدیری غالب آیند یاد رزیر چوب جان دهند و الا شخص متعارف و متواضعی بنظر میامد خاصه با خارجهای که همیشه با دست رس داشته و هر وقت خواهشی مینمودند قبول میکرد چون گرجی بود خواندن و نوشتگان را جز بزبان اصلی خود بزیان دیگری نمیدانست و همیشه با چند لفر ادیب گرجی محشور و بخواندن و نوشتگان زبان گرجی اشتغال میورزید علوم را بدون اینکه از آنها بهره داشته باشد دوست میداشت و

بی اندازه بعلم نجوم و پیش‌بینی و علوم غریبه از قبیل رمل و زایجه و غیره که از آتیه خبر میدهند راغب بود و بسب ضعف فوق العاده روحانی و معنوی بر آنها بیشتر اعتبار میگذاشت تا بعقل سليم

جسد علیقلیخانرا همانروز در مسجدی امانت گذارند و چند روز بعد حمل مشهد نمودند چیزیکه محل تعجب است و در مملکت ما نیز مثل درسایر ممالک معمول است این است که هنوز شش ساعت از مرگ او نگذشته بود بعضاً بیرون آوردن جسد مرده خانه گهره قبل مسلو و بزحمت دخول و خروج ممکن بود بقته خالی شد و در آن اترووا کسی از اطرافیان متعدد او دیده نمیشد تأسیلی را ز ماجری خبر دهد

مرگ علیقلیخان احداث تغییر بزرگی در دربار نمود بسیاری امید اشغال مقام او را داشتند و بزرگان دربار بجنیش در آمده بازار دسته بندی و دسیسه چینی از نو رواج یافت جز پادشاه که او را دوست میداشت کسی بر او تأسف نخورد بر عکس عده کثیری مشوف شدند خصوصاً آلهائیکه طرف مرحمت پادشاه بوده واورا مانع پیشرفت خود می‌شدند متعاقب خبر مرگ علیقلیخان خبر دیگری بدربار رسید که پادشاه را بیشتر اسرده کرد طایفه وحشی و سبع کلمک بحدود استرآباد حمله نموده و حاکم آن محل بفوریت قوه و استعداد طلب کرده بود قبل از تشریح کیفیت خروج این طایفه باید شرح حالات و سبب طغیان آنها را بیان کنیم

لفظ کلمک مشتق است از اسم شهری که در حدود ترکستان کبیر و شرق بحر خزر و شمال شرقی ایران واقع است این طایفه را بنام آن شهر میخوانند و گاهی نیز یوزبک کلمکی میگویند

در سی سال قبل ایلی از نوابع طایفه کلمک از سوء سلوک رؤسای خود و بجهت تیش دراقلیم حاصل خیز تری بایران مهاجرت کرده در میانه ارگنج واسترآباد مسکن گزیده و پناهنده شدند و سر بقید اطاعت پادشاه ایران در آورده قبول باج نمودند ایلات این حدود عموماً چوبانند دسته دسته در صحراء میگردند در زیر چادر زنده‌گی میلبایند و مانند ابابیل با تغییر فصل تغییر مسکن میدهند علماء جدید علم جغرافی بخطاب آنها را ترکمن خوانده و در واقع باید ترک گفت چه این چوپانها و آنها یکه حالیه در اسلامبول سلطنت دارند از یک تزاد و ترکستانی هستند یعنی از سکنه این ایلات وسیع تاتاری که ما درست از احوال آنها مسبوق نیستیم خلاصه در اینمدت سی سال طوایف کلمک چون خودرا در مقابل ایرانیان ضعیف میدیدند مطیع بودند ولی در سنه ۱۸۶۷ که دولت ایران در تحت سلطنت پادشاه بی مبالغی بستهای ضف رسید برای جنگیدن موقف بدهست آورده عفو باجی را که از سی سال پیش ایل مزبور قبول کرده و پادشاه ایران می‌پرداخت تقاضا نمودند و بدین نیت فرستاده بدربار ایران گسیل داشتند چون فرستاده باسترآباد رسید حاکم محل او را نزد خود نگاه داشته و عده داد که قاصدی بدربار فرستد و از سبب ورود سفیر اطلاع داده وجواب گیرد

در اصفهان وزراء بدون تحقیق و تدقیق بخيال اینکه قبول تقاضای طایفه کلمک سکنه باقتدار دولت وارد خواهد آورد امتناع ورزیدند چنین غرمی البته منبع بود ولی بتعقل و منطق درست نمی‌آمد چنانچه طوایف کلمک از رد مسئول خود بخشم درآمده در سرحد جمع شدند و حسب الرسم بنشانه اعلان جنک تیری بطرف ایران انداختند تفصیل گذاریات این جنک را بد خواهیم نکاشت

دچار جنک و مگرفتار ضعف و کالت دولت حواس درباریان
 طوری مستقر مهام امور بود که کسی به پیشنباد پاشای بصره التفات
 نکرد بصره شهری است واقع در عربستان در نزدیکی خلیج فارس
 پاشای بصره از چندین سال در این شهر باستقلال حکمرانی میکرد و
 طوری میان دو همسایه مقتدر خود رقابت بر میانگیخت و موازنه می نمود
 که باطاعت هیچیک مجبور نمیشد چه هر وقت یعنی هجوم یکی می رفت
 بتسیم شدن بدیگری او را تهدید میکرد واز آنجاییکه هیچیک به لغزو
 تسلط دیگری در آن شهر راضی نمیشد همیشه او را بحال خود میگذاردند
 چنانچه میل مفرط عثمانیان و ایرانیان بکریت بصره سبب حفظ آن
 شهر شده بود

در حیات شاه عباس پاشای بصره از این نیرنگها مکرر بکار
 برد ولی پس از مرک او همانطوری که در سی سال قبل سلطان مراد در
 قخت نشینی شاه صفی اول موقعی بدست آورده با وجود اشتغال خود در
 جنک کاندی بنداد را محاصره نموده و مفتوح ساخت عثمانیان در اینموقع
 نیز خواستند بصره را ضمیمه نمایند و از اینرو بحکام دیار بکر و موصل و حلب
 و سایر حکام آنولايات امر فرستاده شد که در تحت ریاست حاکم بنداد بقصد
 محاصره وفتح بصره تجهیز قشون نمایند حسین پاشا والی مستقل بصره از
 این پیش آمد بسیار هراسان گشته سفیری بدربار ایران فرستاده همانطوریکه
 مکرر در حیات شاه عباس اظهار اتیاد نموده بود و عده تسلیم داد ولی
 سفراء شاه عباس را دیگر نیافتنند و کسی که بجای او نشسته جز شهوت
 رانی چیزی نمیدانست و از جنک و ملک سنانی بسیار دور بود وزراء نیز که
 دولت را ضعیف دیده وبضع دولت خود هم نمیخواستند اعتراف نمایند
 بسفیر جواب گفتند که پس از آنهمه نیرنگهای والی بصره دیگر بقول او

اعتماد نمیتوان کرد و بدینختی که امروز بدان دچار شده خود باعث بوده و بدست خود خویشتن را بهلکه انداخته والبته مستوجب این عقوبت و گرفتاری است پس از این جواب والی بصره از طرف ایرانیان مایوس شد ولی از کاردانی خود مایوس نگشت و از راه دیگری از راه ارتقاء در آمده ۲۰۰۰۰۰ اکو از خزانی که در اینمدت جمع کرده بود بحاکم بغداد وسر کرده قشون داده با او معاهده بست که من بعد شهر بصره در حمایت سلطان عثمانی باشد و سالی صد هزار اکو باج دهد بعلاوه شروط دیگری که ذکر آن در اینجا از موضوع ما خارج خواهد بود بدین طرق محاصره برداشته شد والی بصره نیز داماد خود را باسلامبول فرستاد تا قرار داد مذکوررا بصورت سلطان رساند

این بود تفصیل و فهرست جنگهای سال ۱۶۹۷ در آخر همین سال باز اخبار وحشت و ملالت انگلیز دیگری از ایالات مجاور دریای مازندران باصفهان رسید

زمین لرزه شیروان پایتخت ایالت شیروان را که قسمی از ارمنستان علیا جزء آن است بتمامه خراب کرد و چهار دهکده نزدیک شهر را نیز متزلزل ساخت در این حادثه بیش از ۳۰۰۰۰ نفس تلف شد زمین لرزه دیگری بهمان شدت در شماخی پایتخت ایالت شماخی بیش از ۲۰۰۰۰ نفر تلف نمود و سه ربع شهر را منهدم ساخت

از این حوادث وحشت انگلیز و بلیه عمومی گویا در دنیا فقط یکنفر خورسند نمود و آن میرزا ابراهیم وزیر آذربایجان بود چه مولی برای استخلاص خود بدست آورده و میتوانست بدینوسیله از اصفهان که براو چون زندان یا بهتر بگوئیم چون جهنم بود خارج شود در این باب نیز غفلت نکرده پادشاه وزراء عریضه داد که چون شماخی در حوزه

اداره او است اجازه دهنده بدلن محل رفته در صدد اصلاح خرامی که آفت ناگهانی سبب شده برآید بعیضه خود نیز بیش کش و هدایات زیاد ضمیمه کرد چنانچه هرچه میطلبید حاصل نمود و بین طریق از تابع سوء طمع خود رست بیقین میتوان گفت که در ششماه اکامت او در دربار پادشاه و وزیر بهانهای مختلف بیش از ۶۰۰۰۰ تومان از او گرفتند و مذلک با او چون با شخص احقر بی قابلیت عمل بیشد رسوانی و اقتضاخ همه جا تعاقب شد میکرد عالی و دانی به بدگونی و سوء سلوك با او تفریح مینمودند و چون در تئاتر گیر آورده و محبوش دیده بودند هر کس از او چیزی میخواست یا حقوق خود را حواله ایالت سپرده با و میدید برای تسهیل امر بهتر از بدگونی و سوء رفتار وسیله نمیدانست من شخصا از بعضی شنیدم که چندی قبل از غریمت میرزا ابراهیم در دربار درخصوص تحصیل وجوه قد مشورت میکرده اند دیوان ییگی یادداشتی پادشاه داده و در آنجا نوشته بود که اگر اعلیحضرت میرزا ابراهیم و برادرش میرزا صاق را با واگذار کند ملتزم میشود ۶۰۰۰۰۰ تومان تسلیم خزانه نماید اتفاقا در همان وقت میرزا ابراهیم در مجلس حضور داشته و پادشاه امر مینماید که یاد داشت را باواز بلاد بخواهد از استماع آن معلوم است چه توحش و اضطرابی برای میرزا ابراهیم دست میدهد خلاصه اگر حادثه زمین لرزه رخ نداده و بدان دست آویز میرزا ابراهیم از پایتخت فرار نکردم بود بیقین نیست و نابودش میکردند ولی فرار او فقط چند سالی خرامی او را عقب انداخت چه در موقع احتیاج و ضرورت پول حتما بفکر او خواهند افتاد و بر او حمله خواهند برد

سنه ۱۶۶۸ میلادی و ۱۰۷۹ هجری نیز از سال قبل بهتر

لگدشت چندین ایالت بنهب و غارت دشمن رفت و چندین ایالت دیگر در

ترس قتل و غارت و ترزل هجوم دشمن سالرا باقیها رسانید در امکنه مختلفه زمین لرزه خرابی فوق العاده نمود و در اصفهان گرانی ارزاق بیش از پیش گشت اندوخته مردم تمام شد و در مدت ۱۸ ماه سلطنت جدید خزانه دولتی بکلی خالی گردید از بکطرف خراجی و بذالی پادشاه از طرف دیگر سوء اداره و عدم موازنی در جمع آوری مالیات عسرت مالیه را باقیها رسانید و در حال اخیر بیش از نیم میلیون معمولی عاید نشد وزراء و رؤسا در غفلت باتفاق شخصی و وسوسه و تفتن بر علیه یکدیگر میبرداختند پادشاه نیز جوان و بی تجربه نصور میکرد خزانه برقی که بعلت آورده همیشه بدانحال باقی خواهد ماند و نمیدانست که خالی کردن خزانه از برق کردن آن سهل تر است خلاصه قلت پول و عسرت مالیه باندازه رسید که مادر پادشاه مجبور بداخله شد و رشته امور را درست گرفت اوضاع فی الفور تغیر کرد بدل و سخاوت مفرط او لیه بخت و پستی و افراط بتفريط مبدل گشت چنانچه راه جود و بخشش و حتی راه معجازات نیز مسدود گردید حالت پادشاه را در آن وقت مانند سیلی میتوان گفت که لحظه قطه را از آب خود غرق می نماید و فی الفور در لحظه بعد درخشگی میگذرد

هرچه و منج و اقلابات سلطنت جدید خاطر عموم را بیش از بیش مطوف گذشته مینمود و در تأسف سلطنت شاه عباس میداشت جوانی که روزی سردار قشون پادشاه داده بخوبی بیان احساسات عامه را مینمود پادشاه در خلوت با او گفته بود « علیقلیخان آیا میدانی کیستند اشخاصی که از مرگ پدر من خوشلود شده الل اگر من آنها را میشناختم الان بیاره کردن شکم آنها حکم مینمودم » علیقلیخان با تهور معمولی خود در جواب گفته بود « اعلیحضرت خوب است از این امر اجتناب فرمایند چه باید

بدوآ از خود و بنده شروع نمایند و باستثناء ما دو فر که در آن اوقات زندانی بوده و حال فرمافرمای مملکت گشته اینم کسیرا سراغ ندارم که از مرگ شاه عباس خوشنود شده باشد «

سلامتی مزاج پادشاه هم در این سال از سنت اخیر بهتر نشد به بحرانها نی در بی کاهی خفیف و کاهی شدید مبتلا گشت و اغلب در کسالت و ملات چندین هفته در اندرون میماند و شبها فقط برای نشان دادن خود بیرون میامد کاهی نیز بجهت هوا خوری باسب سوار میشد و دستمالی که علامت تفاوت است در دور گردن اوسته بود و مذالک از افراط دست بر نمیداشت اغلب باز لصبه جلفا را قرق میکردند و بازنهای خود بگردش میرفت و دخترهای زیبای آنجا را گرفته قصر خود میبرد ولی چون مانند پدر بسب افراط مشروبات بدرد و ورم گلو مبتلا شده شرب مشروب را نموده بود بزرگان آسیا چون در مقابل خواهش نفسانی مقاومت نمیتوانند هر وقت ترک شرابرا اراده مینمایند فقط وسیله موقت آنها این است که شراب هرچه دارند دور ریزند و خمهارا بشکنند تا اگر میل شرب حاصل هد امکان مادی نداشته باشد خلاصه باوصف این احوال در مزاج پادشاه بهبودی حاصل نمیشد جهره زرد و تنفر او از غذا حاکی ترزل و خرامی اساس بنیه او بود طبیب مخصوص پادشاه نیز بکلی رشته راگم کرده بیهوده میکوشید و از عدم موقت خود بی اندازه متألم بود زیرا چنانچه در خصوص اطباء شاه عباس مذکور شد زندگی یا افلأ دارائی و آزادی طبیب پادشاه بسته بزندگی پادشاه است

منجمین نیز در خنا میگفتند که پادشاه هرگز روی سلامتی را لخواهد دید و یعنی از شش سال سلطنت نخواهد کرد و بقیه زندگی او نیز کما کان بکسالت و تفاوت خواهد گذشت مادر پادشاه در شدت محبت

وکنوت اضطراب ملتفت علت غائی دود که افراط باشد نبود و طبیب را متهی میساخت و نسبت خیانت یا جهالت بد و میداد طبیب نیز از مطالجه مأیوس بود تمام ادویه مستعمل در طبر را استعمال نموده و نمیدانست چکند بالآخره برای نجات خود وسیله بخاطر شر رسید که بتصویر اصحاب اروپائی ماکتر میرسد فیراچین دستوری هرگز در کتب بفراط و جالینوس دیده نشده است با مهارت و تردستی تعمیر را بگردن سیارات و منجمین ثابت نمود که سبب کسالت اعلیحضرت نحوست ساعت تخت نشینی بوده و منجمین بخوبی از عهده تکلیف خود بونیامده اند تمام دوستان طبیب این رأی را در دربار تقویت نمودند بلکه از منجمین نیز که با منجم بشی سابقه عداوت داشت موقع را برای تخلص او و کسب شهرت آماده دیده باطنیب هم عقیده شد و بایانات مبسوط پراز تقلات منطقی مدلل کرد که منجم بشی در خصوص ساعت اختیار سو نموده و موقع تاجگذاری را بد تحسین کرده و سبب تاهت پادشاه همین بوده است .

پادشاه و مادرش قبل از همه بدان مژخرفات معتقد کشند زنان اعلیحضرت نیز تصریح منجم را محقق دانستند بعد سخراججان و سایر درباریان متملق که وائی جزیرائی پادشاه ندارند بر آن عقیده گرویدند چنانچه بالآخره طبیب غلبه نمود و بدین وسیله جان و مال و آبروی خود را نجات داد منجم بشی برعکس هر قدر بد لائل و بواهینی که بنظر او قاطع میامدند در ارد مدعی سعی نمود قائله لبخشید یامدازه که لاز ترس جان نقطه خاموشی گزید بلکه بر بطلان عقیده خوش نیز اعتراف گرد و بر محکومیت خود تحسین گفت پس در این صورت میباشد خبط گذشته را اصلاح و جبران نمود و چاره بمقتضای حلال پیدا کرد پس از تفکر و تحسن بسیار چیزی بهتر از این نیافتند که مراسم تاجگذاری را تحریم نمایند نو پادشاه

از لو تاج برس رگزارد و قرک اسم صفوی را نیز که میشوم بوده گفته لسم دیگری اختیار کند و در تأیید این عقیده و تحریک پادشاه حکایت میکردند که در ابتدای سلطنت شاه صفوی اول هم حوادثی شبیه بهمین حوادث رخ داده در اصفهان تحقیقی بروز نموده عنوانیان اعلام جنگ آغاز شده و شخص پادشاه هر گز سلامت نبوده است چنانچه تجدید تاجگذاری و تغییر اسم مسلم گردید ولی تعیین موقع باقی مانده بود در این باب نیز مدتی سور شد و مقاولات بطول انجمید تا بالآخره از منجمین مصلحت خواستند متجمین هم جمع شده مدتی تحقیق و تدقیق نموده متفقاً ساعت مساعدی که میباشتی سرنوشت این مملکت را تغییر دهد و وقایع آئیه را به نیک مبدل سازد هنگامی قرار دادند که آفتاب داخل برج حمل میشد یعنی بحسب ما عیسویان سه شنبه ۲۰ مارس سه ساعت قبل از نصف النهار

چون گذارشات تاجگذاری ثانی نیز تحریباً مانند تاجگذاری اول است در اینجا فقط بذکر مابه الاختلاف میردازیم اینده مراسم تاجگذاری در تالار چهل ستون که شاید بهترین تالار نصر پادشاهی است وقوع یافت توصیف این تالار را در کتابی که راجع باصفهان نگاشته شرح داده ایم درباریان با دیدبه و کبکبه که شایسته اینگونه مراسم است در موقع معین حاضر شدن تمام بزرگان و صاحبمنصبانی که حق حضور داشته در طرف راست و علماء در طرف چپ جای گرفته و همینکه دربار تکمیل شد و سکوت همه جارا فراگرفت پادشاه از عقب تالار داخل شده نشست و قلیل مدتی پس از ورود پادشاه موقع اختیار شده همه برخواستند و مراسم تاجگذاری بطرق دله قبل خاتمه یافت محمد باقر نخراشانی خطبه و دعا خواهد و در آخر خطبه صدا را بلند کرده پادشاه را باشم جدید سلیمان نامید باستماع این اسم همه چون در تاجگذاری سابق انشاع الله گفتند

ویس از آنکه خطیب بالصاحتی که ممکن شد بود خطبه را فرائت کرد هریک از حضار برخواسته پای پادشاه را بوسیده بمقام خود عودت نمودند جشن تاجگذاری تا ظهر طول کشید و چاشت را نیز در باریان در ظروف طلادر دربار صرف نمودند بعد صدای موزیک در میدان شاه بلند شد و خبر تاجگذاری را در تمام شهر اعلام نمود تمام روز بتفریح و انبساط و نمایش عمومی گذشت شب را نیز چراغان کردند و حکم شد دکاکین را باز نگاه دارند تا شهر روشنتر شود

در همان روز سکه باسم سلیمان زدند و تمام مهرها را نیز تغییر داده باسم سلیمان حک کردند

محمد صالح برادر منجم باشی و رئیس منجمین مأمور شد که سبب تجدید مراسم تاجگذاری و تغییر اسم را بسام مأمورین دولتی و رؤسای مملکت خبر دهد تا بعد از این پادشاه را باسم شاه سلیمان شنستند و بدآن نام بدون خطاب نموده و نویسند نام صفی را نیز در هر محلی باشد چون نام میشومی که شکون برای پادشاه و دولت نداشته محو نمایند

محمد صالح از این مأموریت بسیار متفع گشت چه هر کس آن خبر را در رفاقت میداشت بر سرم مژده گالی برای او هدیه میفرستاد تصورات موهم و عقاید باطل بالدازه در روح پادشاه و مستشاران او رسخ یافته بود که در همان اوقات برای حکام و مأمورین دولت و وزراء ایالات و رؤسای مملکت نیز باسم شاه سلیمان خدمت و رقم فرستادله مثل اینکه در حقیقت پادشاه جدیدی بر لخت نشته است ولی گویا مستشاران برای خوش آمد پادشاه چنان عمل پیکر دند و بقیده من یش از این عاقل بودند که جنین لسل غرب بی اساسی را که نظیرش در تواریخ دیده نشدم جدی فرض نمایند

در هر صورت پادشاه پس از آنکه این مراسم تصور نمود که عردش درمان شده و صحت او عودت کرده است حقیقته هم یا بقیه خیال یا از اثر ادویه که استعمال نموده بود در مراجعت قدری بهبودی پیدا شد ولی در حال دولت تغییری رخ نداد برخلاف آوازه جنگ از هر طرف باصفهان میرسید و بر وحشتی که ذو ذنب عظیمی در آن سال در قلوب انداخته بود میافزود ذو ذنب مذکور در تمام کره ارض مرئی شد و در آن اوقات در افق ایران طلوع نموده بود و منجمین بسب عباht او به نیزه « نیازک » اش میگفتند چه ایرانیان مانند ما اسم عامی برای اینکوه مجرم سماوی ندارند و آنها را بر طبق اشکالی که گرفته اند مینامند منجمین از ظهر آن اظهار تعجب نموده میگفتند چنین چیزی هرگز دیده و شنیده نشده سرذذل در مغرب مخفی بود و در افق دیده نمیشد در شرحی که در خصوص منجمی در ایران نگاشته ایم شکل ذو ذنب را بر طبق رصدی که در هفتم مارس و روز نهم ظهر آن در یکی از بیالات بسته شده کشیده ایم ولی در باب رصد اصفهان چیزی نگفته ایم و باین دلیل گویا بی موقع نباشد که در اینجا مختصری از آن ذکر نمایم رصدی که در پایتخت در ۱۰ ماه مه ساعت ۷ بعد از ظهر بسته شد از این قرار است « نمایان در جنوب طول آن ۳۰ درجه و ۳۲ دقیقه عرضش قریبا همه جا بالسویه ۶ درجه و رنگش سرخ مایل بزرگی بود قسمت علیای آن بطرف هنگل « بودریه دورین » مایل مساوی از برج حمل ۷۲ درجه و از منطقه البروج ۳ درجه قسمت سفلای آن در اعوجاج « اریدان » واقع و طول و عرضش در این موقع ۶ درجه بود تمام منجمین در تقویم‌های آن سال از ذو ذنب صحبت راندند و ظهر آنرا علامت جنگ و خونزی و شورش و حررق و بلیه عمومی

واقلاط ممالک نوشتهند ولی تمام این اثرات میشوم را دور از ایران راجع بسنی و کفار میگفتند لیکن بعور دهور معلوم شد که ایرانیان نیز مثل سایرین از لطمات آن نیزه نصیبی داشته و آن بلیه برای آنها هم آمده بوده و ممالک ایران هم میباشتی بقدر سهم خود دچار اثرات میشوم آن ظهور شوند

اول کسیکه متتحمل اثرات سوء ذو ذنب گردید حاکم قندهار و فلر آفاسی سابق شد و چنانچه ذیلا خواهیم نگاشت مورد غضب ملوکانه گشته در این تضییه جان باخت

شرح احوال او را تا موقعیکه عازم قندهار شد نوشتهیم همینکه بقندهار رسید در آنجا چنانچه مترصد بود ابدآ ائمی از جنگ ندید مستظر خواست از دربار و مردمه الحال مشغول بشرارت گردید و هنوز شهر و مقر حکومت نرسیده خبث فطری خود را بروز داد ایندهه بتفتن و دسیسه چینی احتیاج نداشت آشکارا با نخوت و غرور عمل مینمود هوای سلطنت برس را داشت و جابرانه سلطنت میکرد از بردن جان و مال و ناموس رعایا بالک نداشت و بر طبق خواهش و اغراض نفسانی هر که را میخواست بدون سبب میکشد هرجا مال و دولتی سراغ مینمود غارت میکرد دختر و حتی زنان شوهر دار را هم که وجاهتی داشتند بعنف گرفته بحرم خود میبرد حکام جزء و وزیر های ایالتی و سایر مأمورین را چون خدمه شخصی پنداشته با آنها چنان عمل میکرد خلاصه در هرجا و موقع اندازه را ملحوظ نداشته ظلم و جور بحدی رسید که از تمام ایالت صدا بلند شد و ناله و فرماد مظلومین بگوش پادشاه رسید که از تمام معاشرین او نیز کم کرده آتش غضب پادشاه را تیز نمودند از طرف دیگر اقوام و عده محدود دوستانش هر قدر مینوشند که خاطر پادشاه از او رنجیده و اگر اوضاع ایالت کماکان امتداد باید حتیما

برنگونی و واژگونی خواهد الجامید او مغدور بقرب و منزلت خود ابدأ
اعتنانی بدان نصایح و مواعظ نمیکرد بخيال اینکه بزرگترین انها درباره
او ترد پادشاه بی اثر خواهد ماند دست از رفتار معمولی نکشیده بر عکس
بر پیتریسی حکومت و شدت ظلم افروده بالخوتی بیش از بیش حکمرانی
میکرد حاکم سابق معزول قندھار نیز در آن موقع در دربار بود ولايقطع
در تحریک دوستان ایالتی و تقیش امور جانشین خود جد وجهد میکرد
تشکی مظلومین را تأیید مینمود و پادشاه میرسانید چنانچه تمام تقصیرات
قلرآفاسی سابق بخوبی معلوم پادشاه بود که آزرده خاطر از آن همه
بی اعتدالی بالآخره از شنیدن خبر ظلم فاحشی که اخیراً مرتکت شد
بغضب در آمد

در میان امارت کشمیر و ایالت قندھار طوایفی توطن دارند
که « بلوکی » مینامند اراضی آنها تا بهندوستان امتداد میابد و در تحت
ریاست رؤسای خود تقریباً مستقل هستند ولی طوایف زردیلک با اران اطاعت
پادشاه ایرانرا قبول کرده باو باج میدهند

رئیس یکی از این طوایف دختری داشت مشهور بوجاهت
که حاکم قندھار او صاف او را شنیده و شایق شده بود در تعداد زنان خود
در آورد بدین جهت کسی را نزد پدر فرستاده دختر را خواستگار میشود
ولی چون طایفة بلوکی در میان خود وصلت مینمایند و باسایر طوایف
محلوط نمیگردند خواستگاری حاکم مقبول نیفتاد و هر قدر اصرار نمود
منتج تیجه نگشت حاکم از رد مسئول خود کینه در دل گرفت ولی
علی الظاهر با پدر دختر اظهار محبت و دوستی مینمود تا اینکه روزی او
را بیخشی در قندھار دعوت کرد رئیس طایفه بیخبر از سوء قصد حاکم
بصفاق دعوت او را پذیرفته بقندھار رفت ولی حاکم همینکه او را در

قید خود دید حکم بکشتنش داد همراهان او متاثر و غضبان از مرگ رئیس خود بر مستحفظین حاکم حمله بر دل جنگ سختی در گرفت یش از ۳۰۰ نفر ابرانی و ۸۰۰ نفر از طرف مقابل در رزمگاه کشته افتاد شهرت این حادثه بدربار رسید اهمیت یافت و پادشاه را متغیر ساخت دشمنان او نیز موقعی بدست آورده بر علیه او کوشیدند بدواناً نسخ اجازه که بحاکم قندهار داده شده بود بدلخواه بدربار آید صادر کردند چه بعرض پادشاه میرسانیدند چنین اجازه برخلاف رسوم وعادات مملکتی است و ممکن است نتایج وخیم داشته باشد اخذ این نتیجه برای دشمنان او بسیار مهم بود واز حضور او در دربار میترسیدند چهشیوه بدست آوردن دل پادشاه را بخوبی میدانست چنانچه سابقاً او را طوری مجدوب خود ساخته بود که در موقع غزیمت بطرف قندهار پادشاه تأسف غیبت او را خورده به او گفته بود « در قندهار هم بتو کمتر مرحمت خواهیم داشت و اجازه میدهیم که هر وقت بخواهی بدربار مراجعت نمایی » ویس از این بیان دستخطی در اعتراف و تأکید و تصویب آن اجازه باو داده بود

حاکم قندهار نسخ دستخط اجازه را بامکنی از برادر و دوستانش در یک موقع دریافت داشت در مکاتب باو مینوشتند که متوجه اعمال خود باشد اقبال ازاو رو برگردانیده و باندک خطائی ممکن است بلکن سرنگون گردد و دشمنانش چنانچه باید و شاید از اسلحه که خود بدست آنها داده نتیجه گرفته اند

بررسیدن این خبر مطمئن از اینکه برویت پادشاه امور خود را اصلاح خواهد کرد و دو مرتبه فوراً مراحم ملوکانه گشته سعی دشمنان را باطل خواهد نمود

بدون انتظار بالاستجازه و برخلاف حکم صریح پادشاه عازم

پایتخت گردید و پس از نه روز مسافرت باصفهان رسید این سرعت سیر را در اصفهان گرامت فوق طاقت بشر میگفتند چه از این نه روز یکروز هم در باغی در صد و پنجاه فرسنگی پایتخت استراحت نموده و ۳۵۰ فرسنگ مسافت مابین اصفهان و قندھار را که بطريق معمول سه ماهه می بینند در ظرف ۸ روز طی گرده بود

حاکم قندھار همینکه باصفهان رسید شهر داخل نگشت بیانی نزدیک دروازه طاقی یکی از دروازه های شهر وارد شد و از آنجا کسیرا برای استحاجه شرفیابی بحضور پادشاه فرستاد بدینوسیله تصور مینمود بر دشمنان غالب آید و دل پادشاه را بدت آورد ولی وقتیکه این خبر به پادشاه رسید در اندرون بود مهر و آغا مبارک آن دو خواجه برخودیکه از او رنجش حاصل نموده حضور داشتند موقع را برای کشیدن انتقام و ابراز گینه دیرینه مساعد دیده با کمال تعجب پادشاه گفتند « اعلیحضرت اها حاکم قندھار با کمال بی اعتذاری بر اوامر منوکانه بدون اجازه بلکه بر خلاف رأی پادشاه بدربار آمده است و گویا از بدو تاسیس سلطنت در ایران هرگز چنین جسارتی از هیچ حاکمی سر نزدیک باشد » و طوری او را مجرم و مقصراً جلوه گر ساختند و غضب پادشاه را محرك شدند که با او امر شد خود را تسليم اور لوحان حاجب نماید و بحاجب حکم شد اورا باکند وزنگیر توقيف گند (گندی که در اينگونه موارد معمول است گند دوشاخه ایست که بگردن میگذارند و دست رست را نیز گرفته مانع از استعمال میشود)

حاکم قندھار سه روز در توقيف ماند و در اینمدت از خدا و بنده گان خدا بتضرع والتماس بیخواست که فقط رؤیت پادشاه را باو اجازه دهند و مطمئن باینکه بایک کلمه میتواند جلب رافت پادشاه را نماید و

دشمنان خود را مضمحل سازد معاندین او نیز بدینسئله بی برده حتی الامکان در ممانعت او از شرفیابی و بر انگیختن غصب ملوکانه میکوشیدند ولی بالاخره التumas و تضرع او دل حاجب را بر قت آورد چنانچه تائندازه مسئولش را قبول نموده روزی اورا باکند وزنجهیر بخطی فصر سلطنتی در میدان شاه برد و خود بحضور پادشاه رسیده عرض کرد «حاکم قندهار مرا بالتماس مجبور نموده که اورا بدرگاه پادشاه آورم و اکنون آن بیچاره منتظر است که با جازه شرفیابی مفتخر شود» دشمنان کثیر العده آن بد بخت فی الفور در مقام ممانعت برآمدند واورا متهم ساخته تقصیر انشرا مجدداً یاد آوری کردند حاکم سابق قندهار مخصوصاً در این موضوع ساعی بود ویش از سیصد شکی و تظلم از اهالی قندهار ارائه داد که هریک بنحوی از پادشاه داد میخواستند طرف معاند قوی بود و غلبه نمود و پس از نیمساعت مشورت حکم قتل جمشید خان صادر گردید و به حاجب امر شد که مدلول حکمرا در مورد اجرا گذارد حاجب نیز فی الفور اطاعت کرده خارج شد واز دور که تابعین خود را دید فریاد زد «وور» یعنی بزن و در جین یکی از مامورین لگدی بشکم آن بد بخت زده اورا از کریاس فصر بمیدان شاه انداخت و باقداره دو ضربت بد و طرف گردن و زد ولی چون گردن بکلی قطع نشه بود شخص دیگری خنجری کشیده پهلوی اورا محاذی آگاه درید غرقه در خون واfer خود حاکم قندهار و قتل آفاسی قبل بدین طریق جان داد سر اورا بحکم پادشاه بدکل عظیمی آویختند که در میان میدان شاه رو بروی علی قالی نصب شده و در موقع جشن و ایجاد عمومی جام طلائی در قله آن میگذارند تا هر کس آن جام را بضرب تیر اندازد بر سر جایزه بردارد اشخاصی که از آنجا عبور میکردنند میگفتهند سر اورا در بلندی آویخته اند تا تو اند دیگر

بازبان بدگوی خود تخم ناق و اختلاف در میان مردم اندازد
 این بود عاقبت جمشید خان که در واقع بسزای خود رسید
 کسی تاسف اورا نخورد بلکه اغلب بر او لعن و دشنام میگفتند و قبل از
 اینکه جسد او اجازه تدفین یابد دور روز در میان میدان در ملاء ماند بلند
 بالا خوش چهره و نیک اندام صورتش بسیار مطبوع بود و بمعاشرت دعوت
 مینمود پرجرئت و سخن این دو صفت فقط در شخص او مددوح و سایر
 صفاتش کلیه مذموم بود

چهار روز بعد از قتل جمشید خان حکومت قندهار به محمد
 قلیخان که بحکم شاه عباس سیزده سال در قزوین محبوس بوده
 تفویض شد

ما سابقاً ذکر اورا نموده ولی سبب جبسرا بیان نکرده بودیم
 چه در آن وقت مسبوق بودیم میگویند روزیکه پادشاه با حرم بگردش
 رفته مامورین قرق محمد قلیخانرا در حدود قرق دیده بضرب چوب
 شکنجه نموده و بدن شرا مجرروح میسانند واو پس از آنکه جراحتش
 التیام می یابد قادر بر حرکت نمیشود بدربار رفته با چهره که علامات غزم
 از آن نمایان بوده پادشاه را مخاطب ساخته میگوید «اگر جقه برسر
 نداشتی واحترامی که بزرگان بر تو میگذارند نمی بود تو را هرگز به
 پادشاهی ایران نمی پذیرفتم تو را بخدا بایگدسته زن در کوه و صحراء
 برای چه میگردی تا بزرگان مملکت را چوب زنند» میگویند پادشاه بدون
 تغیر به بیانات او گوش داده با کمال آرامی حکم مینماید که مجدداً چوبش
 زنند ولی از آن شخص جسور سلب طاقت شده شمشیر خود را کشیده
 بیای پادشاه انداخته و به تن دی میگوید «این شمشیر را بگیرید و مرآ تنبیه
 کنید پادشاه هر چه بخواهد بامن میتواند ولی اگر کسی مثل من باید

چوب خورد پس قرلباش بیچاره چه کند » (سرباز داوطلب قشون ایرانرا
قرلباش میگویند) پادشاه را حاضر جوابی او خوش آمده چنانچه برطبق
عادات جاریه مملکتی مستحق بوده اورا بقتل یا زجر محکوم نمی سازد و
 فقط بحبس او در قرون اگفاء مینماید

در اینموقع از این بیش آمد غیر متربه محمد قلیخان هم
 خوشنود وهم متغير گشت چه بعلاوه اینکه آزاد میشد ییکی از مراتب
 رفیع مملکت لیز ارتقاء می یافت اینک باز حکومت ایالتی باهمیت قندهار
 که میتوان گفت از طرف مشرق کلید این مملکت است بشخصی سپرده
 میشود که سیزده سال در حبس گذرانیده حقیقته پادشاه باید از وفاداری و
 صداقت خدمتگذاران خود خبی مطمئن باشد چه نمیتوان شک نمود که اگر
 حاکم قندهار آن محل را تسليم پادشاه هندوستان نماید در عوض بیش از
 چندین میلیون اجرت و جایزه خواهد گرفت و بزرگترین مناصب هندوستان
 نایل خواهد شدید چنانچه نظیر آنرا در اوقات شاه صفی اول دیده ایم
 در این حیص ویض در صورتیکه دربار ایران در بحران و
 اقلاب بود چهار نفر فرستاده از طرف طوایف قراق که دو ماه قبل در
 حدود ایرانی خروج نموده بودند رسید ولی قبل از تشریع کیفیت خروج
 قراقها بهتر آن است که سبب آنرا ذکر نماییم

در سن ۱۶۶۴ سفارت مشهوری از مسکو باصفهان آمد مرگب
 از دو سفیر و چهار صد نفر همراه هدایانی که برای پادشاه آورده بودند متجاوز
 از پنجهزار تومان شد عبارت از دو محم مطلقاً و اسبان روسي و بعضی
 حیوانات دیگر آن اقالیم مانند روباه و خرس سفید و بعضی سکه‌های مخصوص
 ولی فیض ترین هدایای سفراء مقدار زیادی پوست سمور بود از قراری
 که میگویند گویا سفرای مذکور با اسم سفارت بتجارت آمده بودند تا بدون

حقوق مال التجاره خارج و داخل نمایند چنانچه در اصفهان بیش از ۸۰۰۰۰ تومن پوست فقط فروختند بقیه را نیز باید از این رو قیاس کرد مذکو
پادشاه از آنها بدؤاً پذیرائی شایان نمود و مخارج آنها را که تقریباً بروزی
ده تومن میرسید از خزانه داد ولی آن خورد بینان پست طبع صلاح
خود را چنین دیدند که آن مبلغ را قد دریافت داشته و قسمتی از آنرا
اندوخته کنند و در قصر باشکوهی که بانها جای داده بودند در میان آن
آئانه مجلل بطور محتر و کنافت زنده گی نمایند

حقیقتاً این اشخاص کثیف مانند سگان بازاری در کنافت خود
غوطه میخورند و بهینواسطه ایرانیان امروز ملت مکورا در میان
عیوبان پست تر ورذل تر از همه می پندارند و آنها را بتحقیر یوزبک
فرنگ میگویند چه یوزبک پست ترین طوایف مشرق زمین است

پادشاه چون ملتفت قبع رفتار سفراء شد و دید که جز فروش
پوست و مداع خود و خرید پارچه و چرم و امتعه ایرانی و کسب منافع
قدی قصد دیگری ندارند بر آنها بی اعتمانی کرد یکی از فرستاده گان در
ایران مرد دیگری با همراهان لخت و بی سرو پایش تقریباً بی اینکه جوابی
باو داده شود معاودت کرد

دوک مسکو از بدرفتاری که نسبت بفرستاده او شده بود بی
اندازه متغیر گشت ولی در آنوقت باشه عباس قدرت مقابلی و مبارزه نداشت
و بهینواسطه غمض عین نموده خشم خود را مخفی کرد قادر اوایل سال
۱۶۶۵ که شاه عباس فوت نمود و امور سلطنت بدست جوان هوا پرستی
افتد مصمم انتقام گردید ولی بگفته ایرانیان چون باز نمیخواست علنا از
در مخاصمه در آید طوایف قراقرا که در حوالی بحر اسود سکنا دارند
محرك شد و براین داشت که جمعاً بطرف ایران حرکت کنند و بسواحل

گیلان و مازندران حمله برند

قراقها امر رئیس را اطاعت کرده بعده ۶۰۰۰ با ۸۰ توب در ۴۰ زورق نشته از راه بحر خزر بطرف ایران حرکت نمودند کشتهای بحر خزر را طولانی عریض و بی عمق می‌سازند تا بستگهای که در این دریا دریک زرع و دو زرع عمق واقع شده تصادف ننمایند

قراقها بدواً بعده ۴۰۰۰ برشت حمله برند و چون آن محل را بی ساخاو و اهالی را که متضرر آنها نبودند بیدفاع دیدند غارت نمودند و پس از کشتن زیاد از مرد و زن بشتا باغنیمت بسیار بکشتهای خود دویده بمعیان دریا برگشتند و برای مخفی داشتن نیت اصلی چهار نفر از میان خود اتخاب نموده با اعتبارنامه بسفارت بدربار ایران روانه کردند مستحفظین شماخی آنها را باصفهان هدایت نمودند که چندی پس از رسیدن خبر طغیان قراقها باصفهان رسیدند با آنها خوبی مثل سایر سفراء سلوك شد ولی استدعای شرفیابی حضور پادشاه از آنها مقبول نیفتاد زیرا آن مقام را نداشتند و بخلاف آشکارا خصوصت ورزیده بودند لیکن صدر اعظم آنها را پذیرفت و در آنجا گفته بودند که از طرف ششزار قراق که در روی بحر خزر بیگردند بنماینده‌گی آمده‌اند در واقع از رعایای دول مسکو میباشند و بواسطه سوء رفتاری که در آن مملکت دیده مصمم قطع علاقه و مهاجرت شده‌اند و چون دولت ایران را محب عدالت و پادشاه را رعیت پرور میدانند این مملکت را بجهت سکنی اختیار کرده و بر سرین ترجیح داده و اکنون از مراحم پادشاه امیدوارند که استدعای آنها مقبول افتاد و برای کشت وزرع قطعه زمینی بدآنها عطا گردد پس از این بیان اعتبار نامه خود را ارائه دادند ولی ایرانی و اروپائی هرچه سعی کردند چیزی نفهمیدند تا صدر اعظم بالآخره از رافائل دومانس کشیش ارمنه که از بیست سال قبل همیشه در موقع استیصال

حل مشکل مینمود استمداد نمود ولی بیفایده پس ازاو هزبردیاژه صاحب در آن موقع رئیس تجارتخانه هلندی در اصفهان و منشی سفارت هلند در سنه ۱۶۶۶ که در دانستن السنه خارجی از اروپائی و آسیائی و یونالی قدیم و جدید و سریانی و عبری بی نظیر بود نیز چیزی درک نکرد از قراریکه میگفتند بیشتر حروف آن خط یونانی و بعضی سریانی شباهت داشته و بعضی دیگر لاپرمه بوده است بعضی کلمات را نیز تک تک میخوانند ولی چون ارتباط آنها را نمیفهمیدند از صحت و سقم آن مطمئن نبودند چنانچه بالآخره اعتبار نامه سفراء کشف نگشت و مجبوراً میباستی بدانچه میگفتند معتقد شد صدر اعظم ناچار در جواب گفته بود « اگر آچه میگوئید راست است و آمده اید مهمان ما و رعیت بادنشاد شوید پس چرا شمشیر بdest و از در خصوصت داخل ایران شده اید و رعایای مارا کشته یکی از شهر های مارا غارت نموده و در اراضی ما فساد گرده اید » فرستاده گان متذر بودند که قراقو باستعمال اسلحه خود را مجبور دیده اند چه اهالی آنها را در شهر نپذیرفته و حق مهمان نوازی را بجا نیاورده و از رسانیدن آذوه بدانها مضایقه نموده بودند و در این صورت لزوم دفاع شخصی باید قراقو را محفوظ دارد

در حینی که این مذاکرات در میان بود سفیری از طرف دولت مسکو رسید با مکتوبي از رئیس خود بدین مضمون که چون اطلاع رسیده که عده از قراقو برای گریختن از قید اطاعت ترک وطن گفته و بایران مهاجرت گرده لذا از اعلیحضرت خواهش میشود آنها را نپذیرفته راه ندهند چه همه یاغی و فراری هستند و هر گر در مملکتی بصداقت و درستی عمل نخواهند کرد چنانچه بارئیس اصلی خود عمل نکرده اند عده قشونی نیز برای تنبیه و آوردن این گروه برای راست و طریق تکلیف آمده و مهیا است

ایرانیان چنانچه بگفته قراقو اعتماد نمودند پیکتوب دوک نیز معتقد نگشته و درباریان را عقیده براین بود که دوک مسگو با طوایف قراق حمدست بوده و مبلغفتند اگر تحریک دوک نباشد چگونه میشود فراریانی بعده ۵ الی ۶۰۰۰ با ۴۰ زورق و ۸۰ قطعه توپ و همه قسم آذوقه جنگ و زندگی بعملکرنی آیند و بدؤاً مسلح باراضی آن حمله نمایند و خصوصت حالیه دوک را منصب بہت احترامی که در اوقات شاه عباس از سفرای او شده بود میدانستند

هماظوریکه سفير دوک مسگو بجلب مساعدت دربار ایران موفق نشد فرستاده ٹانوی پاشای بصره نیز بهتر کامیاب نگشت سابقاً کفته هد چگونه پاشای بصره با رؤسای قشون عثمانی عقد معاهده بست و برای تصویب معاهده داماد خود را باسلامبول فرستاد همینکه داماد او باسلامبول رسید وزرا را موافق نمید و مخواستند از آن قرارداد سخنی بشنوند و شرطی جز تسلیم بصره قبول نمایند ولی در ضمن داماد پادشاه را تعطیل نمودند که اگر درفتح بصره شرکت نماید حکومت آشهر را بدو واگذار نمایند و طوری او را فربیفتند که بانجام آن امر راضی هد و وعده نمود عثمانیان را بدان محل استیلا دهد و وزراء بفوریت قاصدی بطرف رؤسای قشون سال قبل گسیل داشته امر شد که مجدداً بمحاصره بصره عودت نمایند شتم و ملامت سختی هم نسبت برئیس قشون بغداد که بآن سنتی عمل نموده و معاهده بر ضرر و انتقام دولت بسته نوشته و جرمان خط گذشته را سریعاً تقاضا نموده او را رئیس قشون نامیدند مشروط بر اینکه شهر را فتح یا مجبور بتسليم نماید و بعلاوه مقرر داشتند پس از آنکه بصره بحیطه نصرف درآمد فرمانفرمائی آن محل را به عینی پاشا داماد فرمانفرمائی حالیه واگذار شود والی بصره همینکه از خبات داماد خود مطلع گشت

در ضد جلوگیری برآمد وسیع نمود

بوسائل دیگری طوفان موحش را که متوجه او بود برگرداند
چون در عربستان در تابستان گرما مانع از جنگ است و قبل از برج
میزان و عقرب تجهیز قشون ممکن نیست این فرجه را فرقا فرمای بصره
هفتم شمرده سفیری بدربار ایران فرستاده تسلیم آن شهر را وعده نمود
مشروط بر اینکه مادام العمر حکومت آن محل منصب باشد وزراء
اهمیت این محل را میدانستند و بخوبی از تایخ و خیسی که ممکن بود از
تسلیم این شهر بعثمنابیان تولید شود مطلع بودند و محسنات سلطنت بر آنجا
را نیز میدانستند و بیقین اگر وقت دیگر و در سلطنت پادشاه دیگری
بود ناکمال میل اظهاراتی که بدانها میشد می پذیرفتند ولی در این موقع
که دولت در سلطنت حکمرانی سنت عنصر و هوا پرست دچار ضعف
و سُر و نطبخ پادشاه او را از انجام مقاصد و اعمال بزرگ مانع بود از
رنجاییدن سلطان عثمانی متصرف عالم و مایه وحشت کره ارض میترسیدند
و بیقین جهه جواب قاطعی برسول هرما فرمای بصره نداده وقت را بتعلل
و مساحت میگذرانیدند چه نییخواستند بالصراحة باو بگویند ما جرئت و

قدرت اعدام نداریم

هنگامیکه امور خارجی دولت بدین منوال میگذشت در دربار
کناره جوئی بوداق سلطان تفنگدارچی باشی مطرح مذاکره بود تفنگدارچی
باشی نیز مثل سایرین که شرح احوال آنها را داده ایم در موقع توانائی از
اقدار خود سوء استعمال نموده و برای خود دشمن بسیار تراشیده بود
چنانچه کم کم از او هکایت پادشاه میرسید و رفته رفته از اقدارش میکاست
و محبت پادشاه نسبت باو سرد نمیشد و چون تفنگدارچی باشی از آنچه
بمحضید خان حاکم قندهار وارد آمده متنبه شده و نییخواست و خاتمه این

را ماند او بیان رساند مصمم شد قبل از اینکه خطر بزرگتر شود به آرامی کناره جوید تا از خسارتنی که علو رتبه و مقام بطرف او جلب مینمود مصون و مأمون ماند

اهم مسائلی که سبب سردی پادشاه نسبت باو شد این است که ذیلا میتوان در غرب اصفهان ایالت لرستان که برعم بعضی قسمی از بارت قدیم است واقع کشته و بطرف عربستان و بصره منسط میگردد و طوایفی که در آنجا سکنی دارند چادر نشینند و از جویانی و نگهداری رمه گدران مینمایند رئیس این طوایف را که پادشاه از میان آنها انتخاب مینماید خان میگویند و امر ریاست همیشه بوراثت در یک خانواده از پدر پسر میرسد چنانچه با وجود باج و خراجی که بدولت میدهند باز جزئی استقلال داخلی دارند

چون چهار بیان اصفهان و حوالی آنرا از لرستان می آورند حاکم این ایالت در اصفهان اهمیتی دارد و بدینجهت شاه سلیمان در موقع تاجگذاری مخصوصا به تفکداری باشی سپرده بود خلمت و رقم اورازودتر فرستد ولی تفکداری باشی بواسطه سابقه عداوتی که لر مینوچهر خان حاکم آن ایالت داشت تغافل نموده خلمت پادشاه را پس از شش ماه فرستاد لر مینوچهر خان تحمل تحریر را نمود و چون میداشت توهمیں از کجا بد وارد آمده خلمت و رقم را گرفته پاره کرد و باستزاء گفت

« مرا بخلعت و رقمی که تفکداری باشی پادشاه ایران فرستد احتیاجی نیست » پادشاه را از ترس اینکه مبادا تمام قضیه بر او کشف شود مطلع نساخته ولی لر مینوچهر خان خود بشخه ازبی توضیع برآمده چندی بعد اجازه شرفیابی خواسته بدربار آمد ویس از آنکه بحضور رسید ویشکشی خود را تقدیم نمود از تفکداری باشی شکایت کرد و حقیقت امر را به

(شاه سلیمان صفوی و وقایع دو سال بعد) ۱۴۵

پادشاه کشف نمود پادشاه از آن بی اعتدالی تفنگدار چی باشی متغیر گشته واورا ملامت کرد ولی چون آورنده مژده سلطنت بود مراعاتش را لازم دید ویشنتر تنبیهش نکرد سلاطین ایران حسب الرسم اشخاصيرا که خبر سلطنت آورده اند هرگز و بهیج گناهی بقتل نمیرسانند و همیشه در موقع تنبیه بطرد و تبعید آنها اکتفا مینمایند ولی مذکو تفنگدار چی باشی مقام خود را مترلزل میدید و از سوء عاقبت آن اندیشه ناک و در فکر کناره جونی بود در مرک عبد البک دربان حرم سرا که از اقوام خود میکفت بهانه بدست آورده عرضه پادشاه نوشت که چون دربان حرم از اقوام او بوده و همیشه این شغل در خانواده آنها برث دوام داشته و عبد البک وارث مستقیمی ندارد با کمال میل از شغل خود و حق نشتن در محضر پادشاه استغفاء نموده خوشبختی خوشنود را در حفظ دربانی حرم میداند پادشاه که باز نسبت با و محبت داشت مؤلثرا اجابت نمود و تفنگدار چی باشی بدین طریق از طوفانی که تهدیدش مینمود و از وساوس دربار رهائی یافت

پس از آنکه اورنگ زیب پادشاه هندوستان به تسخیر کلیه ممالک هند موقق گشت شاه عباس بوراق سلطان تفنگدار چی باشی را به تنهیت و سفارت نزد او فرستاد و ما در موقع خود گفته ایم چگونه از عهده آن ماموریت برآمد

مسیو بریه مشهور نیز در اوقات ورود سفیر در دربار هند حضور داشته و بقدر کفايت شرح آنرا برای استحضار خوانده گان در تالیفات خود نگاشته است

پس از استغفاء بوداق سلطان فی الفور شغل او بشیخ علی خان که بر ماست قشون بمقابلی طوایف یوزبک فرستاده شده بود تفویض شد

این شخص حقیقتاً لیاقت این مقام و سایر مقاماتی که بدانها نایبل گردیده دارد مردی است نیک نفس و باندیش یکی از سرکرده‌گان دلیری که سلطنت شاه عباس را بالتخار و ظفر قرین نمودند حکومت او یکی از پسرهایش سلیمان خان و آگذار شد که او نیز لائق آن پدر عالی مرتب است و شخص خوش نیت با گفایتی است

در همین اوقات و چندی بعد میرزا صادق برادر میرزا ابراهیم مورد سخط پادشاه گردید میرزا صادق وزیر فارسی بود و از حیث بدی هضرت با برادر برابری می‌کرد از چندین سال قاطبه اهالی هیزار از بی اعتدالی وجود او بدربار متظلم بودند و عزل او را بالتماس و تصرع در خواست می‌کردند ولی درخواست آنها پذیرفته نمی‌شد و میرزا صادق با کمال مهارت بتوسط اقوام و مکاتب و مراسلات متنقاهه از خود نگاه داری می‌کرد و کوشش مردم بهدر میرفت تا بالآخره نشکی اهالی از حد گذشت و عزل او منحصر چاره اسکات بود چنانچه توسط کننده‌گان ویشکهای او دیگر کاری از پیش نبردند و در آن موقع مغزول و اموالش ضبط گردید یکی از اسباب آمدن سفارت هوق العاده هلند در سنه ۱۶۶۶ برای شکایت از سوء رفتار او بود و در آن وقت همه تصور می‌کردند که باعدام او حکم خواهد هد ولی بتوسط خواهی که در اندرون سلطنتی داشت رفع غضب پادشاه را از خود نمود و در آن مورد پادشاه بتوبیخ و ملامتی فقط اکتفا کرد در دربار اموال او را بچندین میلیون تخمین می‌زدند لیکن بطور غیر مترقبه از یک‌میلیون تجاوز نگرد تمام اینمبلغ در خانه او یافت شد نه هزار و پانصد تومان بول سپید در صندوقهای او و چهار صد و پنجاه تومان طلا در قاط مختلفه از فروش البه و آئانه و پارچهای مختلف و مآل التجاره و آذوه وغیره هشتزار تومان علیه گردید در صندوق ناظر او

نیز ۲۰۰۰ تومان پول سفید و ۲۵۰ تومان دوکای طلا یافتند میرزا صادق از مدته قبیل این عاقبت را پیش بینی کرده و جواهرات و اشیاء فہیسه و پیشتر قدیمه خود را مخفی نموده بود اینبلغ را نیز برای خیره نمودن مردم و معتقد ساختن دربار باینکه هرچه داشته همان بوده نزد خود نگاه داشته بود

پادشاه در تمام امکنه که در تحت ریاست او بود کسیرا برای تسبیح اموال او گماشت وامر صادر گردید که هر کس ازاو چیزی سراغ دارد اطلاع دهد در اصفهان نیز چنین کردند و بواسطه این اقدامات تقریباً شصت هزار اکو بغیر از علاقه غیر منقول او کشف شد ولی مذلک کله کسی بدغینه او نتوانست بی برد

اثانه خانه او را باضمای البسه خود و زنانش و آنچه لازمه زنده گی است با واگذار نمودند و سالیانه ۵۰۰۰۰ لیور بجهة او مقرری قرار دادند و در قصری خارج از شیراز محکوم بتوقیف گردید پسرهای او نیز در همان وقت مغضوب و از مشاغل خود معزول شدند پس از عزل میرزا صادق پادشاه مقام او را بدیگری نداد و مؤقتاً امر وزارت فارس بصفی قلی سلطان یکی از بزرگان شیرازی محول گردید تابع وزیری مین شود

ما تاکنون مکرر گفته ایم چگونه پیشتر اشخاصیکه در سلطنت شاه عباس مغضوب و مطرود بوده در دوره جدید آزاد و مورد مراحم ملوکانه میگشتند از آنجمله میرزا هادی بود که یکی از مشاهیر علماء ایران است و بخوبی از امور این مملکت مطلع و آگاه است ما نیز حتی المقدور از حشر و دوستی او استفاده کرده ایم در سلطنت شاه عباس با تهم صدراعظم وقت میرزا هادی در اصفهان خود در اصفهان محکوم بتوقیف

شد و از آنجا خارج نگشت مگر پس از مرک شاه عباس و چون در دربار صاحب حشر و منزلت بود در همان وقت وزارت گرمان بدوا مفوض گردید

یکی از شاهزاده خانمای پیر هندوستان خواهر آخرین پادشاه دکن نیز از سه سال پیش در اصفهان توقيف بود شاهزاده نزبور صاحب کوچک نام داشت که بایرانی هندوستانی یعنی خانم کوچک و از چندی قبل در روی چاپور عزلت گرفته و در اوآخر عمر نزبات کعبه مابل و عازم شده بود در حین عبور از ایران شاه عباس بملاحظاتی که تاکنون معلوم نشده مانع از مسافت و معاودت او شد و با وجود اینکه بکرات در طلب عفو مبالغ گزاف تقدیم نمود اثری بر تقدیمی او مترتب نگشت ولی پادشاه جدید باندازه پدر استقامت نورزید و بدلاًچه آن خانم میطلبید راضی شد و در عرض جواهرات نفیس که بقیمت نمی‌آیند در رافت داشت می‌گویند روزی که پادشاه بازنهای خود از جلو خانه او عبور ننمود با تقدیمی واستدعای خود خارج شده پادشاه را بخانه خوشتن دعوت کرد و چاشت عالی تهیه دیده کوچهارا بیارچهای زربفت مفروش ساخت تا پادشاه با سب از روی آن فرشهای نفیس عبور کند و در حین عبور گماشتنگان او در زیر پای اسب پادشاه سکوک طلا و نقره بمقدار دو هزار اکو شار می‌گردند در ایران و قیمه میخواهند از پادشاهی پذیرانی شایان و باضکوهی کرده باشند این نوع تعجیل مینمایند

در اواخر همین سال ۱۶۶۸ عده از دعا فرقه کپوسین ایتالیا از طرف مجمع ارشادرم باصفهان رسید مأموریت آنها در گرجستان و عده آنها مرکب از شنفر کشیش و دو نفر عامی بود رئیس آنها این دامریا سفارش نامه از طرف پاپ پادشاه ایران داشت بدینضمن

پیادشاه شهیر و مقدار ایران از طرف پلپ کلمان تلصع
 پادشاه باجاه واقتدارا ما همواره عنایات و نعمات الهی را
 لذ برای شما خواهانیم مهر و محبتی که خداوند تعالی بحکم خود در
 قلوب رؤسای روحانی مذهب مسیح بودیت گذارده ملیع از اینست که
 هر گز الجمن و قومی را از خود دور واجنبی دانند و توفیق الهی را به
 تصرع وزاری از درگاه پورددگاری برای جمیع افراد انسانی علی البویه
 میخواهند و بر تدین وعدالت و خصائص حسنہ هنر جا بینند تحسین میکویند
 بهینجه است که پیشینیان ما همیشه در تهریب پادشاهان عالی قدر ایران که
 در تمام زمین بصفات حسنہ و خصائص حمیده مشهورند میکوشیده اند ما
 نیز چون اعلیحضرت همایونی را بهمان صفات متصف میدانیم و به نیات
 حسنہ اعلیحضرت هم درباره خود امیدواریم پر این ذامرها و همراهان اورا
 که بگرجتان میروند بمواظف ملوکانه میسپاریم واز آنجائیکه این گروه
 از بی کسب منافع ظاهری و دنیوی برخواسته بلکه برای نجات ارواح و
 کسب مراتب اخروی ره سپار این سفرند از اعلیحضرت خواهشمندیم که
 آنها در حمایت خود گیرند واز آصبی که ممکن است از راضیان مذهب
 مسیح و صاحبان عقیده یونانی بدآها وارد آید دفاع فرمایند قابتوانند بازادی
 و بی مانع از عهدہ ماموریت خود برو آیند

نیز امید واریم واز مراحم بیکران اعلیحضرت متضریم که
 حمایت و مساعدت خود را در باره سایر کالیک مذهبان آن مملکت وسیع
 هم مبذول دارند و آنها را از تمام قوی بالطف و مراحم شاهانه میسپاریم
 و در عوض از خداوند لایزال میخواهیم که بید قدرت خود روح اعلیحضرت را
 بحقایق الهی آشنا کند و همه قسم نعمات دنیوی و اخروی باز اعلیحضرت
 عطا فرماید و همواره ذات مقدسرا در ترقی و تعالی دارد

مرقومه در رم درست ماري ماژر در ۱۸ مارس ۱۶۶۸

و سال اول خلافت ما

شنه از آنچه طوایف قراق در سواحل بحر خزر مرتب شدند و از تفصیل رسیدن سفرای آنها بدربار عدم اعتماد وزراء باخوبی آلان ذکر نمودیم در اینجا باید شرح طبیان ثانوی آنها را و آنچه در همان سال ۱۶۶۸ مجدداً مرتب شده اند بیان نمائیم

هنگامیکه در اصفهان مباحثه میشد که آیا باید آنها را دوست دانست یا دشمن قراقوها با وجود اینکه سفرای آنها علی الظاهر بطور خوش و با وعده مساعدت از دربار روانه نموده بودند بنابر و غارت نواحی شرقی بحر خزر مشغول شدند از بی این قصد از ساوه خارج شده بطرف اماکن شرقی بحر خزر ره سپار گشته هر بیا ۷۰ فرنٹ راه پیمودند لی اینکه از خشکی دیده شوند و در فرج آباد پایتخت مازندران پیده شدند در آنجا بشکل تجار در آمده بیزار و دکاکین داخل گشته مانند اشخاص بی اطلاع از تجارت که میخواهند چیزی بخرند و بهروشند پولهای طلای خود را در عوض پنجتاهی میدادند و ماهوتی‌ای انگلیسی را ذرعی چهار عباسی میفروختند ایرانیان در مدت پنج روز یکه این داد و ستد طول کشید هزار گونه نوازش بدانها نمودند و آنها احمقانی پنداشتند که اقبال بچنگ آنداخته ولی روز ششم در صورتیکه آن مزورین بطرق مصوب حیله می مودند با خود فرار گذاشته بودند که در ساعت معین بعد کافی ولی بطور تفرقه وارد شهر شوند تا حداث سوء ظن نشود پس از آنکه همه جمع آمدند دست باسلحه کرده هر که ملاقات شد کشند و بخانها ریخته غارت نمودند و در آن روز بیش از ۵۰۰ نفر کشته با غنائم بسیار بکشتنیها معاودت کردند و چون در دفعه اول بیان دری پناهنده شدند

بزرگترین ضرری که در این تاریخ وارد آمد و جبران آن ممکن نیست همانا خرابی بنای بسیار عالی قصر سلطنتی شد خزانه قیسی که از چینی و ظروف چین و لدهای عقیق یعنی و مرجان و کهربا و سایر سنگهای قیس در آنجا بود بغارت رفت بسیاری نیز شکسته و معدوم شد از آنجمله حوض بزرگی بود از یشم مزین برسته های طلا که بکلی خورد کردند هر وقت که شکوه و لذایذ آن محل روح افرا بخاطرم میاید از تأسف و تعسر خود داری نمیتوانم و اگر خواننده و صاف که از آن نگاشته ایم بخواند معرف خواهد شد که چنان چیز عالی لائق بوده
علی الدوام باقی ماند

در فرح آباد و حوالی آن عده قلیلی از عیسویانی که شاه عباس بدانجا کوچ داده باقی هستند ولی بی اندازه کم شده و صدیک آنچه درابتدا بوده نیستند و بسیاری برای منافع دنیوی بدین محمدی گرویده اند ولی همان باقی مانده چون قراها را عیسوی میدانستند برای رستن از بیرحمی و غارت همینکه آنها را متوجه خود دیدند فرمادند «کریستوس» «کریستوس» یعنی مسیح مسیح و از سرتاپا شکل صلیب را باشاره رسم نمودند تا عیسویت خود را بانها بهتر بفهمانند قراها نیز چون آن اسم قابل پرستش را شنیده و آنها را در ترسیم صلیب دیدند بدانها آسیبی نرسانیدند از اهالی فرح آباد آنها که بفرار نجات یافته بتصور اینکه قراها رفته اند روز بعد عودت کردند تا آنچه باقی مانده جمع کنند در این حین ناگهان قراها در دفعه ثانی ساحل آمده بر آنها تاختند و چون اینده بهقد جان و نه بهقد مال آمده بودند بیش از هفتاد نفر کشته و همان عده اسیر نموده در نهایت آسایش معاودت کردند
چون زستان رسیده بود قراها خواستند آن فصل را در ایران

﴿شرح فتح گذاری﴾

بگذرانند و چون افانتکاه شبه جزیره را اختیار کردند که در مقابل فرج آباد واقع است و قریباً ده هزاری بازده فرسنگ در دریا پیش میزود ایرانیان این شبه جزیره را میان که میانند و در آنجا آنچه لازمه زده گی است از خیواتان شکاری و آب عیزان و جنگ و سر غزار های وسیع آمده و هیتا است قراها نیز در قیطه مستحکمی سکن گردیده بمنگر بندی و تیه دفاع مشغول گشته اسرای خود را بگندن خندق دور خیمه ها وداشتند و درختان عظیم در اطراف خندق چبر نموده فاصله آنها را با علف بر کردند و بدین قسم برج و قلعه تشكیل داده توبهای خود را بروی آن کشیده فارغ البال لشتند ایرانیان که از بی چین موقعي میگشتد و موقع مطلوب را بدهت آورده بودند در همان سال با وجود زمستان بدانها حمله کردند و چون در خشکی قویتر بودند آنها را شکست داده اسرای خود را پس گرفته و قراها را مجبور بهرار نمودند قراغب نیز بزورقی خود نشسته در روی دریا برآکنده شدند و مدتی در اطراف شبه جزیره گردش کرده بالاخره در متنهای آن قطعه مأمونی را که مردانی حمایت میکرد یافته در آنجا با عنایم و زورقای خود بار امکنند

در اینجا اطلاعات ما ختم میشود ولی امیدواریم که بزودی در دفعه ثانوی با همان مراجعت نموده از آنچه در این مدت در آنجا گذشته اطلاع یافته بناگاش تفصیل آن موقع شویم و بطالبین عرضه داریم

